مجموعه آثار ۱

تاریخ فلسفه و تصوف

علامه حاج شیخ علی نمازی شاهرودی (ره)

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ فلسفه و تصوف: یا مناظره دکتر با سیاح پیاده

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

ولایت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ فلسفه و تصوف

مشخصات کتاب

سرشناسه:نمازی شاهرودی، علی، ۱۲۹۳ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ فلسفه و تصوف، یا، مناظره دکتر با سیاح پیاده/ علی نمازی شاهرودی؛ تحقیق مرتضی اعدادی خراسانی.

مشخصات نشر:مشهد: ولایت، ۱۴۳۴ ق.= ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:۲۶۴ ص.

شابک:۹۷۸-۹۶۴-۶۱۷۲-۴۳-۲

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت:کتابنامه: ص. [۲۵۳] - ۲۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت:نمایه.

موضوع:تصوف -- تاریخ

موضوع:تصوف -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:عرفان -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:فلسفه -- تاریخ

شناسه افزوده:اعدادی خراسانی، مرتضی، ۱۳۶۰ -

رده بندی کنگره:BP۲۹۵/۲/ن۸ت۲ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی:۲۹۷/۸۶

شماره کتابشناسی ملی:۳۱۶۲۵۷۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

مقدمه تحقیق

خداونـد متعال پیامبر اکرم را بـا بالاـترین علوم و معـارف برای رسانـدن بشـر به درجات نهایی عبودیت فرسـتاد و او را معلم کتابی نامیـد که به جهت معـارف نـاب احسن الحـدیثش خوانـد و آن جناب و اهل بیت بزرگوارش را بر تمام علوم جدیـده الهیه آن آگاه سـاخت تـا در تمـام دوران تمـدن بشـری راهی برای اسـتفاده از آبشـخور زلال علوم قرآنی و اسـتفاده از چراغ هـدایتش، با تبیین آن بزرگوران، در دسترس بشر باشد.

اما دشـمنان اسـلام که در چهره خلفای پیامبر بر اریکه اداره نظام اسـلامی تکیه زدند، چون بهره ای از علوم و معارف قرآن نداشتند، چاره را در رویگرداندن مردم از اهل بیت

و جدا کردن قرآن از ایشان ندیدند، لذا مردم را به قرائت های گوناگون قرآن و فصاحت

و بلاغت آن و کشمکش های مختلف مشغول کردند و چون خود از علم و عصمت

و تقوای پیـامبر اکرم بی بهره بودنـد از مقـام پیـامبر اکرم کاسـتند و او را در حـد مجتهـدی که بر اسـاس قیـاس و اسـتحسان از قرآن استفاده می کند پایین آوردند، آن گاه به بحث و جدل های مختلف کلامی و فلسفی دامن زدند.

بر اسـاس این سیاست، پول هـای کلاـنی صـرف پرداخت به مترجمین علوم یونـانی شـد تـا بـا رواج این مباحث در بین مسـلمانان و مشـغول کردن آنان به خصومت های مختلف، بازار مخالفان معارف الهی گرم شود و مردم از نور ساطع اهل بیت بی بهره شوند. در نتیجه، گروه هـای مختلف معتزله، اشـاعره، حشویه، مرجئه و ... به وجود آمدنـد و هر کـدام بـدون اسـتفاده از معلمان قرآن، از قرآن برای مـذهب خود اسـتدلال آوردنـد. این گونه بود که کتـابی که در سایه پیروی از اهل بیت برای اتحاد بخشیدن مردم در جهت عبودیت الهی

ص: ۱۲

و رسیدن به توحید حقیقی و إثاره عقول مردم نازل شده بود، در جهت تفرقه بین مردم

و مجادله و دورشدن آنان از هدایت مورد استفاده قرار گرفت.

این همه در حالی است که اهل بیت عصمت و طهارت بر خلاف تمام روش های بشری، انسان را به معرفت فطری خود متذکر می گردانند و او را از هر گونه توهم و تشبیه درباره خداوند منع می کنند. وقتی انسان معترف است که امکان احاطه بر خداوند ندارد، عقلاً جایز نیست که افکار خود را در رابطه با او جولان دهد، لذا بر اساس آگاهی اش بر توحید فطری، او را مباین با جمیع مخلوقات می یابد.

کتاب تاریخ فلسفه و تصوف یا مناظره دکتر با سیاح پیاده یکی از آثار گرانسنگ مرحوم محدّث و فقیه خبیر آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی به زبان فارسی است که در آن با استناد به فرامین و تربیت های استفاده شده از کلمات اهل بیت عصمت و طهارت ، نادرستی راه های رفته و نرفته بشری از جمله در فلسفه و تصوف را نموده است. به جهت تسلط بالای علامه نمازی بر معارف اهل بیت و استدلال های عقلی، ایشان در ضمن این مباحث به تأویل های که فلاسفه و عرفا در تطبیق بافته های خود بر الفاظ قرآن و احادیث تحمیل کرده اند، نیز پاسخ داده است.

شایسته است پیش از اشاره به محتوای مباحث کتاب، گزارش کوتاهی از شرح حال

و ویژگی های شخصیتی و اندیشه های معارفی مؤلف آن طرح گردد.

شرح حال مولف

شرح حال مولف(۱)

آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری و در خانواده ای مذهبی و اهل علم به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم حاج شیخ محمد بن اسماعیل نمازی شاهرودی از علمای به نام شاهرود بود که اجازه اجتهاد خود را از مرحوم سید ابوالحسن

۱- شرح حال کامل تر و معرفی آثار مرحوم آیت الله علامه حاج شیخ علی نمازی شاهرودی در مقدمه کتاب اثبات ولایت که جلد دیگر این مجموعه آثار فارسی ایشان است، آمده است.

ص: ۱۳

اصفهانی و مرحوم فیروزآبادی گرفته بود و تألیفات سودمندی از ایشان به یادگار مانده است.

مرحوم حاج شیخ علی نمازی که از استعداد بی نظیر و پشتکار خستگی ناپذیری برخوردار بود، از کودکی نزد پدر و دیگر اساتید آن سامان به تحصیل سطوح همت گماشت و در نوجوانی افزون بر گذراندن سطوح عالی، حافظ قرآن نیز گشت.

ایشان پس از فراگیری سطوح مقدماتی و عالی در شاهرود، رهسپار حوزه پربرکت آن زمان خراسان در مشهد شد و از محضر عالمان بزرگ آن دیار بهره مند گردید.

مهم ترین ویژگی تحصیلی مرحوم حاج شیخ علی نمازی، کسب فیض از محضر مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی در فقه، اصول و معارف بوده است. ایشان تا زمان رحلت این استاد برجسته مدت پانزده سال کمال استفاده را از محضر وی می نماید و ضمن آشنایی کامل با مبانی معارفی، فقهی و اصولی ایشان به ترویج این مبانی همت می گمارد.

پس از رحلت مرحوم میرزا مهدی اصفهانی، ایشان رهسپار نجف اشرف می شوند تا در کنار مرقد مولایشان از عالمان آن حوزه نیز بهره مند شوند و پس از مدتی به مشهد بازگشته، مشغول تدریس و تبلیغ معارف اهل بیت می گردند. این عالم بزرگوار همواره مورد تکریم اهل فضل بود و همت خود را صرف تدریس و تربیت طلاب و نشر معارف

و حقایق ناب تشیع می کرد.

مرحوم علامه نمازی از حافظه قوی برخوردار و تلاش و پشتکارش ستودنی و بی نظیر بود. ایشان افزون بر آشنایی با علم تاریخ، علوم غریبه، طب قدیم، ریاضی، گیاه شناسی، زبان عربی و فرانسه و حفظ کامل قرآن، توجه ویژه ای نیز به روایات و احادیث ائمه معصومین داشته، به گونه ای که پنج بار مجموعه بحارالانوار را به طور کامل مطالعه

و بررسی کردند که حاصل این پژوهش ده جلد کتاب ارزشمند مستدرک سفینه البحار

و هشت جلد مستدرکات علم رجال الحدیث گردید. ایشان همچنین چندین بار کتب اربعه، الغدیر، احقاق الحق و سایر کتب روایی را به صورت عمیق مطالعه نمودند که حاصل آن ده ها جلد کتاب ارزشمند و ماندگار بوده است.

ص: ۱۴

این عالم با تقوی و مجاهد خستگی ناپذیر که به اخلاق عملی و تقوای الهی مزین بوده و آثار قلمی فراوانی از خود به یادگار گذاشت، سرانجام در شب دوشنبه دوم ذی الحجه ۱۴۰۵ هجری قمری، مصادف با ۲۸ مرداد ۱۳۶۴ هجری شمسی در مشهد دیده از جهان فرو بست و به دیدار معبود شتافت. پیکر پاک و مطهر این عالم بزرگ باشکوه تمام تشییع و در حرم رضوی آرام گرفت.

گزارش مباحث کتاب

کتاب با فضای پرسش و پاسخ سامان یافته، تا پژوهشگر حق جو به راحتی حق را از باطل تشخیص دهد. در این ویرایش کتاب در شش بخش تبویب شده است:

در بخش نخست با عنوان شریعت و طریقت، روش صوفیه و ریاضت های ایشان در تلقی حقایق مطرح شده و تنافی آن با روش دین اسلام مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش دوم به بررسی حقیقت وحدت وجود می پردازد. در این بخش از حقیقت وحدت وجود نزد صوفیه و فلاسفه سخن به میان آمده، و سخنان بزرگان این دو مکتب در این رابطه و شواهدی بر مدعایشان از اشعار برخی از شعرا مطرح شده است.

بخش سوم روش شرایع را در هدایت بشر می کاود. در این بخش به هدف بعثت پیامبران الهی و روش آن ها در هدایت انسان ها و تباین آن با روش فلاسفه و عرفا اشاره شده است. همچنین از برخی مکاشفات شیطانی صوفیه و پیشینه فلسفه و عرفان در یونان سخن به میان آمده است.

موضوع بخش چهارم کتاب معرفت فطری خداست. در این بخش مجبور بودن انسان در افعال اختیاری خود نقض شده و به فطری بودن معرفت خدا و اوصاف او در آیات

و روایات اشاره شده است و چگونگی رواج افکار بشری در معارف دینی بیان شده است.

بخش پنجم کتاب در رد فلاسفه و صوفیه نگاشته شده، و در آن بر مذمت صوفیه در روایات، تأویلات آنان نسبت بر آیات و روایات و همچنین تحمیل افکار یونانی بر آیات

و روایات بیان شده است. اختلافات فلاسفه قبل از اسلام و رد علامه مجلسی بر صوفیه

ص: ۱۵

و کتاب هایی که اصحاب ائمه در رد فلاسفه نوشته اند نیز در این بخش مطرح شده است.

بخش پایانی کتاب به ضرورت رجوع به کتاب و سنت در تمام معارف دینی اختصاص دارد. در انتها نیز فطری بودن معرت خدا، منشأ پیدایش معرفت فطری خدا در عوالم سابق و بررسی برخی از نظریات راجع به عالم ذر مطرح شده است.

ص: ۱۶

ویژگی های این تحقیق

این کتاب ارزشمند در زمان حیات مؤلف و پس از فوت ایشان بارها چاپ شده و مورد استقبال قرار گرفته است. پس از ایشان نیز به اهتمام فرزند گرامیشان با اصـلاحاتی و چینشی که توسط انتشارات نبأ به بازنویسی استاد محمد بیابانی اسکویی صورت گرفته بود به چاپ رسیده است. آنچه در این تحقیق مورد اهتمام بوده به این شرح است:

۱ تکمیل تبویب مطالب متناسب با محتوای آن؛

۲ مدرک یابی موارد ناقص و فاقد مدرک؛

۳ اضافه کردن کتاب نامه و نمایه آیات و روایات به انتهای کتاب؛

۴ افزودن ترجمه عبارات عربی به پاورقی (بیشتر ترجمه های موجود در پاورقی از نسـخه ای اقتباس شده که به همت فرزند مؤلف به چاپ رسیده است)؛

۵ ویرایش متن کتاب.

امیـد است جوینـدگان حق بـا مطـالعه دقیق این کتاب و دیگر آثار علامه نمازی از دانش فراوان و قلم شـیوای آن عالم ربانی به نحو شایسته بهره مند گردند.

جمعه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ شمسی

مصادف با۲۶ جمادی الثانیه ۱۴۳۳ قمری

مرتضی اعدادی خراسانی

قم مقدسه

مقدمه مؤلف

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی لایحسّ ولایجسّ ولایمسّ ولایدرک بالحواسّ الخمس ولایقع علیه الوهم ولاتصـفه الألسن، فکلّ شیء حسّته الحواسّ أو جسّته الجواسّ، أو لمسته الأیدی فهو محاط مخلوق موصوف مُدرک محدود، له شبیه ونظیر، قابل للزیاده

والنقصان والتغیّر والتبـدّل، والخالق لایکون محاطاً ولا مخلوقاً ولا مـدرکاً ولا محـدوداً، لایُتغیّر ولایتبدل، ولایوصف إلّا بما وصف به نفسه، وأنّی یوصف الذی تعجز الحواسّ أن تدرکه، والأوهام أن تناله، والخطرات أن تحدّه، والأبصار عن الإحاطه به، لأنّه الذی أعجز الأوهام أن تنال وجوده، وحجب العقول عن أن تتخیّل ذاته، فکلّما قدّره العقول والأوهام، أو تدرکه الأبصار والأفهام فهو مقدّر معقول مفهوم متناه وهو غیره تعالی، وغیوره تحدیـد لماسواه، لایتغیّر الله بانغیار المخلوق کما لایتحـدّد بتحدیـد المحـدود، مشـیّء الأشـیاء و مکوّن الأـکوان فلاـ شـیء ولاـ کون إلّا وهو قائم به و کائن له ومحقّق به، فالموجودات کلّها کائنات مختلفات مؤثّرات ومتأثّرات به لا معه، و هو تعـالی فی مکـان الألـوهیّه و الرّبوبیّه، خِلو من خلقه و خلقه خِلو منه، لاـ هو فی مرتبتهم، ولاـ هم فی مرتبته لأنّ مرتبته تعالی مرتبه الألـوهیّه والرّبوبیّه و المحیطیّه والقیّومیّه، ومرتبه خلقه المخلوقیّه والمحـدودیّه والمربوبیّه و المحاطیّه فلایجری علیه ما هو جار فی خلقه ولاـیوصف بما یوصف به خلقه، وکلّما فی المخلوق لایوجـد فی خالقه وکلّما یمکن فیه یمتنع من صانعه، فهو مقـدس ومتعال و منزه عن مجانسه خلقه وأفعال عباده، وأنار العقول فی بیوت القلوب حجّهً وبرهاناً علی قدسه و تنزّهه لوضوح تنزّه العقول وتقدّسها عن مجانسه معقولاتها وصفاتها و حالاتها، ومایجری من المکاره

ص: ۱۸

علیها، فکذلک ربّ العزّه وربّ العرش و ربّ العقول، فهی الآیه العظمی والمَثَل الأعلی للعلیّ القدوس المتعال وتبارک الذی نزّل الفرقان علی عبده، لیکون للعالمین نذیراً وبشیراً وسراجاً منیراً، أنزله بعلمه وجعله هدایه لأنامه، و أوجب اتّباعه وأوعد علی ترک الإقتداء والإهتداء به، فمن جعله أمامه ومقتداه هداه إلی صراط مستقیم، ومن طلب الهدی والعلم من غیره أضلّه الله عن السبیل القویم، إذ لم یدخل من الباب الذی فتحه الله لخلقه، ولم یأْت مدینه العلم من أبوابها، واعتمد علی الآراء والأفکارو المقائیس البشریّه، وطلب العلم والکمال من طریق الفلسفه والتصوّف و أیْم الله أنّهما طریقا الضلال وسبیلا الوَبال.

والصّلاه والسّلام علی أفضل خلقه باب الله القویم وصراطه المستقیم، وسبیله المقیم محمد وآله الطیّبین الطاهرین الذین جعلهم الله تعالی خزّاناً لعلمه وحملهً لکتابه، لیخرجوا النّاس من الظّلمات إلی النّور، فمن سلک سبیلهم هدی إلی صراط الحمید، ومن ترکهم فالشیطان له قرینٌ عتیدٌ، فالعتره والقرآن لایفترقان إلی یوم القیامه، وهما خلیفتا رسول الله، والثقلان العظیمان اللذان یجب علی الأُمّه التمسّک بهما معاً. واللعنه الدائمه علی أعدائهم ومعاندیهم والمنحرفین عنهم إلی یوم الدین.

اما بعد، واضح و آشکار باشد بر برادران ایمانی و طلاب علوم دینی که این کتاب، با نام تاریخ فلسفه و تصوّف، کتابی است کاشف از اسرار مگوی صوفیان و مبیّن عقیده فاسد آنان؛ چنان که به وضوح بیان می دارد مقالات مدعیان مکاشفه و شهود (اهل تصوف) با آراء فلاسفه مسلک عرفان فرقی ندارد و آن که نتیجه هر دو طریق یکی است و هر دو آنان نظریّات خود را از پیشینیان قبل از مسیح گرفته اند.

اینان هیچ ربطی به هیچ شریعتی ندارند و به دروغ، خود را منتسب به شرع می نمایند؛ حال آن که تمام شرایع الهی و علوم و معارف ربوبی مخالف و مباین با طریق آنان است

و تمام قرآن وروایات و خُطَب و دعاها و عقل و فطرت حکم می کند بر فَساد و بطلان آن.

فیا إخوانی، اتّبعوا ما أُنزل إلیکم من ربّکم، و لاتتّبعوا من دونه أولیاء، و اسمعوا واعقلوا أن تقولوا یوم القیامه: لوکنّا نسمع أو نعقل ما کنّا فی أصحاب السعیر.

ص: ۱۹

أو تقولوا: ربنا إِنّا أطعنا سادتنا و كبراءنا فأضـلونا السبيلا أو تقولوا: تالله إن كنّا لفی ضـلال مبین، إذ نسویکم بربّ العالمین، قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین.

وهو بیان وهدی وحکمه من ربّکم، یحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون، ولاتتبِعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل وأضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیـل، وکونوا من أولی الألبـاب الـذین یسـتمعون القول فیتّبعون أحسـنه، وهـذا هو الحق من ربکم، فمن شـاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر، ومـا علینـا إلاـ البلاـغ المـبین، وإنـا لنعلم أن منکم مکـذّبین ولقـد جئنـاکم بـالحق ولکن أکثرکم للحق کـارهون، وهم الـذین لاـیعلمون علمَ القرآن و لم یستضـیئوا بنور الفرقان، وإذا قیل لهم اتّبعوا ما أنزل الله، قالوا بل نتّبع ما ألفینا علیه آبائنا إن یتّبعون إِلَّا الظنّ، وما تهوی الأنفس، ولقد جائهم من ربّهم الهدی، فمن تبع هدی الله فلایضل ولایشقی، ومن ترکه فإنما یحمل یوم القیامه وزرا، فوربِ السـماء والأرض إنّ هـذا لحق مثل ما أنّکم تنطقون، ما کان حـدیثا یفتری، ولکن تصدیق الذی بین یدیه، فماذا بعد الحقّ إِلَّا الضـلال، فأنّی تصرفون وأنّی تؤفکون.

یا أَیُّها الذین آمنوا ادخلوا فی السـلم کافه، و لاتتبعوا خطوات الشـیطان، واعتصـموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرّقوا، واعلموا أنّکم لستم علی شیء حتّی تقیموا التوریه والإنجیـل ومـا أنزل إلیکم من ربّکم، ولاـتکونوا ممّن یجادل فی الله بغیر علم ولا هـدی ولا کتاب منیر، ومن أظلم ممن ذکر بآیات ربّه فأعرض عنها، إن یهلکون إِلَّا أنفسهم وما یشعرون والسّلام علی من اتّبع الهُدی، وخالف النفس والرّدی.

علی نمازی شاهرودی

ص: ۲۰

[شریعت و طریقت]

اشاره

ص: ۲۱

شب است. سکوت عجیبی صحرا و دشت را فرا گرفته. ستارگان آسمان هر یک به چشمک های خود از رازهای نهانی خلقت خبر می دهند. صدای جریان آب گویی از ناهمواری های مسیر خود شکایت می کند و از سنگ های درون آن می نالد. ماه تازه سر از گریبان افق بیرون کرده و به نور طلعت خود سپاه ظلمت و تاریکی را درهم شکسته و متواری نموده است. چراغ های شهر، که از یک کیلومتری پیداست، به زیبایی این مکان افزوده و از اجتماع و تمدن ساکنین آن حکایت می کند. گاهی نسیم ملایمی می وزد و بوی خوشی از سوی گل هایی که دست قدرت در زمین نشانیده با خود به همراه می آورد.

یک ساعت از نیمه شب گذشته، مردی خوش سیما و نورانی که رنگ رخساره

و دیدگان حق بین او از قلب پاک و دل بیدارش خبر می دهد، برای آن که به مکانی خلوت رفته ساعتی با پروردگار خود مناجات کند، از باغی که در یک کیلومتری شهر دارد و منزل ییلاقی اوست خارج شده و به طرف درختی که در آن صحراست روان است. نام او حاجی خلیل است و مردی است که بیشتر عمر خود را در ملازمت علما و دانشمندان به سر برده است. وی در فصل تابستان دوستان و رفقایش را به باغ مصفّای خود دعوت می کند و گاه گاهی به مناظرات و مباحث دینی مشغول می شوند و از مجلس انس با رفقای خود لذت می برد.

حاجی خلیل اول شب مختصری غذا می خورد و در بسترش می خوابد و دو ثلث شب

ص: ۲۲

که می گذرد، در اتاق کوچکی که کتابخانه اوست، به تلاوت قرآن و نماز شب و مناجات با پروردگارش مشغول می شود. وی، پس از ادای فریضه صبح و صرف صبحانه، به محل تجارتش می رود.

در فصل تابستان، نزدیک به اذان صبح از باغ ییلاقی خود بیرون می آید و به زیر درختی که در آن نزدیکی است می رود و به مناجات مشغول می شود و بعد از نماز صبح، با صوت دل ربایی به تلاوت قرآن می پردازد.

اول آفتاب، صبحانه اش را زیر آن درخت در هوای آرام و لطیف صرف می کند و سپس به طرف شهر و محل کار خود حرکت می کند.

حاجی خلیل طبق عادتِ هر شب از خواب برخاست و وضو گرفت و از باغ بیرون آمده در محل مناجات خود حاضر شد و به نماز و راز و نیاز با پروردگارش مشغول گردید.

او گمان می کرد آن شب هم مثل سایر شب ها از نظر خلق دور است و کسی ناله های او را، که از ترس عذاب پروردگارش بلند است، نمی شنود. او نمی دانست که همسایه تازه واردی در نزدیکی او به خواب عمیقی فرو رفته و گاهی که ناله های جان سوز حاجی خلیل او را بیدار می کند، با چشمان ماشی رنگ خود به طرف حاجی خیره خیره نظری می افکند و دو مرتبه دیده بر هم نهاده به خواب می رود.

تازه وارد کیست؟

وی سیاحی پیاده است. مردی است با ریشی انبوه و سیاه و سفید و شاربی بسیار بلند که لب بالا و زیرین او را پوشانده است. وی کلاه تخم مرغی بلندی بر سر نهاده که در وسط آن نگین شفاف بلوری نصب شده و به دور آن رشته های ابریشمی مشکی بسته اند

و این دو بیت شعر به اطراف آن با خطی برجسته نقش شده:

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دویی عین ضَلال است (۱)

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است (۲)

سیاح پیاده تبرزینی از فولاد که بر روی آن جدول های طلسم حک شده بر روی شانه نهاده، کشکول سیاهی با زنجیرهای دانه ریز به دست و خرقه ای پشمینه بر دوش دارد

و کیفی به زیر جبه اش حمایل کرده و با این هیئت به سیاحت در شهرها و کوه و دشت مشغول است. هر کجا آب و سبزه است، اتراق می کند و هر دشت و صحرایی را با صفا ببیند، از صدق و صفا دم می زند. اکنون هم، در نزدیکی این درخت، دو سه ساعتی است که از خستگی راه آسوده و به خواب عمیقی فرو رفته است.

فجر طالع شد و به نور خود آسمان را براق و شفاف نمود. اذان نماز صبح حاجی خلیل خواب را از چشم سیاح پیاده برد. او از

پهلویی به پهلوی دیگر گشت و با صدایی خشن، که توأم با لرزه اندامش بود، گفت: علی!

حاجی خلیل، که به هیچ وجه انتظار وجود کسی را در آن مکان نداشت، یک مرتبه تکانی خورد و گفت: کیستی؟

۱- گلشن راز، ص۴۱.

۲- گلشن راز ، ص۷۸.

ص: ۲۳

سیاح پیاده گفت:

هر لحظه به شکلی بت عیّار برآمد دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد(۱)

حاجی خلیل از کلمات و سخنان سیاح پیاده چیزی نفهمید و حیرت زده چشمان خود را به طرف او دوخت.

گیسوان ژولیده او که بر روی شانه هایش ریخته بود و کشکول و تبرزین او نظر حاجی خلیل را جلب نمود و گفت: گل مولا خوش آمدی!

سیاح پیاده در جواب گفت: درویش هر کجا که درآید سرای اوست وارد بر شماییم.

حاج خلیل: مهمان نزد ما عزیز است. اجازه می دهید نماز بخوانیم و آن گاه برویم منزل؟

سیاح پیاده: دَمَت گرم! نَفَست حق!

۱- شمس الحقایق، ص۱۹۹.

ص: ۲۴

حاج خلیل اقامه نماز را گفت و پس از آن، با توجه قلبی گفت: «الله اکبر» و مشغول نماز شد. بعد از نماز هم، با صوتی حزین و دلی سوزان، سوره ای از سوره های قرآن را قرائت نمود.

در این هنگام، مشهدی محمد نوکر حاجی خلیل رسید و سماور و قوری چایی را کنار جوی آب زیر درخت گذاشت.

حاجی خلیل گفت: مشهدی محمد، یک استکان بیشتر بیاور که امروز مهمان دارم؛

و به سیاح پیاده اشاره نمود.

مشهدی محمد رفت و زود دوتا فنجان و مقداری نان و کره و شیر گرم آورد. حاجی خلیل رو به سیاح پیاده نمود و گفت: درویش بفرمایید.

سیاح پیاده از جا بلند شد و سر و صورت را با آب جوی شست وشو داد. کلاه تخم مرغی را بر سر گذاشت و کشکول و تبرزین را به دست گرفت و با صدای خشنی گفت: هو! سپس بر روی فرش کنار حاجی، تکیه به درخت داد و عوض سلام کردن، گفت: یا علی!

حاجی خلیل که به اصطلاح فقرا و دراویش وارد نبود و نمی دانست در جواب «یا علی» چه باید بگوید، گفت: جانم به قربان علی!

حاجی خلیل: درویش، اول چای بریزم یا شیر؟

سیاح پیاده: هرچه از دوست رسد نیکوست.

حاجی خلیل شیری در فنجان ریخته مقابل او گذاشت و به قیافه او نگریسته با خود اندیشه کرد: آیا شارب بلند او مانع خوردن و آشامیدن او نیست؟! آیا این سبیل بلندی که دهان را در خود پنهان نموده، از زیبایی و ملاحت صورت سیاح پیاده نکاسته؟! سپس با خود گفت: این ها چه فرقی با دیگران دارند و مرام آن ها چیست؟ از دستورهای چه کسی پیروی می کنند؟ خوب است امروز که روز جمعه است و آقایان رفقا و دکتر برای ناهار به باغ می آیند و بناست در آن موضوع (آنچه برای بشر ضروری و مایه سعادت و نجات اوست چیست؟) گفت و گو شود، گل مولا را نیز دعوت و از روش و مرام آنان سوال هایی کنیم

و اگر حق با آن ها باشد، ما هم از این بی قیدی استفاده کرده با او هم مرام شویم.

ص: ۲۵

حاجی پس از این اندیشه، رو به سیاح پیاده، گفت: امروز چند نفر از دوستان از شهر به باغ می آیند. آیا ممکن است شما هم برای صرف ناهار ما را سرافراز فرمایید تا دور هم باشیم؟

سیاح پیاده گفت: یا علی! دمت گرم!

استخر نسبتا بزرگی در انتهای باغ است و چند مرغابی و اردك در آن به شنا مشغولند. درخت های بید و سرو و کاج و بید مجنون در اطراف استخر به زیبایی آن افزوده است. مقابل استخر، زمین مسطحی وجود دارد که در سایه درختان قرار گرفته و با دو قالی متوسط فرش گردیده است. پشتی ها در اطراف، برای تکیه نمودن میهمانان، مهیا شده

و دور تا دور مجلس، تشک هایی گسترده اند که به ملحفه سفید زینت شده است.

سیاح پیاده با سر برهنه و گیسوی بافته و شارب سیاه و سفیدش که مانع دیدن لب های اوست و ریش انبوه و چشمان ماشی رنگ جذاب خود، در صدر مجلس، کنار استخر، به پشتی تکیه داده است.

سماور بزرگی، با چند فنجان لب طلایی زیبا که میان سینی ورشو قلم زده در کناری قرار گرفته، مجلس را گرم کرده و قندان های پر از قند با چند ظرف میوه، که در آن ها سیب و زردآلو و گوجه و گیلاس و خیار است، مجلس را زینت داده است.

ساعت ده و نیم است که دَر باغ را می کوبند. حاج خلیل صدا می زند: مشهدی محمد، بدو دَر را باز کن. آقایان آمدند.

آقای حاجی محمدعلی بنکدار و آقای حاجی صمد تاجر وارد شده از همان اول خیابان باغ، با صدای بلند گفتند: حاجی خلیل آقا، سلام علیکم.

حاجی خلیل در حالتی که جواب سلام آن ها را می داد، با سرعت به طرف آن ها رفت

و با استقبال گرمی آن ها را بر روی تشک در کنار سیاح پیاده نشانید. دو نفر تازه وارد به طرف سیاح پیاده نظری نموده گفتند: آقا، سلام علیکم. سیاح پیاده سری بلند کرد و گفت: یا علی!

حاجی خلیل، پس از احوال پرسی و تعارفات لازم، گفت: پس آقایان دیگر چرا نیامدند؟

ص: ۲۶

حاج محمدعلی پاسخ داد: من گمان کردم آن ها زودتر از ما حرکت کرده باشند. هر کجا باشند، الآن می رسند.

طولی نکشید که دَر باغ را کوبیدند.

حاج خلیل: مشهدی محمد، دَر می زنند.

مشهدی محمد رفت و دَر را باز کرد و گفت: سلام علیکم، بفرمایید.

آقای دکتر حسین خان و آقای هژبر فیلسوف وارد شدند: آقایان، سلام علیکم.

حاجی خلیل و میهمانان دیگر از جا برخاسته تواضع کردند: یا الله، بفرمایید.

تعارفات معمول انجام شد و آقای هژبر فیلسوف و دکتر حسین خان مقابل سیاح پیاده تکیه بر پشتی دادند. سپس رو به سیاح پیاده نموده گفتند: آقا، صبح بخیر.

سیاح پیاده: یا علی!

حاجی خلیل: مشهدی محمد، چای بده.

مشهدی محمد فنجان های چای را در میان سینی مقابل آقایان گرفت و هر یک فنجانی مقابل خود گذاشتند.

دکتر حسین خان، که مردی مطلع و علاوه بر تحصیلات علوم جدید از علوم دینی قدیم نیز بهره مند بود و بیشتر مواقع بیکاری را به مطالعه می گذراند، رو به حاجی خلیل کرد و گفت: حاجی آقا، مقدم میهمان تازه وارد را تبریک می گویم. سپس نظری به سوی سیاح پیاده نمود و گفت: خوب است آقا خودشان را معرفی فرمایند تا بر ارادت ما افزوده شود.

سیاح پیاده: من فقیر و محرم اسرارم. من قبله سالکان این راهم. من ساقی بزم کوی یارم. آگاه به جمله اسرارم. من مرشد جمله ابرارم. جز این نبود به جهان کارم.

از شنیدن این جملات، حضار به یکدیگر نگاه کرده سر به زیر انداختند. سکوت آن ها حکایت از آن می کرد که این جملات سیاح پیاده را برای آنان معرفی نکرده است.

حاجی خلیل رو به دکتر نمود و گفت: مایل بودم که ایشان خود را بهتر معرفی می کردند و ما را هم به طریقه و مرام خود ارشاد می نمودند. در این هنگام، دکتر

ص: ۲۷

حسین خان چشمش به کلاه سیاح پیاده که وی آن را بر روی پشتی گذاشته بود افتاد و گفت: من یک بیت شعر منقوش به کلاه جناب عالی را خواندم. ببینید درست می خوانم:

حلول و اتحاد اینجا محال است

ججکه در وحدت دویی عین ضَلال است

اگر اجازه فرمایید، بیت دیگر را که در آن طرف کلاه جناب عالی است ببینم چیست. سیاح پیاده کلاه را برگردانید و با لحن مخصوص به خودش خواند:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است

رنگ از چهره دکتر حسین خان پرید، به گونه ای که حالت او حضار را ناراحت ساخت. حاج محمدعلی رو به دکتر کرد و گفت: آقای دکتر، من که معنای شعر اولش را نمی فهمم؛ اما شعر دومش خیلی ناراحتم کرد. یا آن را هم نمی فهمم و معنای دیگری دارد و یا درست فهمیده ام و سزاوار است که هر خداشناسی را ناراحت کند. سپس با حالت عجیبی که از ناراحتی و آزردگی روح او حکایت می کرد، با حالت شگفتی و انکار خواند:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است

دکتر: خود حضرت آقا معنای آن را بیان می فرمایند تا استفاده کنیم؟

شریعت و طریقت و سقوط شریعت

سیاح پیاده با لحن تندی گفت: شما پابند شریعت هستید و در راه طریقت وارد نشده اید. فهم این اسرار بدون سلوک راه طریقت و ریاضت حاصل نمی شود. به خانقاه درآیید

و تسلیم مرشد شوید تا به حقیقت رسیده از جام وحدت بنوشید و واصل به حقّ و آگاه به همه اسرار گردید و از خود بیرون شده غیر او نبینید.

آقای هژبر فیلسوف گفت: از الفاظ به معانی پی برده می شود. ما در این شعر، الفاظ «مسلمان، گر، بدانستی، که، بت، چیست، بدانستی، که، دین، در، بت پرستی، است» و معانی آن ها را می دانیم و چون دلالت الفاظ بر معانی نزد همه عقلای عالم حجت است و آنان همدیگر را مطابق الفاظ مورد ملامت و ستایش قرار می دهند، پس معنای این بیت این گونه می شود که اگر مسلمان می دانست حقیقت بت چیست، به یقین می دانست که

ص: ۲۸

دین داری همان بت پرستی است. پس نه لازم است به خانقاه برویم و نه نیازی به مرشد داریم.

دکتر حسین خان: جناب آقای هژبر، خواهش می کنم اجازه بدهید از اصل و ریشه و مبنا وارد شویم. فهم این شعر منوط بر این است که ما بفهمیم طریقت چیست و چه فرقی با شریعت دارد؟ ریاضتی که منظور ایشان است چگونه ریاضتی است؟ خانقاه کجاست و در آن جا چه خبر است؟ مرشد کیست و تسلیم در مقابل او یعنی چه؟ رسیدن به حقیقت یعنی چه؟ جام وحدت چگونه جامی است و از کجا باید به دست آورد؟ واصل به حق شدن یعنی چه؟ چگونه از خود بیرون باید شد؟ و غیر او را ندیدن به چه معناست؟ وقتی همه این ها را فهمیدیم، معنای این شعر را هم خواهیم فهمید و خواهیم دانست که مراد شاعر چه بوده

و عقیده و مرامش چیست. پس با اجازه ایشان، از خود آقا خواهش می کنم برای ما همه این ها را بیان فرمایند.

سیاح پیاده: شریعت عبارت است از احکام شرعی چون نماز، روزه، زکات، حج و امثال آن ها که شخص در مقام ظاهر، تا وقتی که در مرتبه تفرقه و کثرت است و از جام وحدت ننوشیده، باید آن ها را انجام دهد؛ چنان که پیرم شیخ شبستری او که از جام وحدت نوشید و برتر و بالاتر از همه شد می گوید:

ولی تا با خودی زنهار زنهار

عبادات (۱)شریعت را نگه دار(۲)

به گفته این پیر، شریعت برای کسی است که از خود فانی نشده و واصل به حق نگردیده است.

اما طریقت عبارت است از سیر و سلوک و ریاضت و چله نشینی با اجازه و دستور مرشد و رعایت آداب و شرایط آن. پس اگر این راه را طی کردید، به حقیقت می رسید و به مشاهده و مکاشفه، فانی در حق و واصل به او می شوید و از خود فانی می گردید و دویی از

۱- نسخه: عبارات.

۲- گلشن راز، ص۶۶ (سوال از معانی اصطلاحات شاعرانه عارفان، بیت ۱۷).

ص: ۲۹

میان برداشته می شود و به مقام جمع الجمع می رسید. در این حال، جز او کسی نمی بینید

و از جام وحدت می نوشید و این عبادت های ظاهری شریعت از شما ساقط می شود.(۱)

صنعی در کتاب دیوان خود می گوید:

روح و باطن احکام شریعت مهم تر از صورت ظاهر آن است. ظواهر شرع، نماز، روزه، حج، وسیله کمال مبتدی است. ولی پس از آن که سالک به حقیقت واصل شد، تکالیف ظاهری از او ساقط می شود.

مولوی هم مدعی است که سالک، چون طبق نسخه شریعت و با ارشاد و هدایت ولی کامل در وادی طریقت گام نهد و به سیر و سلوك و تهذیب نفس همّت گمارد، سرانجام واصل و فانی در حق می گردد. بیان او در مقدمه دفتر پنجم چنین است:

شریعت همچون شمعی است که راه می نماید؛ و بی آن که شمعی به دست آری، راه رفته نشود و کاری کرده نگردد. چون در راه آمدی، این رفتن تو طریقت است؛ و چون به مقصود رسیدی، آن حقیقت است. جهت آن که فرموده اند:

لو ظهرت الحقائق بطلت الشرائع؛ چون حقیقت هویدا شود، شریعت از میان برخیزد.(۲)

همو می گوید:

یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است؛ و طریقت پرهیز کردن به موجب علم طب و دارو خوردن؛ و حقیقت یافتن صحّت ابدی و از آن هر دو فارغ شدن.(۳)

۱- دیوان صنعی، ص۳۲ ۳۳.

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص۷۵۵.

۳- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص۷۵۵.

ص: ۳۰

نیز، در جای دیگر، می گوید:

شرع بهر زندگان و اغنیاست

شرع بر اصحاب گورستان کجاست؟

آن گروهی کز فقیری بی برند(۱)

صد جهت زان مردگان فانی تراند

مرده از یک رُوست فانی در گزند(۲)

صوفیان از صد جهت فانی شدند

ابو مَدْیَن هم، که از مشایخ محیی الدین است، اصحاب خود را به اظهار عبادت و طاعت امر می کرد؛ چون در عقیده او فاعلی در عالم غیر خدا نیست.(۳)

حاج محمدعلی: بلی، وقتی فعل و فاعل و مفعول یکی شد، نماز معنا ندارد.

از علامه حلی نقل شده که گفت:

من جماعتی از صوفیه را در حرم امام حسین دیدم که نماز مغرب خواندند؛ به غیر از یک نفر... بعد از ساعتی، از یکی از آن ها سوال کردم: چرا آن یک نفر نماز نخواند؟ گفت: او چه احتیاج به نماز دارد؟! به خدا واصل شده! آیا جایز است برای واصل که حجاب قرار دهد؟! و نماز حجاب است میان بنده و خدا.(۴)

تنافی سقوط شریعت با حکمت شریعت

دکتر حسین خان: حضرت آقا، اجازه می دهید؟

سیاح پیاده: بفرمایید.

دکتر حسین خان: آیا قبول دارید که انسان چیزی را از صمیم دل می پذیرد و بر طبق آن عمل می کند که دلیل و برهان داشته باشد؟ بنابراین اگر در مطالب شما چیزی باشد که دلیل و برهان در آن نباشد، ما را هیچ گونه الزامی بر پذیرش آن و عمل بر طبق آن نخواهد بود.

۱- نسخه: بی سرند.

۲- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۰، ابیات ۱۵۳۵ ۱۵۳۷.

۳- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۲۲ (باب ۱۳۵).

۴- عین الحیاه، ص ۵۲؛ الأنوار النعمانیه، ج ۲، ص ۲۸۲.

ص: ۳۱

سیاح پیاده: بلی، چنین است. حق همین است.

دکتر حسین خان: پس با اجازه خود آقا، برای این که گفتار شما در قلب ما جای گیرد، یا باید مطالب شما را ما به عقل بفهمیم، یا به گفته خودتان به کشف و شهود برسیم، یا شرع بر آن دلالت کند.

در جای خود، روشن شده است که عقل مُدْرَکات خاصی دارد و سقوط تکالیف شرعی از محدوده درک و فهم عقل خارج است.

نیز، معلوم است که کشف و شهود هم ممکن است از القائات شیطانی حاصل شود؛ پس دلالت آن هم از اعتبار ساقط است.

در شرع هم هیچ آیه و روایتی بر سقوط تکالیف دلالت ندارد؛ علاوه بر این که قرآن مجید رسیدن به درجات عالی بهشت و مقام قرب پروردگار را برای مؤمنین و عاملین به همین عبادات قرار داده و مؤمنین و متقین را به این صفات و عبادات وصف نموده است.(۱)

از جانشین رسول اکرم که علی و یازده وصی اویند درباره نماز رسیده که «نماز مایه قرب خداست»(۲) و «زمانی که بنده مشغول نماز می شود، رحمت بر او نازل می گردد» و«فرشتگان اطراف او را می گیرند»(۳)(۴) و «نماز را عمود دین معرفی فرموده»(۵) و «قبولی همه اعمال نیک را منوط به قبولی نماز قرار داده اند»(۶).

۱- برای نمونه؛ آیه ۵۶ سوره الذاریات: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ و آیه ۱۶۲ سوره النساء: وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مَاأُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلَاهَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ أُولئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْراً عَظِیماً.

۲- ر.ک: بحارالأنوار، ج۸۲، ص۳۰۷، ح۴ (باب چهارم از ابواب فضلها و عللها و... از کتاب الصلاه).

۳- ر.ک: غرر الحکم، ص۸۱۷، شماره ۶۰.

۴- ر.ک: بحارالأنوار، ج۸۲، ص۲۱۵، ح ۳۰ (باب اول از ابواب فضلها و عللها... از کتاب الصلاه).

۵- ر.ک: بحارالأنوار، ج۸۲، ص۲۱۸، ح۳۶ (باب اول از ابواب فضلها و عللها... از کتاب الصلاه).

۶- ر.ک: بحارالأنوار، ج۸۲، ص۲۲۷، ح۵۳.

ص: ۳۲

از امام ششم، حضرت صادق نقل شده است:

حج خانه خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و نماز واجب برتر و بهتر است از هزار حج.(۱)

درباره روزه، از رسول خدا نقل شده:

روزه سپری است در برابر آتش جهنم.(۲)

نیز همان حضرت، در جواب سوال گروهی از یهودیان، فرمود:

روزه ماه رمضان سبب ایمنی از گرسنگی و تشنگی روز قیامت می شود. برات دوری از آتش جهنم به روزه دار داده می شود و غذاهای بهشتی به او عطا می گردد.(۳)

از حضرت صادق هم نقل شده:

خواب روزه دار عبادت و سکوت او تسبیح و عمل او مقبول و دعای او مستجاب است.(۴)

همه آثار و فضایل و حکمت های اعمال عبادی و دستورهای شرعی را در این مجلس نمی شود بیان کرد؛ ولی آنچه به قطع و یقین می شود در این باره گفت این است که این اعمال تا آخرین لحظه عمر انسانی در این دنیا، برای همه بشر، دارای این آثار است.

لذا، همه پیامبران الهی و اوصیای آن ها تا آخرین لحظه های عمرشان از عمل به آن ها به هیچ وجه کوتاهی نکرده و هیچ گاه خود را بی نیاز از آن ها ندانسته اند و پیروان راستین

۱- تهذیب الاحکام، ج۲، ص ۲۴۰، ح ۲۲ [۹۵۳] (باب ۱۲: فضل الصلاه...).

۲- کتاب من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۷۴، ح ۱۷۷۱ (باب فضل الصیام از کتاب الصوم).

۳- ر.ک: کتاب من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۷۴، ح۱۷۶۹ (باب عله فرض الصیام از کتاب الصوم)؛ بحارالأنوار، ج۹۶، ص۳۶۸، ح۴۹ (باب ۴۶ از ابواب صوم شهر رمضان ...).

۴- کتاب من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۷۶، ح۱۷۸۳؛ بحارالأنوار، ج۹۶، ص۲۵۳، ح۲۱(باب ۳۰ از ابواب الصوم ...).

ص: ۳۳

آن ها هم تا آخرین لحظه های زندگی شان خود را ملزم به اطاعت از همین فرامین ظاهری شرع دانسته و بر طبق آن مشی کرده اند و می کنند.

اما شما می فرمایید: این عبادت ها برای کسانی است که واصل به حق نشده و قدمی بالاتر نگذاشته اند؛ و از شیخ شبستری، پیر خود، در مقابل این همه ادله شرعی، شعر نقل می کنید که:

ولی تا با خودی زنهار زنهار

عبادات شریعت را نگه دار(۱)

حاجی محمد علی بنکدار: آقای دکتر، بنا به گفته های ایشان و به سیاح پیاده اشاره نمود قرآن بشر را در درجه ابتدایی قرار داده و دستورهای پیامبران مانع از ترقیات بشر است و نمی گذارد بشر قدمی بالاتر بگذارد. این حرف تازگی دارد!

سیاح پیاده رو به حاجی محمدعلی نموده گفت: آری، دستورهای انبیا بشر را محدود می کند.

ریاضت های صوفیه و منافات آن با شرایع الهی

دکتر حسین خان: دستور مرشد نسبت به ریاضت چیست و ریاضت شما چگونه است؟

سیاح پیاده: ریاضت عبارت است از ترک حیوانی (غذاهای گوشتی) و ترک تزویج

و نشستن در خلوت و مشغول ذکر خفی و جلی شدن و انجام دستور مرشدی که صاحب خرقه است و البته خرقه را با اجازه قطب پوشیده است.

دکتر حسین خان: واقعاً این دستورها برخلاف عقل و علم و مخالف با احکام الهی است. شما هرگز نمی توانید با این دستورها خود را به سعادت برسانید و از هلاک و نابودی نجات دهید؛ تا چه رسد به این که راهنمای بشر به سعادت باشید.

یکی از غذاها که برای بدن انسان بسیار مفید است گوشت است که سبب رشد

و تقویت بدن است و مریض های بسیار ضعیف و ناتوان را آقایان پزشکان به خوردن کباب

۱- گلشن راز، ص۶۶.

امر می کنند؛ علاوه براین که در روایتی آمده است:

هر کس تا چهل روز گوشت نخورد بدخُلق می شود و بدخُلق را باید به گوشش اذان گفت.(۱)

یکی دیگر از اموری که برای بشر ضروری است و خداوند آن را در وجود هر فردی قرار داده غریزه جنسی و میل مرد به زن و زن به مرد است؛ و در این غریزه، مصالح

و حکمت هایی است که وقت بیانش نیست. پیامبر اسلام می فرماید:

نکاح و ازدواج سنت من است و هر که از سنّت من اعراض کند از من نیست.(۲)

نیز، می فرماید:

هر که ازدواج کند، دوسوم دینش را حفظ کرده است. (۳)

همچنین، می فرماید:

محبت به زنان، از اخلاق انبیاست.(۴)

سرانجام، می فرماید:

از دنیای شما سه چیز انتخاب کردم: زن، عطر و نورچشم من در نماز است.(۵)

علاوه بر این، امروزه جوانان ما بر اثر ترک ازدواج و بی توجهی به این امر مهم دچار مفاسد اخلاقی شده اند و امراض تناسلی در بین آنان شیوع یافته است.

۱- بحارالأنوار، ج۶۶ ، ص۶۷ ، ح۴۲ (باب ۱۴ از ابواب الصید و الذبائح از کتاب السماء و العالم).

۲- بحارالأنوار، ج۱۰۳، ص۲۲۰، ح۲۳ (باب اول از ابواب نکاح از کتاب العقود و الایقاعات).

۳- ر.ک: بحارالأنوار، ص۲۱۹، ح۱۴.

۴- بحارالأنوار، ص۲۳۶، ح۲۴ (باب سوم: اصناف النساء و صفاتهن و شرارهن... از ابواب النکاح از کتاب العقود و الایقاعات).

۵- بحارالأنوار، ص۲۱۸، ح۷ (باب اول از ابواب النکاح از کتاب العقود و الایقاعات).

ص: ۳۵

اما خلوت نشینی و دوری از خلق؛ می دانیم که دین اسلام دینی است که برای اجتماع اهمیت فراوان قائل شده و ثواب های زیادی برای ملاقات با برادران ایمانی، تشییع جنازه مؤمن، حضور در نمازهای جماعت، عیادت بیماران، برآوردن حوایج برادران ایمانی و امور دیگری از این قبیل قرار داده که همه این امور با معاشرت و اجتماع ملازم است.

آیا شما با این طریقت می خواهید بشر را خداشناس کنید و ملل متمدن دنیا را به دین اسلام دعوت کنید؟! می خواهید بگویید: مردم، اگر می خواهید خداشناس و مسلمان شوید، باید گوشت نخورید، با مردم معاشرت نکنید، از اجتماع دوری جویید و از زنان پرهیز کنید؟ مطمئن باشید ملل متمدن دنیا به دینی که طریقه خداشناسی اش این باشد جز با خنده

و استهزا پاسخ نخواهند داد.

حاجی صمد: آقای دکتر، بنابراین آیا خداشناسی به مردها منحصر خواهد بود یا زن ها هم باید ریاضت بکشند و ترک گوشت حیوانی و شوهر کنند تا خداشناس شوند؟ آیا آن وقت دنیا، با این طریقت، یک پارچه در فحشا و فساد سقوط نخواهد کرد؟!

خانقاه کجاست؟

دکتر حسین خان: چون نزدیک ظهر است و بسیار گرسنه ایم، تا آقای حاجی خلیل دستور ناهار می دهند، شما بیان فرمایید که خانقاه کجاست و در آنجا چه خبر است.

سیاح پیاده: همان طوری که مسجد جای اهل شریعت و متدیّنین است، خانقاه هم مکان فقرا و اهل طریقت و حقیقت است.

حاجی محمدعلی: یعنی درویش ها در خانقاه اجتماع نموده مشغول نماز و قرآن و دعا می شوند؟

سیاح پیاده: بلی، اهل حق در خانقاه جمع می شوند؛ ولی آن ها عبادت های دیگری دارند.

حاجی صمدآقا: خواهش می کنم عبادت های آن ها در خانقاه را بیان فرمایید.

سیاح پیاده: خانقاه مرکز استراحت، عبادت، ذکر، سرور و صفاست؛ یعنی از مراجعان

و میهمانان با صدق و صفا پذیرایی می شود. چنانچه کسی مایل به عبادت باشد، در حلقه ذکر می نشیند؛ اگر طالب ریاضت باشد، در گوشه ای به مدّت چهل روز به ریاضت مشغول

ص: ۳۶

می گردد؛ و هر که بخواهد، با اهل صدق و صفا به خواندن اشعار و کلمات پیر مشغول می شود. خلاصه، خانقاه مرکزی است که با هر کسی موافق طبعش معامله می شود و در آنجا قیود و موانع شرعی وجود ندارد.

دکتر حسین خان: مثلا اگر تازه وارد در خانقاه درویش و اهل طریقت نباشد، در آنجا چگونه وقت می گذراند؟

سیاح پیاده: مهمانی است که بر ما وارد شده؛ چه اهل طریقت باشد و چه اهل شریعت، چه مسلمان و چه کافر، آنچه طلب نماید موافق با طبع او برایش فراهم است.

حاجی صمد آقا: پس خوب است برای تفرّج و فارغ شدن از تمام قیدها، سری به خانقاه بزنیم!

حاج خلیل آقا که تا آن وقت مشغول تدارک ناهار بود، بر اثر صدای خنده، متوجه آقایان گردید و از صحبت آنان مطلع شد و با عصبانیت گفت: حاجی صمدآقا، چه می گویی؟! معلوم می شود خیال داری از قید بندگی و عبودیت پروردگار خارج و از دایره کمالات انسانی و دستورهای الهی بیرون شوی!

حاج صمد آقا بلند خندید و گفت: بلی، حاج آقا. می خواهم اهل طریقت و حقیقت شوم و درویش باشم!!

دکتر حسین خان کلام حاجی صمدآقا را قطع نموده، می گوید: اجازه بدهید نخست ناهار را بخوریم، سپس سخن را ادامه خواهیم داد. آن گاه، همگی لب استخر رفته دست ها را می شویند و یک یک بر سر سفره قرار می گیرند.

در میان سفره، پلوی بسیار مطبوع و در اطراف، خورش های قیمه و کدو چیده شده است. تنگ های دوغ و سکنجبین بر زینت سفره می افزاید و لیوان های مملو از یخ، لب های تشنه و جگرهای سوخته را به سوی خود می خواند. در چهارگوشه سفره، چهار مرغ بریان جلب نظر می کند. میهمانان به یکدیگر تعارف می کنند و به صرف ناهار مشغول می شوند.

آقای دکتر حسین خان بیشتر به خورش کدو مایل است. حاجی صمدآقا غالبا از خورش قیمه استفاده می کند. حاجی خلیل آقا برای آقایان غذا در ظرف ها می ریزد. آقای هژبر فیلسوف، به خاطر فشار خون، کمتر گوشت می خورد. آقای حاجی محمدعلی بیشتر از

ص: ۳۷

سکنجبین می نوشد و در تابستان، کمتر غذای گرم تناول می کند. سیاح پیاده هم رانِ مرغ بریان شده را به دست گرفته به طرف دهان می برد و از زیر سبیل بلند به دندان گرفته می جود.

سر سفره، بازار مزاح و شوخی بسیار گرم شده و هر دو سه دقیقه صدای خنده مهمانان بلند می شود.

حاجی صمدآقا: آقای دکتر، خواهش می کنم این مباحثه را با حضرت آقا چند جمعه ادامه دهید تا هم به ما منت گذارید، هم حاجی خلیل آقا را به اجر بزرگ برسانید.

حاجی محمدعلی: به شرطی که آقای حاجی خلیل آقا سفره درویشانه بیندازد و غذاهایی که برخلاف طریقت است به ما ندهد. چون حضرت آقا فرمودند که اهل طریقت گوشت حیوانی نمی خورند و ازدواج نمی کنند.

هژبر فیلسوف: من هم یک شوخی بکنم. اجازه می دهید (با اشاره به حضرت آقا).

سیاح پیاده: بفرمایید. دمت گرم!

آقای هژبر: حضرت آقا خودشان مشغول صرف غذای گوشتی اند و با ران مرغ در جنگ و جدالند. گمان می کنم اگر امر ازدواجی پیش آمد کند، آقا بی میل نباشند.

سیاح پیاده با لب پر خنده، که حاکی از میل او بود، پاسخ داد: ما از مرتبه طریقت خارج شده و به حقیقت پیوسته ایم و به دوست واصل گشته ایم و واصل را حجابی و مانعی در کار نباشد؛ چون قطره که وقتی به دریا رسد، دریا شود.

دکتر حسین خان گفت: آن وقت که حضرت آقا گرسنه بودند، از این کلمات از ایشان بسیار می شنیدیم و حالا که پر معلوم است! صدای خنده بلند شد.

کراهت شارب گذاشتن

حاجی صمدآقا: حضرت آقا، این بلندی شارب با موی انبوه از خصوصیات اهل طریقت است؟

سیاح پیاده: این از علامت های بزرگ و آشکار ما اهل طریقت است و به یقین، کسانی که ریش خود را می تراشند، اگر در سلک اهل طریقت باشند، باید شارب داشته باشند.

حاجی محمدعلی: پس خوب بود هنگام صرف غذا فکری می کردند که آن را به جایی ببندند

ص: ۳۸

تا مانع غذا خوردن نشود و آلوده به چربی نگردد!

هژبر فیلسوف: آقای حاجی محمدعلی، کم کم بنا دارید سبیل مردم را هم به نخ ببندید؟!

صدای خنده حضار بلند شد و خود سیاح پیاده هم با صدای بلند خندید و گفت: آقای هژبر، دمت گرم! جوابت را بعد از ناهار خواهم داد.

هژبر: بلی، حالا صرفه ندارد و صلاح نیست؛ زیرا از قافله عقب خواهید ماند! دوباره خنده حضار بلند شد.

دکتر حسین خان: شارب را بلند کردن برخلاف دستور بهداشت است. گذشته از این، شنیده ایم و در کتاب های خودمان هم خوانده ایم که این عمل مکروه است.

رسول اکرم به دو نفر ایرانی، که سبیل های بلند داشتند و ریش خود را تراشیده بودند، فرمود: چه کسی گفته است شما این چنین بکنید؟ جواب دادند: صاحب ما، کسری. حضرت فرمود:

خدای من امر فرموده است که ریش بگذارند و شارب را بزنند.(۱)

با این کلمات دکتر حسین خان، به شوخی ها خاتمه داده شد. آقایان هم از غذا دست کشیده گفتند: خوب است قدری استراحت کنیم.

دکتر حسین خان: چون سفره گسترده بود، نخواستم آقایان ناراحت شوند. لازم است نماز بخوانیم که از وقت آن نگذرد. نظر دکتر مورد پسند واقع شد و همگی وضو گرفته به ادای فریضه مشغول شدند. سیاح پیاده هم به پشتی تکیه داد و چپق خود را از توتون

و چَرس پر نموده مشغول کشیدن شد.

نماز آقایان تمام شد. حاجی صمدآقا گفت: انصافا امروز مباحثه شیرینی داشتیم. خوب است چنانچه آقایان موافقت کنند، ادامه داشته باشد.

دکتر حسین خان: بلی. چون ممکن است دیگر خدمت آقا نرسیم و به سیاح پیاده اشاره نمود سزاوار است گفت و گوی ما در این موضوع تمام شود و از بیانات شیوای آقا بهره کامل ببریم .

[حقیقت وحدت وجود]

حقیقت و وحدت در گفتار صوفیان و فلاسفه

۱- بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۳۹۰ (باب ۲۱ از ابواب احواله... تاریخ نبینا).

ص: ۳۹

هژبر فیلسوف: آقایان اجازه دهند تا حضرت آقا معنای حقیقت را بفرمایند؛ زیرا تا بیان نکنند، شما از مرام و اعتقادات آقایان مطلع نخواهید شد.

سیاح پیاده: جناب عالی حکیم هستید و از مرام فلاسفه و حکما آگاهید!؟

دکتر حسین خان: ایشان خود فیلسوف و به گفته های حکما و فلاسفه معتقد است.

سیاح پیاده: پس ما هر دو هر چند در دو طریق سیر می کنیم، در نتیجه، به یک مقصود می رسیم. رنگ آقای هژبر فیلسوف تغییر کرد و چیزی نگفت. آن گاه، سیاح پیاده چپقی از توتون و چَرس پر کرده چند پُک محکم صفیردار بر آن زد و با لهجه و آهنگ مخصوصی شروع کرد به خواندن این اشعار:

ما چو ناییم و نوا در ما ز تُست

ما چو کوهیم و صدا در ما ز تُست

ما عَدَم هاییم و هستی های ما

تو وجود مُطلقی فانی نما(۱)

نی(۲) دو باشد تا تویی صورت پرست

پیشِ او یک گشت کز صورت بِرَست

چون به صورت بنگری چشمت دو است

تو به نورش در نگر کان دو یک است

۱- مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص۳۲، ابیات ۵۹۹ و ۶۰۲.

۲- نسخه: نه.

ص: ۴۰

مُنْبَسِط بودیم یک گوهر(۱) همه

بی سر و بی پا بُدیم آن سَر همه

یک گُهَر بودیم همچون آفتاب

بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سَرَه

شد عدد چون سایه های کُنگره

کنگره ویران کُنید از مَنْجَنیق

تا رَوَد فرق از میان این فَریق(۲)

چون که بی رنگی اسیرِ رنگ شد

موسیئی با موسیئی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی(۳)

موسی و فرعون دارند آشتی

متّحد بودیم با شاه وجود

حکم غیریّت بکلّی محو بود

ناگهان در جنبش آمد بحر جود

جمله را در خود ز خود بیخود نمود

امتیاز علمی آمد در میان

بی نشانی را نشان ها شد عیان

واجب و ممکن ز هم ممتاز شد

رسم آیین دویی آغاز شد(۴)

صـدای «دمت گرم، احسـنت، احسـنت» از حـاجی محمـدعلی بلنـد شـد و حاجی صـمد گفت: حقیقتا مرشـد خوب می خوانـد؛ ولی افسوس که معنای اشعار او را درست نمی فهمیم.

سیاح پیاده: بلی، به این زودی نخواهید فهمید مگر وارد طریقت شوید.

هژبر فیلسوف: خوب است بفرماییـد؛ تا درویش نشویـد، این اشـعار عرفانی را که هزاران اشـکال دینی دارد ارزش نمی دهیـد. وقتی عارف شدید، آن را نظیر قرآن بلکه بهتر از آن خواهید دانست.

سیاح پیاده: خواهش می کنم معنای این اشعار را شما بگویید تا بدانیم چه فهمیده اید؟

هژبر فیلسوف: عقیده شـما صوفیه عقیده بسـیار بدی است که عقل هر عاقلی از قبول آن امتناع می کند. نتیجه سـخنان شـما این است که خالق و مخلوق یکی است و تمام موجودات عین خالقند و خود اوست که به لباس جزء درآمده و همه افعال فعل اوست

و موجودات همه شئون و اطوار اویند.

۱- نسخه: جوهر.

۲- مثنوی معنوی، ص۳۵، ابیات ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۷ تا ۶۹۰.

۳- مثنوی معنوی، ص۱۱۵، ابیات ۲۴۶۸ ۲۴۶۹.

۴- شرح مثنوی معنوی، ج۱، ص۲۰ ۲۱.

ص: ۴۱

این شعرها هم از عارف رومی سرسلسله شماست که می گوید: این کثرت و تعدّد در صورتِ ظاهر است و اگر این صورت ها و ظواهر و رنگ ها و حدّها و قیدها از میان برداشته شود، معلوم خواهد شد که تمامی موجودات خود او بوده که به صورت های مختلف درآمده است. پیر دیگر شما شیخ شبستری نیز همین را می گوید:

نماند در میان هیچ تمییز

شود معروف و عارف جمله یک چیز

از این گفته ها در گلشن راز زیاد دیده می شود. حتی دور کلاه شما هم دو بیت از آن شعرها نوشته شده که مفادش آن است که خداپرستی با بت پرستی فرقی ندارد؛ چنان که شیخ لاهیجی در شرح آن گفته است:

یعنی اگر مسلمان، که قائل به توحید است و انکار بت می نماید، بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کسی است، بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است؛ زیرا که بت مظهر هستی مطلق است. پس بت مِن حیث الحقیقه حق باشد... .(۱)

نیز، شبستری می گوید:

جان مغز حقیقت است و تن پوست ببین

در کسوت روح(۲) ، صورت دوست ببین

هر چیز که او نشان هستی دارد

یا پرتو نور(۳) اوست یا اوست ببین(۴)

جج

شاه نعمت الله ولی هم می گوید:

در مرتبه ای ساجد، در مرتبه ای مسجود

در مرتبه ای عابد، در مرتبه ای معبود

در مرتبه ای عبد است، در مرتبه ای ربّ است

در مرتبه ای حامد، در مرتبه ای محمود

۱- شرح گلشن راز، ص ۶۴۱ .

۲- نسخه: پوست.

۳- نسخه: ذات.

۴- مرآه المحّقین، ص ۸۰ (باب هفتم).

ص: ۴۲

در مرتبه ای آدم، در مرتبه ای خاتم(۱)

در مرتبه ای عیسی، در مرتبه ای داوود

در مرتبه ای موسی، در مرتبه ای فرعون

در مرتبه ای مقبول، در مرتبه ای مردود

بنابر آنچه پیران و مرشدان شما می گویند، همه موجودات و اشیای خارجی، اعمّ از ستمگران و کفار و مشرکان، و دیگر اشیا یا مظاهر حقّ و یا خود حقند. بدیهی است برای مردمی که از عقیده شما اطلاعی ندارند، این گونه شعرها آن هم با صدای زیبای شما لذت آور است؛ ولی ما که کاملا شما و عقیده شما را خوب می شناسیم بیشتر ناراحت می گردیم.

سیاح پیاده برآشفت و گفت: آقای دکتر حسین خان! ایشان هموست که شما گفتید حکیم و فیلسوف است و به گفته های فلاسفه معتقد است؟!

دکتر حسین خان: چرا.

سیاح پیاده: پس ایشان نمی تواند به من اشکال کند و بر شعرهای پیران ما ایراد بگیرد؛ زیرا مرام و اعتقادات ما یکی است. بنده، برای روشن شدن این مطلب، حکایتی نقل می کنم:

یکی از بزرگان طریقت حاجی محمد حسین شیرازی، عموی رحمت علی شاه است که در سال ۱۲۴۹ قمری فوت کرده است و این شعرها از اوست سپس با لهجه مخصوصی شروع به خواندن نمود:

حاکم احکام قضا و قدر

مبدع اطباق جنان و سقر

مطلع انوار حدوث و قدم

مقطع اطوار وجود و عدم

پا چو بر او رنگ تقدّس زده

خیمه بر آفاق و بر انفس زده

کرده پدید از عدم اشباح را

داده به اشباح ره ارواح را

روح مجرّد متجسّد شده

واحد بی چون متعدّد شده (۲)

دکتر حسین خان: حضرت آقا، با این کلمات و شعرها می خواهید جواب آقای هژبر را بدهید؟ بفرمایید چگونه واحد بی چون متعدّد شده و این کفر را این رئیس طریقت یا بهتر

۱- دیوان شاه نعمت اللّه، ص۲۵۶، شماره ۷۰۲.

۲- طرائق الحقائق، ج۳، ص۳۶۱.

ص: ۴۳

است بگویم: پیشوای ضلالت چگونه راه خداشناسی می داند؟!

سیاح پیاده: جواب آقای هژبر با این شعرها نیست. خواستم از کمالات و سخنان این استاد نمونه ای گفته باشم.

در کتاب طرائق، می نویسد:

این حاجی محمد حسین به جای پدرش حاجی محمد حسن امام جماعت مسجد جامع شیراز بوده و منبر هم می رفت و راه طریقت را به مردم می آموخت و از سخنان عرفا و متصوفه بر زبان جاری می نمود. بین مردم، شهرت یافت که عبارات کفرآمیز اهل تصوّف را رواج می دهد. مخاصمه و نزاع شدیدی بین مردم برپا گردید، چنان که نزدیک شد یکدیگر را به قتل برسانند. حاکم شیراز وساطت نمود و به منظور رفع غائله اختلاف، قرار شد کسانی را برای حَکمیت انتخاب و حاضر سازد تا بین مردم و حاجی محمد حسین و مریدانش، منصفانه حکومت و قضاوت نمایند. آخوند ملا محمدتقی حکیم و حاجی میرزا ابراهیم انتخاب گردیدند.

آخوند مزبور به حاجی محمدحسین رو کرد و گفت: مردم می گویند شما، روی منبر، مسئله وحدت وجود را تقریر می کنید و البته معلوم است که به آن کاملا معتقدید.

حاجی محمد حسین گفت: ضرر مسئله وحدت وجود چیست؟

آخوند: بدیهی است که کفر است.

حاجی محمدحسین: ایراد اولتان همین است؟

آخوند حکیم: بلی.

حاجی محمدحسین: شما می گویید روی منبر تقریر کرده ام، اولا: این نسبت از کجا؟ ثانیا: شاید من گفتار دیگران را نقل کرده باشم. ثالثا: مسلم بودن کفر وحدت وجود به چه دلیل؟ رابعا: اعتقاد من باشد از کجا؟ خامسا: شما همه روزه در درس به ادله و براهین اثبات این مسئله نموده می گویید:

بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء والوجود حقیقه واحدهً؛

حقیقت بسیط همه اشیاست و وجود حقیقت واحد و یگانه است.

ص: ۴۴

پس شما از من کافرترید! صحبت به همین جا قطع شد.(۱)

پس راه و گفتار ما را شما نمی توانید رد کنید؛ چون ما هر دو در نتیجه به وحدت وجود و موجود قایلیم، چنان که واضح خواهد شد.

آقای هژبر فیلسوف ساکت نشسته ابروها را درهم کشید و چیزی نگفت.

دکتر حسین خان: حکایتی دیگر از این قبیل قضیّه ای است در مورد عارف شهیر خراسان، ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر و شیخ ابوعلی حسین بن سینا حکیم نامی ایران نقل شده است: میان این دو، مناظره ای اتفاق افتاد. پس از پایان یافتن آن مجلس، چون ابن سینا از خانقاه بیرون شد، مریدان حال وی را از شیخ خود پرسیدند. ابو سعید گفت: آن چه او می داند ما می بینیم. هر جا که من با دیده نگران و چراغ فروزان رفتم، آن کور عصا کوبان خوش به نشان بر اثرم همی آمد. شاگردان ابن سینا هم حال پیر طریقت را از فیلسوف استاد پرسیدند؛ گفت: آنچه او می بیند ما می دانیم.(۲)

من کتب هر دو طایفه را دیده ام، لیکن تا به حال با آقای هژبر در این باره سخنی نگفته ام و امیدوارم برای ایشان بتوانم اثبات کنم و ایشان هم از این اعتقادات و کفریات بیزاری جویند. اگر شما نیز حاضر باشید که با انصاف به عرایضم دقت کنید، امید است از این طریقه ضاله رو برگردانید.

سیاح پیاده پوزخندی زد و گفت: آقای دکتر! بعد از واصل شدن به حق، شما می خواهید به حق دعوت کنید؟! من در این ساعت حاضرم از کلمات بزرگان صوفیه و مشایخ طریقت اثبات کنم که حق همین است که ما به آن رسیده ایم.

دکتر حسین خان: به شرط آن که رد بر بزرگانتان را جسارت بر آنان ندانسته با انصاف

۱- طرائق الحقائق، ج۳، ص۳۵۴.

۲- دیوان صنعی، ص۴۴؛ طرائق الحقائق، ج۱، ص۱۵۴: شیخ عارف محقق ابوسعید ابوالخیر را با قدوه الحکماء المتأخرین شیخ ابوعلی سینا اتفاق صحبتی شد بعد از انقضاء آن یکی گفت: آنچه او می داند ما می بینیم، و دیگری گفت: آنچه او می بیند ما می دانیم.

ص: ۴۵

قضاوت کنید، حاضرم سخنان شما را گوش دهم.

سیاح پیاده: بشر باید در دنیا ترقّی کند و راه رسیدن به مقامات عالی راهی است که ما پیموده ایم؛ زیرا بر اثر ریاضت و سیر و سلوک، ممکن است واصل به حق شویم. شما هم ممکن است به آن مقام برسید، چنان که بزرگان ما به مقاماتی رسیدند که داد «أنا الحقّ» زدند و «لیس فی جُبّتی سوی الله» گفتند.(۱)

یکی از مرشدهای بزرگ ما ابو یزید بسطامی است که جمله: «لیس فی جُبّتی سوی الله» منسوب به اوست.(۲)

عارف رومی در مدح وی می گوید:

با مریدان آن فقیر مُحتَشَم

بایزید آمد که تک یزدان منم

گفت مستانه عیان آن ذوفنون

لا إله الّا أنا، ها فاعبدون

نیست اندر جبّه ام الّا خدا

چند جویی بر زمین و بر سما(۳)

از او نقل نموده اند که می گفت:

سبحانی، سبحانی، ما أعظم شأنی!(۴) ؛

پاک و منزه و مقدسم من! چه بزرگ است شأن من!

نیز همو، می گفته است:

لوای من از لوای محمد عظیم تر است.

همو می گفت:

آتش جهنم چیست؟! و الله اگر ببینم آن را، به یک طرف لباس خود آن را خاموش می کنم.

۱- جُبّه: جامه گشاد و بلندی است که روی جامه های دیگر می پوشند.

۲- حدیقه الشیعه، ص ۵۶۱ .

۳- کلیات مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص۶۷۲ ، ابیات: ۲۱۰۲، ۲۱۰۳ و ۲۱۲۵.

۴- حدیقه الشیعه، ص۵۶۱؛ ر.ک: سفینه البحار، ج۵، ص۲۰۸ (مادّه: صوف).

ص: ۴۶

نیز، می گفت:

حج کردم. در سال اول، خانه را دیـدم؛ و در حـج دوم، صاحب خانه را دیدم و خانه را ندیدم؛ و در حج سوم، نه خانه را دیدم و نه صاحب خانه را.(۱)

نیز، همو می گفت:

اگر اهـل بهشت در بهشت متنعم باشـند و اهـل آتش در آتش معـذب شونـد و برای تـو تمییزی بین آن دو دسـته واقـع شـود، از حد متوکلین و جمعیّت آنان خارج گشته ای.(۲)

حـاجی محمـدعلی: به واقع، ترقیات او به گفته خودش از پیغمبر اسـلام که شـخص اول عـالم امکان است، بالاتر بوده؛ چون گفته: پرچم و لوای من از لوای پیغمبر اسلام بالاتر است! بلی کسی که بتواند به یک طرف لباس خود آتش جهنّم را خاموش سازد از علی بـن ابی طـالب، کـه از ترس آتش دوزخ گریه هـا می کرد و نیمه شب صیحه هـا می کشـید، افضـل است! راسـتی اگر حضـرت آقا جسـارت حسـاب نکنـد، عقیـده من این است که این کلمـات را در حال مستی و نشـئه چَرس و بنگ گفته؛ وگرنه، آدم عاقل هرگز نخواهـد گفت که بین کسانی که در بهشت در نعمت اند و کسانی که در آتش غضب الهی می سوزند فرقی نیست و بلکه هر کس فرقی بین آن ها بگذارد از حد متوکلین خارج است. این سـخن مثل این است که آقا بگوید: بین آن هایی که در صـحرای سوزان و بی آب و علف از تشـنگی نالان اند با ما که در کنار اسـتخر آب و میان باغ با صفا به نعمت های آقای حاجی خلیل متنعّم هستیم، به هیچ وجه، فرقی وجود ندارد!

حال حاجی صـمدآقا منقلب شـد و گفت: پس حضـرت آقا در سال اول حج، خانه را دیده اند و در سال دوم، صاحب خانه را و در سال سوم، نه خانه و نه صاحب خانه هیـچ کـدام را ندیـده انـد! پس معلوم می شود فقط خود را دیـده انـد و بس! بابا عجب خودبین بوده! بنازم آب بسطام شاهرود را که چه کرده و چه بیرون داده! اینجا بود که صدای قهقهه حضار بلند شد.

۱- حدیقه الشیعه، ص۵۶۱؛ ر.ک: سفینه البحار، ج۵ ، ص۲۰۸.

۲- مصباح الهدایه، ص۳۹۸ (باب نهم).

ص: ۴۷

دکتر حسین خان: آقایان، خواهش می کنم تامل کنید تا ایشان ترقیات بزرگانشان را نقل کنند تا ما راه ترقی آنان را بشناسیم و با ترقیات پیامبران و اوصیایشان مقایسه کنیم؛ آن وقت، حق از ناحق ظاهر خواهد شد. بعد، دکتر به سیاح پیاده رو کرد و گفت: آقا، دیگر بفرمایید.

سخنان جنید بغدادی در وحدت وجود

سیاح پیاده: بلی؛ چون شما به مقام آن ها نرسیده اید، از این مطالب شگفت زده می شوید. یکی دیگر از بزرگان مشایخ طریقت، سلطان صوفیه، جنید بغدادی است که شیخ عطار این اشعار را از قول او نقل نموده سپس خود با لحن جذابی شروع به خواندن اشعار کرد:

سالکی مر جنید را پرسید

کی ز سر تا قدم همه اسرار

در تکلم درآ که مشرک کیست؟

گفتش ای هرزه گرد گردن سار

تا آنجا که جنید می گوید:

هر که از وی نَزَد انا الحق سر

بود او از جماعت کفّار

هر که منکر شود بود مشرک

من از او چون خدای او بیزار

چون دوئی ازمیانه برخیزد

تو نمانی و او کند اقرار

تا آن که می گوید:

گفت هیهات ای یگانه عصر

سخن مشرکانه را بگذار

من همی گویم و همی شنوم

نیست در دار غیر او دیّار (۱)

نیز، از کلمات جنید است که می گوید:

حقیقت معرفت آن است که عارف و معروف یکی شود.(۲)

این سخن هم از اوست:

نزد جنید، توبه نسیان گناه است.(۳)

۱- طرائق الحقایق، ج۲، ص۳۹۷.

۲- مصباح الهدایه، ص۸۲ (باب سوم در معارف).

۳- مصباح الهدایه، ص۳۷۱.

ص: ۴۸

حاجی محمدعلی: آقای دکتر، بنابر معانی این اشعار، موحد کسی است که دوگانگی را از میان بردارد و همه را خدا بداند و هر فعلی و کاری که از بشر سر می زند آن را فعل خدا بداند. عجب طریقت و حقیقتی شما پیدا کردید! مگر بیکارید که دنبال این بیهوده گویی ها می روید که با عقل سالم سازش ندارد؟!

سخنانی از حلاج

سیاح پیاده غضبناک گفت: بلی، همین حرف های شما بود که شیخ طریقت و بزرگ صوفیه حسین بن منصور حلاج را، که به حق واصل شده بود و فانی در حق گشته بود، به کشتن داد. علمای شما فرمان قتلش را صادر کردند و خونش را ریختند. مگر چه گفت؟! هر کس حق گفت باید او را کشت؟! از اشعار همین حلاج است که می گوید:

ثُمَّ بَدا فِی خَلْقِهِ ظاهِراً

فِی صُورَهِ الآ کلِ وَالشّاربِ

حَتّی لَقَد عایَنَهُ خَلْقُهُ

کَلحظَهِ الحاجبِ بِالحاجبِ(۱)

حاجی محمدعلی: بابا، حقیقتا شما عجب بزرگانی دارید که هر کدام از آن ها با این طریقه و مرام هزاران نفر را گمراه نموده و آزادی عجیبی برای آحاد بشر قرار داده اند که لجام گسیخته به هر طرف بخواهند بروند و به هر عمل شنیعی دست بزنند، بدون این که کوچک ترین ترس و وحشتی از جزا و پاداش اعمال داشته باشند! انسان نباید این قدر بی حیا باشد که وقتی یک فرد ضعیف و محتاج ادعای خدایی کرد و بر سر دار رفت، باز هم دست از او برندارد و او را به بزرگی یاد کند!

دکتر حسین خان: حاجی آقا، عصبانی نشوید. امیدوارم بعد از فرمایش های حضرت آقا، حقیر اعتقادات صوفیه را به طور کامل در این مجلس بیان کنم. حرف از این بالاتر است. اگر شما بخواهید به خاطر فطرت خداشناسی که دارید از این قبیل سخنان ناراحت شوید

۱- دیوان صنعی، ص۳۴: پس خداوند آشکارا در صورت کسی که می خورد و می نوشد نمایان شد. به طوری که خلق او را مشاهده کردند، مثل نگهبان به نگهبان.

ص: ۴۹

و کنترل خود را از دست بدهید، می ترسم نتوانم به بحث ادامه دهم. من نسبت به حسین بن منصور حلاج حرف های بالاتری سراغ دارم.

در کتاب احتجاج طبرسی، دیده ام که توقیع امام زمان بر لعن و بیزاری از جماعتی رسیده که از آن جمله حسین بن منصور حلاج بوده است.(۱)

نیز، در کتاب انوار نعمانی، نقل است که حسین بن منصور گفت:

لیس فی جُبَّتی سوی الله.

و منع می کرد رفقای خود را از رفتن به مکه معظمه و می گفت:

به اطراف من طواف کنید؛ چون مکه خانه خداست و من خود خدایم.(۲)

در سفینه البحار، در لغت «حلج»، از ابن ندیم نقل است که در نوشته های حسین بن منصور دیده شده که می گوید:

منم غرق کننده قوم نوح و هلاک کننده عاد و ثمود!...

نیز، به خط او، یافت شده که نامه ای به این عنوان نوشته بود:

از جانب رحمان رحیم به سوی فلانی!

به او گفتند: تو ادعای پیغمبری می کردی؛ حالا ادعای خدایی می کنی؟! گفت:

ادعای خدایی نمی کنم؛ ولیکن این عین جمع است. نیست نویسنده ای مگر خدا

و دست آلت است.(۳)

حاجی محمدعلی: آقای دکتر، پس اعمال زناکاران و قاتلان و ظالمان و خیانت پیشگان، در مذهب و طریقت این آقا و مرشدشان حسین بن منصور حلاج گناه محسوب نمی شود

و آن ها تقصیری ندارند و عذاب و مؤاخذه نخواهند شد! این برخلاف ضرورت دین است!

۱- ر.ک: الاحتجاج، ج۲، ص۴۷۴ (توقیعات الناحیه المقدسه).

۲- الأنوار النعمانیه، ج۲، ص ۲۸۱.

۳- سفینه البحار، ج۱، ص ۶۹۱ .

ص: ۵۰

سیاح پیاده: بزرگان ما حسین بن منصور را از واصلان می دانند و به همین جهت، این سخنان او را درست می دانند.

مولوی معتقـد است که حسـین بن منصور حلاـج، بر اثر تزکیه و تهـذیب و پیمودن طریق حق، از واصـلان بود و اظهار «أنا الحقّ» او، رحمت و رستگاری به شمار می رود؛ در صورتی که فردی مانند فرعون، چون این مسیر را طی نکرده، اظهار أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی(۱) و به گفته مولوی، «أنا الحقّ» از وی لعنت به دنبال آورده است. مولوی می گوید:

آن أنا بیوقت گفتن لعنت است

وین(۲) أنا در وقت گفتن رحمت است

آن أنا منصور رحمت شد یقین

آن أنا فرعون لعنت شد ببین(۳)

در جای دیگر هم می گوید:

بود أَنا الحَق در لبِ منصور نور

بود أنا الله در لب فرعون زور(۴)

نیز، می گوید:

گفت فرعونی أنا الحق گشت پست

گفت منصوری أنا الحقّ و برَست

آن أنا را لَعْنَه الله در عَقِب

وین أَنا را رحمه الله ای مُحِبّ (۵)

شبستری نیز در ارتباط با ادعای «أنا الحقّ» از حلاج می گوید:

أنا الحقّ کشف اسرار است مطلق

جز از حقّ کیست تا گوید أنا الحقّ؟

همه ذرّات عالم همچو منصور

تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

در این تسبیح و تهلیل اند دائم

بدین معنا همی باشند قائم

درآ در وادی ایمن که ناگاه

درختی گویدت إنّی أنا الله(۶)

۱- النازعات (۷۹)، آیه ۲۴.

۲- نسخه: آن.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص۲۹۶، ابیات: ۲۵۲۲ ۲۵۲۳.

۴- مثنوی معنوی، ص۲۰۲، بیت: ۳۰۵.

۵- . مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص۸۵۳، ابیات: ۲۰۳۵ ۲۰۳۶.

۶- گلشن راز، ص۴۰.

ص: ۵۱

نیز، همو می گوید:

روا باشد أنا الحقّ از درختی

چرا نبود روا از نیک بختی(۱)

هنوز حرف در دهان سیاح پیاده بود که یک مرتبه حاجی خلیل آقا صدا زد: آقایان، ساکت باشید و کلمات ننگین و گستاخانه به زبان جاری نکنید که من راضی نیستم در ملک من و بر روی فرش من این نوع سخنان گفته شود؛ گرچه برای مَثَل باشد! شما خود توجه دارید که هر عاقل با شرافتی از این قبیل حرف ها ننگ و عار دارد؛ چه رسد به این که به آن هم معتقد باشد!

دکتر حسین خان: آقایان، جواب این کلمات را همه می دانید؛ بلکه هر عاقل با انصافی با این گونه اعتقادات مخالف است. ولیکن، تمنّا می کنم صبر کنید حضرت آقا اسب خود را جولان بدهد و از رؤسا و مشایخ طریقت و تصوف آنچه می داند بگوید تا نوبت به جواب ما برسد. امیدوارم، به یاری خدای متعال، تمام این گفته ها با جواب های ساده و روشن از بین برود.

سخنانی از خواجه عبدالله مغربی

سیاح پیاده: خواجه عبدالله، بزرگ سالکان طریقت، در رساله نور وحدت، وحدت ما اهل وحدت را چنین بیان می کند:

ای سید، هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند.

تا آن که می گوید:

ای سید، موجود یکی است که به صورت موهوم و متعدّد می نماید.

تا آنجا که می گوید:

ای سید، عابد اوست و معبود اوست. عابد است در مرتبه تقیید و معبود است در

۱- گلشن راز، ص ۴۰.

ص: ۵۲

مرتبه اطلاق؛ و تمیّز در مراتب از امور عقلیّه است؛ و موجود نیست مگر یک حقیقت که هستی صرف است.

تا آن که می گوید:

ای سید، هرچه در ادراک می دَرآید همه اوست و هرچه در ادراک نمی دَرآید اوست. آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند بطون اوست. اول اوست. آخر اوست. باطن اوست. ظاهر اوست. مطلق اوست. مقیّد اوست. کلّی اوست. جزئی اوست. منزه اوست. مشبه اوست.(۱)

حاج محمدعلی، که پیمانه صبرش پر شده و از این کلمات سخت متأثر شده بود، به سیاح پیاده رو کرد و با صدای خشنی گفت، نترس بگو: موسی اوست. فرعون اوست. فاعل اوست. مفعول اوست. ابراهیم اوست. نمرود اوست. عمر اوست. ابوبکر اوست. عثمان اوست. علی اوست. محمد اوست. زهرا اوست. شیطان اوست. مشرک اوست. کافر اوست.

عمو، این کلمات را به گوش حمار بگویی، رم می کند!! می دانی چه می گویی؟! تو با این مرام، بین شمر و حسین و بین یزید و حضرت سجّاد و بین معاویه و علی، فرقی نمی گذاری! افّ بر این توحید و اهل آن!

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبیراً(۲) ؛

منزه است پروردگار از آنچه ستمگران می گویند.

سخنی از ملا عبدالرحمن جامی

سیاح پیاده سخت برآشفت و گفت: یکی دیگر از بزرگان ما ملا عبدالرحمن جامی است که می گوید:

هم مقیّد خود است و هم مطلق

گه ز باطل نموده گه از حقّ

اوست مغز جهان، جهان همه اوست

خود چه مغز و چه پوست چون همه اوست(۳)

عطار نیشابوری و سخنانی درباره او

۱- رساله نور وحدت، ص۸۷ ۹۰.

۲- الإسراء (۱۷)، آیه ۴۳.

۳- ریاض العارفین، ص۶۹ .

ص: ۵۳

نیز، یکی از بزرگان ما فریدالدین محمدبن ابی بکر معروف به عطار است. وقتی سلطان زمان کلمات او را شنید، جلادی فرستاد که او را گردن زند. شیخ به جلاد گفت:

تویی پروردگار من؛ به هر صورت خواهی، درآ !

پس جلاد او را کشت.(۱)

همین عطار، در کتاب جوهر الذات خویش، حلاج را بسیار مدح کرده و اشعار زیاد در وحدت وجود گفته است.(۲)

دکتر حسین خان با صدای بلند گفت: آقا، چرا شما عصبانی شدید؟ هرچه عصبانیّت شما شدید شود بر ضرر خود بیشتر سخن می گویید.

حاج محمدعلی: دست بردارید از این موهومات و کفریات! باید این ها را در خانقاه بگویند، نه در نزد ما مسلمان ها.

دکتر حسین خان: آقای حاج محمدعلی، قرار ما این بود که صبر کنیم تا آقای سیاح بیانات بزرگان طریقت را برای ما نقل کند. بعد ما آن را جواب دهیم ان شاءالله پس شما ناراحت نشوید و اجازه بفرمایید سخنان آقا تمام شود.

محیی الدین عربی و سخنان او در وحدت وجود

سیاح پیاده: یکی از بزرگان سلسله ما محیی الدین عربی است. او می گوید:

بدان، تنزیه حق نزد اهل حقیقت عین تحدید و تقیید است؛ پس تنزیه کننده یا جاهل است، یا بی ادب.

تا آن که می گوید:

حق محدود به هر حدی است؛ برای آن که هرچه محدود است مظهری از مظاهر

۱- ر.ک: الأنوار النعمانیه، ج۲، ص۲۸۲؛ روضات الجنات، ج۸، ص۶۸۶؛ حدیقه الشیعه، ص ۵۷۱.

۲- جوهرالذات، ص۴۵ ۴۷.

ص: ۵۴

اوست. اشیای ظاهر از اسم ظاهر اوست و اشیای باطن از اسم باطن اوست

و مُظهر به اعتبار احدیّت عین ظاهر است.

تا آنجا که می گوید:

کسی که در معرفت تنزیه و تشبیه را جمع کند و او را به هر دو وجه توصیف کند، او را شناخته است.(۱)

سپس سیاح پیاده با نوای خاصی این اشعار محیی الدین را خواند:

فَإن قُلتَ بِالتَنزِیهِ کُنتَ مقیّداً

و إن قُلتَ بِالتَشبِیهِ کُنتَ مُحَدِّداً

وَ إن قُلتَ بِالأَمرینِ کُنتَ مْسَدّداً

وَ کُنتَ إماماً فِی المَعارِفِ سیداً (۲)

نیز، می گوید:

عارف کسی است که حق را در همه چیز بیند؛ بلکه حق را عین همه چیز بیند.(۳)

در جای دیگر، می گوید:

سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها ؛(۴)

منزه است آن کسی که اشیا را ظاهر نمود و خودش عین آن اشیاست.

همچنین، می گوید:

کسی که بت می پرستد، با پرستیدن بت، خدا را می پرستد. چون سامری گوساله ساخت و مردم را به عبادت او خواند، حق تعالی هارون را یاری نکرد و او را پیروز ننمود؛ برای آن که می خواست در هر صورتی پرستیده شود.(۵)

۱- فصوص الحکم، ص۶۸ ۶۹ ، فص (۳) نوحیه؛ ر.ك: ممدالهمم، ص ۱۱۰ ۱۱۱.

۲- فصوص الحکم، ص ۷۰، فص (۳) نوحیه. ترجمه: اگر قائل به تنزیه محض شدی، خدا را مقید کردی؛ و اگر قائل به تشبیه شدی، او را محدود کردی؛ و اگر قائل به هر دو شدی، حق را یافته و در معارف، امام و آقایی.

۳- فصوص الحکم، ص۱۹۲، فص (۲۴) هارونیه.

۴- فتوحات مکیه، ج۲، ص۴۵۹؛ روضات الجنات، ج۸، ص۵۵؛ عین الحیاه، ص۵۱.

۵- ر.ک: فصوص الحکم، ص۱۹۴، فص (۲۴) هارونیه.

ص: ۵۵

نیز، می گوید:

إنّه عین الأشیاء و الأشیاء محدوده و إن اختلفت حدودها فهو محدود بحدّ کلّ محدود. فما یحدّ شیء إلّا و هو حدّ الحقّ فهو الساری فی مسمّی المخلوقات و المبدعات... ؛(۱)

خدا عین همه اشیاست و اشیا همه محدودند به حدّهای مختلف. پس خدا محدود به حدّ هر محدودی است و هر حدّی به هر چیزی بخورد خدا هم به آن حدّ محدود می شود. اوست که در حقایق مخلوقات

و ابداعیات جاری است... .

حاجی صمدآقا، که مدتی بود با توجه تمام به سخنان سیاح پیاده گوش می داد و خیره خیره به او نظر می کرد، در این هنگام، به دو زانو نشست و گفت: جناب آقا، این سخنان شبیه هم هستند و تازگی ندارند و اختلاف آن ها فقط در لفظشان است. با این کلمات، مسلک شما خوب معلوم شد و دیگر نیازی به ریاضت و خانقاه و چرس و بنگ نیست. «برو این دام بر مرغ دگر نه» که ما گول این حرف ها را نمی خوریم. کسی که مدرسه امام صادق را دیده و دلش به گفتار امامان منوّر شده با این اباطیل و اراجیف منحرف نمی شود. نمی دانم امروز چشم ما بر کدام احمق باز شده که این گونه گرفتار شدیم!(۲)

صدای خنده حضار بلند شد.

دکتر حسین خان: حاج خلیل آقا، بفرمایید چای بدهند.

سینی چای به میان آمد و قلیان زیبایی در مقابل حاج محمدعلی گذاشته شد. حاج صمد آقا

۱- فصوص الحکم، ص۱۱۱، فص (۱۰) هودیه.

۲- در کتاب الأنوار النعمانیه، ج۲، ص۲۸۶، از محیی الدین عربی در فتوحاتش حکایت می کند که گفته است: دفعات متعدده ای به آسمان سیر کرده است و ظاهر این است نُه بار بوده. و در همان جا ذکر کرده که: هنگامی که به عرش می رسد، ابابکر صدیق را می دید و در هر آسمانی یکی از پیامبران را می دید، لذا درجه خودش و ابابکر بالاتر از درجات پیامبران اولی العزم می باشد... ، (مؤلف).

ص: ۵۶

و هژبر فیلسوف مشـغول کشـیدن سیگار شدند. سیاح پیاده نیز چپق خود را چاق کرده و چند پک صفیردار به آن زد و گفت: اجازه بدهید اشعاری از مرشد بزرگ ملای رومی بخوانم.

اشعاری از ملای رومی

سیاح پیاده با صدای جذابی شروع به خواندن کرد:

ای عاشقان ای عاشقان من عاشق رسواستم

عشقم چو سر بر می زند من واله شیداستم

هم عاشق و شیداستم هم واله یکتاستم

اینجاستم آنجاستم نه زیر و نه بالاستم

در عرش و در کرسی منم و الاصل لایخطی منم

با حاملان عرش گو من پیش از این برخاستم

عالم منوّر شد ز من، آدم مصوّر شد ز من

هم عالمم هم فاضلم هم قاضی القضاستم

قاضی به من نازد همی فتوا ز من سازد همی

فتوا به ناحق می دهد نه زین و نه زینهاستم

برخاستم برپاستم پیداستم برجاستم

پنهان نَیَم پنهان نَیَم من میر مولاناستم

ج

هم پیر و هم برنا منم هم شیخ و هم رعنا منم

هم زشت و هم زیبا منم هم شیر و هم خرماستم

هم با صلاه دائمم هم بی صلاه قائمم

هم صبح را بشناختم هم شام را آشناستم

دنیا منم عُقبا منم طوطی منم قُمری منم(۱)

اِنسی منم جنّی منم، من حوت این دریاستم

هم کوه و هم صحرا منم هم گوهر دریا منم

در شعله های عشق بین کاندر زبان گویاستم

دریای بی پایان منم با نوح کشتیبان منم

یوسف منم عیسی منم هم موسی و شعیاستم

ایّوب را درمان منم یعقوب را هم جان منم

هم حکمت لقمان منم هم یونس و یحیاستم

هم احمد و حیدر منم هم باده احمر منم

هم صاحب کشور منم زان باده تقواستم

آن دم منم این دم منم هم ریش و هم مرهم منم

هم درد هم درمان منم با درد او افراستم(۲)

فرمانبر و فرماندهم هم جانستان هم جان دهم

جان از من و من هم ز جان از حضرت اعلاستم

نیز، می گوید:

هر لحظه به شکلی بت عیّار برآمد دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد(۳)

۱- نسخه: چون در.

۲- شمس الحقایق، ص۴۲.

۳- شمس الحقایق، ص۱۹۹ ۲۰۰. فقیه عالم کامل میرزای قمی در جامع الشتات، ج۲، ص۷۶۲ از ملای رومی این اشعار را نقل کرده و شاهد بر کفر او گرفته است، (مؤلف).

ص: ۵۷

گاهی به تک طینت صلصال فرو رفت غواص معانی

گاهی ز تک کَهگِل فخّار برآمد زان پس به جهان شد

گه نوح شد و کرد جهان را به دعا غرق، خود رفت به کشتی

گه گشت خلیل و به دل نار برآمد، آتش گُل از آن شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی روشنگر عالم

از دیده یعقوب چو انوار برآمد نادیده عیان شد

حقا که هم او بود که اندر ید بیضا می کرد شبانی

درچوب شد و بر صفت مار برآمد زان فخر کیان شد

می گشت دمی چند بر این روی زمین را از بحر تفرّج

عیسی شد و بر گنبد دوّار برآمد تسبیح کنان شد

ج

بالجمله همو بود که می آمد و می رفت هر قرن که دیدی

تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان شد

منسوخ چه باشد به تناسخ که حقیقت آن دلبر زیبا

شمشیر شد و در کف کرّار برآمد قتّال زمان شد

ج

نی نی که هم او بود که می گفت «أنا الحق» در صورت بلها

منصور نبود آن که بر آن دار برآمد، نادان به گمان شد

رومی سخن کفر نگفته است و نگوید منکر مشویدش

کافر بود آن کس که به انکار برآمد از دوزخیان شد

ج

نیز، می گوید:

آنان که طلبکار خدایید، خدایید

حاجت به طلب نیست شمایید شمایید(۱)

چیزی که نکردید گم از بهر چه جویید

کس غیر شما نیست کجایید، کجایید؟

در خانه نشینید و نگردید به هر روز

زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید

ذاتید و صفاتید گهی عرش و گهی فرش

در عین بقایید و مبرّا ز فنایید

حرفید و حروفید و کلامید و کتابید

جبریل امینید و رسولان شمایید

حاج محمد علی، با دلی پرجوش و صدای خشن، گفت: بس است ما را! ما مزخرفات ملا را شنیدیم. دیگر نباید از این گونه اشعار بر زبان جاری نمایی.

دکتر حسین خان: خواهش می کنم صبر کنی تا کلمات و اشعار شاه نعمت الله ولی را نیز بگویند تا ما او را نیز بشناسیم و اباطیل صوفیه را نیک بدانیم و به این وسیله، حق بر ما روشن تر گردد؛ چنان که امیرالمؤمنین فرمود:

بدانید که شما هرگز حق و رشد را نخواهید شناخت، تا آن که کسی را که آن را ترک کرده بشناسید؛ و به پیمان کتاب عمل نخواهید کرد، تا آن که کسی را که آن را شکسته و بدان وفا

۱- شمس الحقایق، ص۱۸۸.

ص: ۵۸

نکرده بشناسید؛ و به کتاب چنگ نخواهید زد تا آن که کسی را که از آن اعراض کرده بشناسید... .(۱)

اشعاری از شاه نعمت الله ولی و هجو آن

سیاح پیاده: با اجازه آقایان، چند جمله از شاه نعمت الله ولی را برای شما نقل نمایم.

دکتر حسین خان: بفرمایید تا ببینیم ایشان چه گفته اند.

سیاح پیاده؛ او می گوید:

مشرب موحد آن است که حق تعالی را در مرایای اعیان ممکنات مشاهده نماید

و اعیان را کأن لم یکن در عدم بر حال خود بیند؛ و این نهایت غیبت محموده است و بدایت فنا و فنا نهایت سیر الی الله و بقای بدایت سیر فی الله.

ابتدا دارد و نهایت نی

غایتش چون بود چو غایت نی

موجود یکی بیند و باقی معدوم

کردیم اشارتی و باقی معلوم (۲)

نیز، می گوید:

لا اسم له و لا نعت له و لا صفه له إلّا بحسب المظاهر.

یک وجود است و مظاهر بی شمار

آن یکی را در مظاهر می شمار

تا آن که می گوید:

ثمّ بدا فی خلقه ظاهراً

فی صوره الآکل والشارب (۳)؛

سپس خداوند، آشکارا در صورت آکل و شارب نمایان شد.

۱- الکافی، ج۸ ، ص۳۹۰، ح۵۸۶. همین مضمون را حضرت مجتبی هم در روایتی بیان فرموده است. تحف العقول، ص۲۲۷، (مؤلف).

۲- طرائق الحقائق، ج۳، ص۲۸، رساله مکاشفات شاه نعمت الله ولی.

۳- طرائق الحقائق، ج۳، ص۳۱ ۳۲، رساله مراتب شاه نعمت الله ولی.

ص: ۵۹

نیز، از اشعار شاه نعمت الله ولی است که می گوید:

در مرتبه ای جسم است، در مرتبه ای روح است

در مرتبه ای جان است، در مرتبه ای جانان

در مرتبه ای جام است، در مرتبه ای باده

در مرتبه ای ساقی، در مرتبه ای رندان

در مرتبه ای شاه است، در مرتبه ای درویش

در مرتبه ای بنده، در مرتبه ای سلطان

در مرتبه ای فرعون، در مرتبه ای موسی

در مرتبه ای کفر است، در مرتبه ای ایمان

در مرتبه ای مخمور، در مرتبه ای سرمست

در مرتبه ای غمگین، در مرتبه ای شادان

در مرتبه ای تورات، در مرتبه ای انجیل

در مرتبه ای صحف است، در مرتبه ای قرآن

در مرتبه ای یعقوب، در مرتبه ای یوسف

در مرتبه ای مصر است، در مرتبه ای کنعان

در مرتبه ای آب است، در مرتبه ای کوزه

در مرتبه ای قطره، در مرتبه ای عمّان

در مرتبه ای عقل است، در مرتبه ای نفس است

ججدر مرتبه ای حیوان، در مرتبه ای انسان

در مرتبه ای دوزخ، در مرتبه ای جنّت

در مرتبه ای زندان، در مرتبه ای بُستان

در مرتبه ای طه، در مرتبه ای یس

در مرتبه ای حم، در مرتبه ای سبحان

در مرتبه ای دریا، در مرتبه ای چشمه

در مرتبه ای جوی است، در مرتبه ای باران

این مرتبه ها از ذوق، ما با تو بیان کردیم

گر ذوق همی خواهی، این گفته ما برخوان

ججج

هم جسمی و هم جانی، هم اینی و هم آنی

جهم سید و هم بنده، با خلق نکو می دان

حاج صمد آقا: عقیده من این است که حال شاه نعمت الله عادی نبوده است؛ زیرا آدمی که شعورش را از دست نداده و مشاعرش مختل نشده باشد این طور پوچ و بیهوده نمی گوید. من بهتر از او شعر می گویم. بعد، حاجی شروع به خواندن کرد:

در مرتبه ای پا است، در مرتبه ای موزه

هم کوزه بدان او را، هم شیره و خربوزه

صدای خنده حضار بلند شد.(۱)

حاج صمد آقا: چرا می خندید؟! مگر اشعار شاه همین جور نبود؟! خواهش می کنم چند دقیقه گوش دهید تا من هم چند شعری برای بیان پیامدهای فاسد آن بخوانم تا واضح شود که تمام آن برخلاف قرآن و ضرورت دین است:

۱- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۴۵۶؛ جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۷۴.

ص: ۶۰

در مرتبه ای رازق، در مرتبه ای مرزوق

در مرتبه ای مدیون، در مرتبه ای دیّان

در مرتبه ای حامل، در مرتبه ای محمول

در مرتبه ای دزد است، در مرتبه ای هم خان

در مرتبه ای دافع، در مرتبه ای مدفوع

در مرتبه ای محکوم، در مرتبه ای منّان

در مرتبه ای غافر، در مرتبه ای مغفور

در مرتبه ای مغلوب، در مرتبه ای گلدان

در مرتبه ای شاکی، در مرتبه ای واطی

در مرتبه ای موطوء، در مرتبه ای خندان

در مرتبه ای سارق، در مرتبه ای ممنوع

در مرتبه ای مملوک، در مرتبه ای امکان

در مرتبه ای فانی، در مرتبه ای مضطرّ

جدر مرتبه ای مقهور، در مرتبه ای پستان

ج

در مرتبه ای محسوب، در مرتبه ای مرضی

جدر مرتبه ای غمگین، در مرتبه ای شیطان

در مرتبه ای آدم، در مرتبه ای جن

در مرتبه ای احمق، در مرتبه ای حیوان

در مرتبه ای طفل، در مرتبه ای شیخ

در مرتبه ای جاهل، در مرتبه ای سودان

لازمه عقیده اینان آن است که تمام صفات و حالات مخلوق بر خدا جاری است، بلکه خود اوست که به اطوار مختلف جلوه می کند و تمام افعال فعل اوست؛ برخلاف قرآن که از اول تا به آخر بر اساس مباینت خالق با مخلوق است و آن که خالق منزه و مبرّاست از این که به حواس ظاهر و باطن ادراک شود. هرچه به حواس ادراک شود مخلوق است

و مخلوق بر چند قسم است: خبیث و طیب، مؤمن و کافر. مؤمن محبوب خداست؛ ولی کافر دشمن خداست و خداوند کفار و مشرکین را غضب فرموده و لعنت کرده است.

نزد صوفیه، تمام موجودات تجلیّات و اطوار وجود حقند و همه اعمال خلایق نیز فعل اوست سُبْحانَهُ وَتَعالَی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً(۱).

خداوند خود را در کلام مجیدش در این آیه شریفه منزه و مبرا فرموده از گفتار مشرکان. ولی نزد صوفیه، این کلام شریف صحیح نیست؛ چون تمام گفتارها گفتار اوست و خود او عین همه است و نمی شود خود را از گفتار خود تنزیه و تقدیس فرماید. این در حالی است که هر عاقلی می داند گفتار مشرکان گفتار خدا نیست و خدا از آن بیزار است؛ همچنین، پیغمبر و امامان از آن بیزارند. خدای تعالی می فرماید:

۱- الإسراء (۱۷)، آیه ۴۳: خداوند بسیار منزه و بزرگ تر از آن است که (ستمگران) می گویند.

ص: ۶۱

فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ؛(۱)

یعنی: اگر نافرمانی کردند، بگو: من بیزارم از آنچه می کنید.

و واضح است که پیغمبر و امامان از افعال خدا بیزاری نمی جویند.

نیز، خدای تعالی می فرماید:

سُبْحَانَ الله عَمَّا یَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ الله الْمُخْلَصِینَ(۲) ؛

پاک و منزه است خداوند از آنچه وصفش می کنند جز بندگان با اخلاصش.

همچنین، می فرماید:

سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ ؛(۳)

پاک و منزه است پروردگار تو، پروردگارِ عزت، از آنچه وصفش می کنند.

در این هنگام، دکتر حسین خان نگاهی به ساعت نمود و گفت: نزدیک ساعت هفت بعدازظهر است و به غروب چیزی باقی نمانده. تا به شهر برسیم، شب می شود. خوب است وقتی دیگر معین شود.

حاج خلیل آقا: آقای دکتر، فردا ممکن است پیش آمدهایی بنماید. خوب است آقایان شب را نیز اینجا تشریف داشته باشند و صبح زود، به اتفاق، به شهر برویم.

حاج صمدآقا و حاج محمد علی: ما موافقیم. ببینید جناب آقا چه می فرمایند.

سیاح پیاده: دمتان گرم! من رفیق موافق هستم.

بنا به ماندن شد و همه به چای و سیگار و قلیان اظهار میل نمودند. چای و قلیان

و سیگار وارد مجلس شد و سیاح پیاده نیز چپق خود را از کنار خود برداشت و مشغول شد.

۱- الشعراء (۲۶)، آیه ۲۱۶.

۲- الصافات (۳۷)، آیات ۱۵۹ ۱۶۰.

۳- الصافات (۳۷)، آیه ۱۸۰.

ص: ۶۲

هر کس مزاحی می نمود و مجلس با مودّت و صمیمیّت گرم شد.

دکتر حسین خان: خوب است اول نماز مغرب و عشا را بخوانیم و بعد مشغول صحبت شویم.

حاج صمد آقا: آقای دکتر، شاید بعضی ها از نماز خواندن مانع داشته باشند!

مجلس گرفت و خنده گرمی از همه ظاهر شد.

حاج صمد آقا: شوخی نکردم. چون حضرت آقا نماز ظهر و عصر نخواندند، گفتم شاید مانع داشته باشند.

در این هنگام، حاج خلیل آقا حرکت کرد و با صدای جذابی مشغول اذان شد و آقایان از جا برخاستند و وضو گرفتند. پس سجاده ها انداخته شد و هرکدام نماز خود را خواندند و بعد از تعقیب نماز، مجلس را مرتّب و منظّم کرده هر یک به جای خود قرار گرفتند و منتظر بیانات آقای دکتر شدند.

صدرالدین شیرازی و نظریه در وحدت وجود

دکتر حسین خان: از آقایان استدعا دارم که انصاف را از دست ندهید و عصبانیت و لجاجت را از خود دور کنید؛ چون این احساسات راه سالک را به آتش می رساند.

یکی از فلاسفه مسلمان صدرالمتألهین است که می گوید:

کلّ بسیط الحقیقه من جمیع الوجوه فهو بوحدته کلّ الأشیاء ؛(۱)

هر چیزی که حقیقتش از تمام جهات بسیط باشد با وحدت و بساطتش عین همه اشیاست.

سپس ایشان چیزی را که از تمام جهات بسیط است منحصر در خدای تعالی دانسته است.

همو، در جای دیگر، گفته است:

إذا ثبت تناهی سلسله الموجودات من العلل و المعلولات إلی حقیقه واحده، ظهر أنّ لجمیع الموجودات أصلاً واحداً ذاته بذاته فیّاض للموجودات،

۱- شواهد الربوبیه، ص۴۷.

ص: ۶۳

وبحقیقته محقّق للحقائق، وبسطوع نوره منوّر للسماوات والأرض. فهو الحقیقه والباقی شؤونه. وهو الذات و غیره أسماؤه ونعوته. و هو الأصل وماسواه أطواره وفروعه... ؛(۱)

وقتی ثابت شد که زنجیره به هم پیوسته علل و معلول ها به حقیقت واحد باید منتهی شود، روشن می شود که همه موجودات را اصلی واحد هست، که همه موجودات فقط از ذات او جوشیده است و سرچشمه حقیقت همه حقایق اوست

و تابش نورش آسمان ها و زمین را روشن نموده است.

پس حقیقت فقط اوست و بقیّه شئون اویند؛ و ذات فقط اوست و دیگران اسامی و اوصاف اویند؛ و اصل اوست و همه ماسوا شاخه ها و اطوار و تحولات اویند... .

نیز، می گوید:

لیس فی الوجود إلّا ذاته وصفاته و أفعاله الّتی هی صور أسمائه ومظاهر صفاته ؛(۲)

در دار وجود، جز ذات و صفات و افعال او، که صور اسامی او و مظاهر صفات اوست، چیز دیگر وجود ندارد.

نیز، می گوید:

وممّا ینبّهک علی أنّ وجوده تعالی وجود کلّ شیء، أنّ وجوده عین حقیقه الوجود وصرفه... . فهو الأصل و الحقیقه فی الموجودیّه وماسواه شؤونه وحیثیّاته. وهو الذات و ماعداه أسماؤه وتجلیاته. وهو النور وماعداه أضلاله ولمعاته... ؛(۳)

یکی از چیزهایی که تو را آگاه می کند بر این که وجود خدای تعالی وجود همه

۱- شواهد الربوبیه، ص ۵۰.

۲- اسرارالآیات، ص ۲۴.

۳- اسرارالآیات، ص ۳۷.

ص: ۶۴

اشیاست این است که وجود خدای تعالی عین حقیقت وجود و صِرف وجود است... . اصل و حقیقت، در موجود بودن، اوست و ماسوا همه شئون و حیثیات اویند. ذات فقط اوست و دیگران همه اسامی و تجلیات اویند. نور فقط اوست

و غیر او همه سایه ها و تابش های اویند... .

در جای دیگر، می گوید:

[إنّ الأفعال] کلّها بالحقیقه صادره عنه تعالی واقعه بتأثیره مع کمال وحدانیّته وفردانیّته، فکلّ ما هو مقدور ومجعول لفاعل، فهو من حیث صدوره عن ذلک الفاعل صادر عن الحقّ تعالی، کما أنّ وجود کلّ ممکن من حیث وجوده شأنٌ من شؤون الحقّ ووجهٌ من وجوهه... ؛(۱)

خداوند متعال، با کمال وحدانیت و فردانیت خود، منشأ صدور همه فعل هاست

و همه افعال به اثرگذاری او واقع می شوند. پس هر فعلی که مقدور و مورد جعل فاعل واقع می شود، از آن جهت که از او سر می زند، در حقیقت از خدای تعالی صادر می شود؛ همان طور که وجود هر ممکنی شأنی از شئون و وجهی از وجوه حق متعال است.

در جای دیگر، گفته است:

لا شکّ إنّ الآخره إنّما تحصل بارتفاع الحجب وظهورالحقائق وزوال التعیّنات وتمیّز الحقّ عن الباطل ؛(۲)

شک و شبهه ای نیست که آخرت با کنار رفتن پرده ها و روشن شدن حقایق و از بین رفتن تعینات و ظهور حق از باطل حاصل می شود.

البته، مراد ایشان زوال تعیّنات وجودی موجودات است و برطرف شدن رنگ حدود

۱- اسرارالآیات، ص۵۱.

۲- تفسیر سوره واقعه، ص۱۳۹؛ تفسیر القرآن الکریم، ج۷، ص۱۹.

ص: ۶۵

و قیود وجودی که باطل است از رخسار وجود مطلق؛ چنان که مولوی می گوید:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیئی با موسیئی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی (۱)

نیز، می گوید:

[عارف] آن گاه که به مقام توکل و رضا رسید و آن دو مقام را کامل کرد، به مقام وحدت می رسد و از هرگونه شرک خالص می شود؛ زیرا در مقام شکر، به خاطر طلب زیادت، شرکی پنهان وجود دارد و مقام توکل هم مانند مقام شکر است؛ زیرا در توکل، نیاز به شخص است که یکی توکل می کند و دیگری کسی که بر او توکل می شود و توکل کننده در رساندن امر خود به وکیلش خود را به زحمت می اندازد. و مقام رضا، با این که باب اعظم الهی است، ولی خالی از شرک نیست؛ زیرا وجود شخص راضی غیر از وجود شخصی است که مورد رضایت او قرار گرفته است، اما او می تواند به اختیار خود آن را ترک کند.

پس [عارف]، در این مرتبه، به مقامات اشخاصی که به درجه توحید رسیده اند نرسیده است. و اگر از این درجات هم بالا رود، به مقام فنای محض و محو همه آثار غیریت می رسد که منزلگاه اهل وحدت مطلقه است؛ زیرا که نهایت به سوی خداست و بازگشت همه به سوی اوست.(۲)

و در اسفار می گوید:

خلاصه سخن این که نزد اهل حقیقت و اهل حکمت الهی متعالی، همه موجودات اعمّ از عقل و نفس و صورت نوعی، همه از مراتب تابش های نور حقیقی و از تجلیّات وجود قیّومی الهی است. و آن گاه که نور حق تابیدن گرفت، این گفتار را که ماهیات ممکنات را وجودی و در حدّ ذاتشان هست چنان که اوهام

۱- مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص۱۱۵، ابیات ۲۴۶۸ ۲۴۶۹.

۲- تفسیر سوره واقعه، ص۱۱۵؛ تفسیر القرآن الکریم، ج۷، ص۹۲.

ص: ۶۶

محجوبان به آن رسیده از بین برد... .(۱)

فکـذلک هـدانی ربّی بالبرهـان النیّر العرشـی إلی صـراط مسـتقیم مـن کـون الموجـود والوجـود منحصـراً فی حقیقه واحـده شخصـیّه لاشـریک له فی الموجـودیّه الحقیقیّه ولاـ ثـانی له فی العین ولیس فی دارالوجـود غیره دیّار. وکلّمـا یـترائی فی عـالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود، فإنّما هو من ظهورات ذاته وتجلیّات صفاته التی هی فی الحقیقه عین ذاته... .(۲)

وإذا کان الأمر علی ما ذکرته لک، فالعالم متوّهم ما له وجود حقیقیّ فهذا حکایه ما ذهبت إلیه العرفاء إلهیّون والأولیاء المحقّقون.(۳)

ترجمه قسمت عربی این است:

[چنان که خداوند متعال با فضل و رحمتش مرا موفق کرد که به نابودی سرمدی

و باطل بودن ازلی ماهیات ممکنات و اعیان ممکنه اطلاع پیـدا کردم] همین طور، با برهان روشن عرشـی، به صـراط مسـتقیم هـدایتم کرد که موجود و وجود تنها

و تنها یک حقیقت شخصـی است و هیـچ شـریکی در موجودیّت حقیقی نـدارد و او را در عالم، وجود دومی نباشد و در دار وجود، غیر او کسـی نیست. آنچه در عالم وجود غیر از وجود واجب معبود به چشم می خورد از ظهورات ذات و تجلیّات صـفات اوست که در حقیقت عین ذات اویند... .

وقتی حقیقت امر همان است که برایت ذکر کردم، پس عالم امری وهمی است

و آن را وجودی حقیقی نیست.(۴) این که گفتم حکایت اعتقاد و نظر عرفای الهی

و محققان اولیاست.

۱- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۹۱، فصل ۲۵.

۲- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۹۲، فصل ۲۵.

۳- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۹۴، فصل ۲۵.

۴- عقیده موهوم بودن عالم و آن که تمام کائنات وهم است یا خیال، عقیده پارسیان قدیم است، بلکه به زودی بیاید، (مؤلف).

ص: ۶۷

وی در همان کتاب می گوید:

فانکشف حقیقه ما اتّفق علیه أهل الکشف والشهود من أنّ المهیات الإمکانیّه أمور عدمیّه... بل الموجود هو الوجود وأطواره وشؤونه وأنحاؤه والمهیات موجودیّتها إنّما هی بالعرض بواسطه تعلّقها فی العقل بمراتب الوجود وتطوّره بأطوارها؛ کما قیل شعراً:

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعیّنها امور اعتباری است

فحقائق الممکنات باقیه علی عدمیّتها أزلاً وأبداً... . وفی کلام المحقّقین إشارات واضحه بل تصریحات جلیّه بعد عدمیّه الممکنات أزلاً وأبداً ؛(۱)

پس روشن شد که حقیقت آنچه اهل کشف و شهود بر آن اتفاق کرده اند این است که ماهیات امکانی اموری عدمی اند... بلکه موجود فقط همان وجود [واجب] و تحولات و شئون و جهات اوست و وجود ماهیات عَرَضی است و همه آن ها به واسطه تعلّقشان در عقل، به مراتب وجود و تحوّل او به تحولاتش موجود می شوند؛ همان طور که در شعر گفته اند... .

پس حقایق امور ممکن از ازل تا ابد در عدمی بودنشان باقی است... .

و در کلام محققین، اشاره هایی روشن بلکه تصریحاتی آشکار به عدمی بودن امور ممکن از ازل تا ابد وجود دارد.(۲)

۱- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۳۴۱ ۳۴۲ (فصل ۳۰). شعر منقول در گلشن راز، ص۸۷.

۲- مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات، ج۴، ص۱۲۰ ۱۲۲ [شماره ۳۵۶] از صاحب لؤلوه نقل می نماید که گفته است: و اما مولی صدر الدین که او محمد بن ابراهیم صدر الدین است مشهور به ملاصدرا، او حکیمِ فیلسوفِ صوفیِ محض بود، که در بصره وفات یافت. و در سال ۱۰۵۰ هجری به سوی حج رفت. و نقل کرده است فتوای جمعی از فقهاء اعلام را به کفرش که از ایشان است کسی که ذکر کرده در وصف شرح ملاصدرا بر اصول کافی به این که: شروح الکافی کثیره جلیله قدراً و اول مَن شرحه بالکفر صدراً. (ترجمه روضات الجنات، ج۴، ص۲۴۰ ۲۴۲). □□ مرحوم علامه نوری در خاتمه مستدرک الوسائل، ج۲، ص۲۳۹ ۲۴۰ در ذکر مشایخ خود می نویسد: شیخ هفتم ما حکیم متألِه فاضل، محمد بن ابراهیم شیرازی مشهور به ملاصدرا است. او در تحقیق مطالب حکمی و ترویج ادعای صوفیّه پافشاری فراوان نموده است. کتاب های مشهوری از او باقی مانده که تابعانش به آموزش آن ها پرداخته اند. وی در کتاب هایش در موارد زیاد از فقها و حاملین دین بدگویی کرده و آن ها را تجهیل نموده و از گروه علما بیرون دانسته است.و بر عکس، از ابن عربی صاحب فتوحات مدح و ستایش زیادی کرده و او را به اوصافی که فقط شایسته اندکی از دانشمندان راسخ است، وصف کرده است؛ با این که در میان علمای عامّه و ناصبین آن ها، ناصبی تر از او پیدا نمی شود. مگر محیی الدین نیست که در ذکر حالات اقطاب می گوید: بعضی از آن ها حکومت و خلافت ظاهری داشتند، همان طور که از جهات مقام، خلافت باطنی را حائز شده اند؛ مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمربن عبدالعزیز و متوکل؟. و این متوکل که محیی الدین او را از اقطابی به شمار می آورد که حائز خلافت ظاهری و باطنی بوده کسی

بوده که سیوطی با این که از متعصبان است در کتاب تاریخ الخلفا، ص۳۴۷ تصریح کرده که او در سال ۲۳۶ دستور داد بارگاه حسین و خانه های اطراف آن را منهدم کنند و آن را به زمین کشاورزی تبدیل کرد و مردم را از زیارت قبر شریفش باز داشت و آن را خراب نمود و به صورت بیابان درآورد... محیی الدین در فتوحاتش تصریح کرده که اصل گمراهی ها از شیعه است. نیز، در کتاب محاضره الأبرار و مسامره الأخیار، ج۱، ص۴۱۸ گفته: رجبیون گروهی هستند که به ریاضت مشغول اند و از آثار ریاضت آنان این است که رافضی ها را به صورت خوک می بینند. [در مصدر «أراهم فی صور الکلاب» می باشد و اما در الفتوحات، ج۲، ص۸ (الرجبیون) به صورت خنزیر نقل کرده است (محقق)]. نیز، در فتوحات، ج۳، ص۳۲۷ به عصمت عمربن خطاب تصریح کرده است و اموری دیگر از این قبیل که به صراحت دلالت دارد که او از ناصبی های عامّه است... . با وجود این ها، چگونه می شود شیعه امامی او را به اوصافی مانند: «المحقق العارف باللّه، ومن لایجازف فی القول، توصیف کند؟» ومن تصانیفه شرح أصول الکافی، شرحه علی مذاقه و عقائده وأصوله ومطالبه، فاستحسنه من استصوبها، واستحقره من استضعفها... وفیه [روضات الجنات] منه أوهام عجیبه، بل فی کتاب التوحید منه وهم لم یسبقه إلی مثله أحد، ولم یلحقه أحد. إنتهی کلام علامه نوری رحمه الله علیه. هر کس از پرتو قرآن نور گیرد و آن گاه به کتاب اسفار و اسرارالآیات و تفسیر وی مراجعه کند به ویژه به تفسیر آیه ۷ از سوره البقره خَتَمَ اللهُ عَلی قُلُوبِهِم انحراف و گمراهی او را می شناسد و فرموده علامه نوری را در حق او مورد تصدیق قرار می دهد. پس لازم است از او و کتاب هایش دوری شود و روشن است کسی به او تمایل نمی کند مگر این که از انوار علوم ائمه بی بهره باشد؟! (مؤلف).

ص: ۶۸

ص: ۶۹

دکتر حسین خان بعد از نقل این سخنان گفت: این ها در نتیجه همان حرف های صوفیه است که در دار وجود، غیر وجود واقعیتی نیست و همه موجودات اطوار و شئون و تجلیات و پرتوها و صفات و اسمای حقند و ماهیات اموری اعتباری اند؛ چنان که شبستری می گوید:

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعیّنها امور اعتباری است

امور اعتباری نیست موجود

عدد بسیار و یک چیز است معدود(۱)

نیز، می گوید:

جهان خود جمله امر اعتباری است

چون آن یک نقطه کاندر دور ساری است

برو یک نقطه آتش بگردان

که بینی دایره از سرعت آن (۲)

کلمات فیاض و ملاهادی سبزواری در وحدت وجود

دکتر حسین خان ادامه داد:

فیاض در بیان کیفیت صدور معلول از علت می گوید:

صوفیه برآن اند که صدور معلول از علت عبارت است از تنزل علت به مرتبه وجود معلول و تطور وی به طور معلول. و از اینجا متفطن شده اند به وحدت وجود به این که وجود حقیقت واحده ای است ساری در جمیع موجودات. و مهیات ممکنات نیست مگر امور اعتباریات. و حقایق موجودات همگی مظاهر آن حقیقت واحد اند به نحوی که اتحاد و حلول لازم نیاید؛ چه، این هر دو فرع اثنینیّت است «ولا موجود إلّا واحد...». و ما به حسن ظن اعتقاد کرده ایم به امکان صدق این دعوی، نه بر نهجی که از کتب و رسائل این طایفه مفهوم تواند شد؛ چه، این

۱- گلشن راز، ص۴۴ (سوال از معنای وصال، بیت ۱۷ و ۱۸).

۲- گلشن راز، ص۶۴ .

ص: ۷۰

معنا گفتنی و نوشتنی نیست... .

و این معنی فی نفسه حق است؛ گو مدعی آن بر حق مباش، بلکه حسن ظن به اکابر قوم را بر خود لازم ساز که شاید از برکت حسن ظن بهره مند گردی

و موجب دریافتن عنایت الهی و انفتاح ابواب سعادت سرمدی گردد... .

و اما طریقه حکما در کیفیت صدور آن است که گویند: واجب الوجود تمام است

و فوق التمام... .

و از اینجا سِرّ وحدت وجود به نحوی که خاطر فاتر این کمینه به آن منساق شده مفهوم مستعدین تواند شد؛ چه، نسبت حقایق موجودات به حقیقت واجبیت نسبت مفهومات جنس و فصل باشد که اجزای تحلیلیه اند به ماهیت نوعیه بسیطه.

و مؤید این است آنچه از بعضی اکابر به نظر رسیده که وجود واجبی عین وجودات همه موجودات است، نه عین وجود هر یک از موجودات. قلم اینجا رسید سر بشکست.(۱)

حاج ملا هادی سبزواری گوید:

در توحید، چند مقام است... اما طریقه سیم، طریقه انیقه اهل حق است که وحدت در کثرت و جمع در فرق است؛ آن است که حقیقت وجود اصلی است و نوری است که اوصافش را شنیدی و واحد است به وحدت حقه، نه وحدت عددیه و مراتب متفاضله دارد. «انوارٌ بعضها فوق بعض مختلفه فی الشده و الضعف».

مثل انسان واحد که مراتب متفاضله داشته باشد و مقاماتش متفاوت باشد، مثل طبع و نفس و قلب و عقل تا لطیفه اخفویّه. پس در حقیقت وجود، مرتبه تامّ

و شدید علت است و مرتبه ضعیف معلول. و در دار واقع، غیر وجود و سنخ نور دیاری نیست. ذاتِ علت «وجود» و علّیّت نیز «وجود» و معلول «وجود».

۱- فیاض شاگرد ملاصدرا و داماد او است و صاحب گوهر مراد است و این را در گوهر مراد، ص۲۰۴، در فصل سوم از باب سوم از مقاله دوم گفته است، (مؤلف).

ص: ۷۱

و به عبارت دیگر: جاعل وجود و جعل وجود و مجعول وجود. و به عبارت دیگر: صانع وجود و صنع وجود و مصنوع وجود؛ ولی به حسب مراتبی که در وجود است از خفا و ظهور و مظاهر.(۱)

نیز، می گوید؛ در باب صفات:

و این است که همه وجودات مدعی اُلوهیت اند و اُلوهیت همه در اثبات اُلوهیت الله مقهور است. و این که بعض عرفا گفته اند که موجودی نیست که پرستیده نشده باشد از برای مشرکی و اختصاص ندارد به آفتاب یا آتش یا گوساله سامری و غیرها، کاذب نیست.

و مصدق این معنا این است که خودپرست بدتر است از بت پرست؛ و خودپرستان و تعیّن پرستان بی شمارند... .(۲)

از سروده های اوست که می گوید:

موسی ای نیست که آواز أنا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست (۳)

حاج محمدعلی: آقای دکتر، این کلمات تصریح به وحدت خالق و مخلوق است

و آن که غیر نور حق چیزی نیست. «لیس فی الدار غیره دیّار».

دکتر حسین خان: بلی، نتیجه کلمات هر دو طایفه یکی است. اینان شاگردان دبیرستان یونانیان قدیم قبل از اسلام اند و مطالب را از آنان گرفته اند و هیچ ربطی به هیچ شریعتی ندارند. سخنان ایشان ناشی از افکار استادان بشر است که خود را مستغنی از انبیا دانستند

و اعتماد بر افکار خود نمودند و در الهیات و طبیعیات، به رأی و قیاس تکلم نمودند. اول کسی هم که به رأی و قیاس در اصول دین تکلم نمود و فتح باب توحید افعالی نمود

۱- اسرار الحکم، ص۸۸ ۹۶.

۲- اسرار الحکم، ص۱۱۸.

۳- طرائق الحقائق، ج۳، ص۴۶۵.

ص: ۷۲

و اعمال بد را به خدا نسبت داد شیطان بود؛ چنان که خداوند در قرآن از او نقل فرمود که آن خبیث گفت:

رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...(۱) ؛

پروردگارا به خاطر آن که مرا گمراه ساختی... .

پس تمام قائلین به توحید افعالی شاگردان دبستان او شدند و از آن سرچشمه ظلالت وگمراهی استفاده کردند و تبعیت او نمودند و طریقه جداگانه ای برای خود قرار دادند؛ برخلاف طریقه انبیا که اول آن ها حضرت آدم صفی الله بود که فرمود:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ(۲) ؛

پروردگارا، ما بر خویش ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیان کاران خواهیم بود.

حضرت آدم کوتاهی و بدی را به خود نسبت داد و طلب آمرزش و رحمت نمود. تمام پیغمبران دیگر نیز، که قضایایشان در قرآن شریف نقل شده، کردارهای هر کس را به خودش نسبت داده اند.

[هدف شرایع در هدایت]

هدف بعثت پیامبران

۱- الحجر (۱۵)، آیه ۳۹.

۲- الأعراف (۷)، آیه ۲۳.

ص: ۷۳

خداونـد تعـالی انبیا را فرسـتاد برای هـدایت و راهنمایی خلق خود و این که مردم را به سوی خـدای یگانه دعوت کننـد و آنان را به خـدایی یادآوری نماینـد که در عوالم پیشـین با او آشـنایی داشـتند و معرفت ذات قـدوس او در قلوب آنان ثابت شده و از او غفلت نموده اند. آری، وی پیامبران را فرستاد که رفع غفلت نمایند و مردم را متذکّر شوند و به سوی احکام عقلی ارشاد فرمایند.

پس مردمانی که تابع آنان شوند و به دستور آنان عمل کنند، هدایت یابند و متذکر احکام عقلی شوند و گنجینه های خردهایشان بر آنـان ظاهر شود. اینان بنـدگان مخلص حقنـد که، به نور حق، قلب آنان روشن شـده و شـیطان به آنان تسلطی نـدارد تا دین آنان را فاسد نماید.

اما کسانی که خود را بی نیاز از پیامبران بدانند و مانند شیطان به رأی و قیاس در الهیات و طبیعیّات سـخن گویند و به فکر و اندیشه در امور دینی وارد شوند، شیطان بر آنان ریاست نموده گمراهشان خواهد کرد؛ چنان که خداوند تعالی در قرآن شریف نقل فرموده آن ملعون، در مقام مقابله با حق، چنین گفت:

قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ * إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ ؛(۱)

۱- ص (۳۸)، آیات ۸۲ ۸۳.

ص: ۷۴

شیطان گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را از راه به در می برم مگر برخی از بندگانت که مخلَصان اند.

پس غیر مخلصان دست خوش فریب و وسوسه و الهام شیطانی می شونـد و به همین جهت، خداوند خود را از توصیف های آن ها تنزیه نموده می فرماید:

سُبْحَانَ الله عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ؛(۱)

پاک و منزه است خدا از آنچه وصف می کنند مگر [از توصیف] بندگان مخلَص.

نیز، خداوند فرمود:

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ؛(۲)

هر کس از یاد رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا دمسازی برای وی باشد.

نزول شیاطین و الهام آن ها

خداوند متعال می فرماید:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفاكٍ أَثِيمٍ ؛(۳)

آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر دروغ پرداز گناهکاری فرود می آیند.

إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ ؛(۴)

در حقیقت، شیطان ها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند.

۱- الصافات (۳۷)، آیات ۱۵۹ ۱۶۰.

۲- الزخرف (۴۳)، آیه ۳۶.

۳- الشعراء (۲۶)، آیات ۲۲۱ ۲۲۲.

۴- الانعام (۶)، آیه ۱۲۱.

ص: ۷۵

خدای تعالی اینان را حزب شیطان قرار داده می فرماید:

أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ؛(۱)

آنان حزب شیطان اند. آگاه باش که حزب شیطان خود زیانکاران اند.

به حسب روایات مبارکه، شیطان به هر صورتی بخواهد متصور می شود مگر به صورت پیامبران و اوصیا؛ و عرشی دارد مابین زمین و آسمان. امام صادق می فرماید:

إِنَّ شَیْطَاناً یُقالُ لَهُ الْمُذْهِبُ، یَأْتِی فِی کُلِّ صُورَهٍ إِلّا أَنَّهُ لَایَأْتِی فِی صُورَهِ نَبِیٍّ ولَا وَصِیِّ نَبِیٍّ، وَلَاأَحْسَبُهُ إِلَّا وَقَدْ تَرَاءَی لِصَاحِبِکُمْ (یَعْنی أَبَا الْخَطَّابِ) فَاحْذَرُوهُ... ؛(۲)

شیطانی است که «مُذهِب» نامیده می شود. به هر صورتی درمی آید مگر به صورت پیامبر و وصی [پیامبر]. گمان می کنم که او خود را به دوست شما (یعنی ابوالخطّاب) نمایانده است؛ پس، از او بترسید... .

نیز، می فرماید:

إِنَّ إِبلِیسَ سَلَّط شَیطَاناً یُقالُ لَهُ الْمُتَکَوِّنُ، یَأْتِی النَّاسَ فِی أَیِّ صُورَهٍ شاءَ، إِنْ شَاءَ فِی صُورَهٍ صَغِیرَهٍ وَ إِنْ شَاءَ فِی صُورَهٍ کَبیرَهٍ.وَ لَا وَ اللهِ، مَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَجِیءَ فِی صُورَهِ أَبِی ؛(۳)

۱- مجادله (۵۸)، آیه ۱۹.

۲- رجال الکشی، ص۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج۲۵، ص ۳۲۶، ح۹۴ (باب دهم از ابواب علامات إمام...).

۳- رجال الکشی، ص ۳۰. نیز، در این مورد، بنگرید به صفحه ۱۰۷، ۳۰۳، ۳۰۴ و ۵۱۸ از همین کتاب و به همین مضامینی نمونه های دیگر آمده است: روایتان صحیحتان بمضمون هاتین الرواتین و فیه (ص۱۹۵) بسنده عن الصادق قال: تَرَاءَی وَاللَّهِ إِبْلِیسُ لِأَبِی الْخَطَّابِ عَلَی سُورِ الْمَدِینَهِ أَوِ الْمَسْجِدِ... . وفیه ایضا بسند صحیح عن إبن أبی عمیر، عن أبراهیم بن عبد الحمید، عن حصین بن عمرو النخعی قال: کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ حَدَّثَنِی أَنَّهُ رُفِعَ إِلَی رَبِّهِ وَمَسَحَ عَلَی رَأْسِهِ وَ قَالَ لَهُ بِالْفَارِسِیَّهِ یَا پِسَرُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ إِبْلِیسَ اتَّخَذَ عَرْشاً فِیمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَاتَّخَذَ زَبَانِیَهً کَعَدَدِ الْمَلَائِکَهِ فَإِذَا دَعَا رَجُلًا فَأَجَابَهُ وَوَطِئَ عَقِبَهُ وَ تَخَطَّتْ إِلَیْهِ الْأَقْدَامُ، تَرَاءَی لَهُ إِبْلِیسُ وَرُفِعَ إِلَیْهِ، وَإِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ کَانَ رَسُولَ إِبْلِیسَ، لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَنْصُورٍ، لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَنْصُورٍ ثَلَاثا. و فیه (ص۷۰) مسندا عن الباقر فی روایه شریفه ان امیرالمؤمنین قال له: (یعنی عبدالله بن سباحین ادعی الربوبیّه له) وَیْلَکَ قَدْ سَخِرَ مِنْکَ الشَّیْطَانُ فَارْجِعْ عَنْ هَذَا ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ وَتُبْ ! فَأَبَی فَحَبَسَهُ وَاسْتَتَابَهُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ فَلَمْ یَتُبْ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ وَقَالَ إِنَّ الشَّیْطَانَ اسْتَهْوَاهُ فَکَانَ یَأْتِیهِ وَیُلْقِی فِی رُوعِهِ ذَلِکَ. وفیه (ص۳۲۲) بسند صحیح عن محمد بن عیسی قال: کَتَبَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیُّ ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَعَنَ اللَّهُ الْقَاسِمَ الْیَقْطِینِیَّ وَلَعَنَ اللَّهُ عَلِیَّ بن حَسَکَهَ الْقُمِّیَّ، إِنَّ شَیْطَاناً تَرَاءَی لِلْقَاسِمِ فَیُوحِی إِلَیْهِ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً. همه این روایات را علامه مجلسی در بحارالأنوار، ج۲۵ (باب نفی الغلو از ابواب علامات الإمام و...)، ص۲۸۱ ۲۸۲ و ۳۲۶ نقل نموده است.

ص: ۷۶

ابلیس شیطانی به نام «متکوّن» مسلط کرده است که به هر صورتی بخواهد، برای مردم ظاهر شود. اگر بخواهد، در صورت کوچک و اگر بخواهد، در صورت بزرگ به نزد مردم می آید. ولی سوگند به خدا، نمی تواند به صورت پدر من برای مردم ظاهر شود.

خلاصه این که تصور و تمثل شیطان به هر صورتی غیر از صورت پیامبران و اوصیا از مسلمات روایات است و قرآن کریم هم به آن ناطق است. در جنگ بدر، به صورت سُراقه بن مالک درآمد و مردم را به جنگ علیه پیغمبر ترغیب می کرد و می گفت:

إِنّی جَارٌ لَکُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَکَصَ عَلَی عَقِبَیْهِ وَقَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکُمْ إِنِّی اَرَی مَا لَاتَرَوْنَ ؛(۱)

۱- الانفال (۸)، آیه ۴۸. تفصیل این قضیه در بحارالأنوار، ج۱۹، ص۲۲۶ و ۲۳۶ و ۲۵۶ و ۲۷۰ و ۲۸۳ و ۳۳۱ و ۳۴۲ مذکور است. برای قضایای دیگر که در این مورد آمده، رجوع شود به بحارالأنوار، ج۱۹، ص۴۶ و ۴۸؛ ج۲۱، ص۹؛ ج۲۸، ص۲۶۳؛ ج۳۱، ص۵۲۸؛ ج۱۴، ص۴۸۶ و ۴۹۶؛ ج۷۵، ص۳۱۹؛ ج ۴۰، ص۲۷۲؛ ج۶۳، ص۲۷۰ و ۲۷۷؛ و نیز رجوع شود به کتاب مستدرک سفینه البحار، ج۵، ص۳۹۸ ۴۰۳، (مؤلف).

ص: ۷۷

من پناه شمایم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

پس کسی که نعمت وجود پیامبران و رسولان خدا را کفران بکند و از قرآن که خداوند برای هدایت بندگانش به وسیله اشرف خلقش فرستاده روی برگرداند و درِ خانه این و آن

و پیروان شیطان برود، مستحق دوری از رحمت خدا می شود و از امان و حفظ الهی خارج می گردد و شیطان در نظر او به صورت زیبایی متصور می شود و لشکریان شیطان روح او را به محضر شیطان حاضر می کنند و شیطان به او الهام و وسوسه می نماید و او را واسطه بین خود و مردم قرار می دهد. در این حال، بیچاره که ای بسا در حال ریاضت هم افتاده گمان می کند که به معراج رفته است؛ چنان که محیی الدین به سوی شیطان و به معراج او رفت و واسطه بین او و مردم شد و دستور نوشتن کتاب فصوص را از او گرفت و خود نیز قرین و معین او شد.

بعید نیست که شیطان در این حالت به شخص تلقینات کفر آلود بنماید؛ چنان که شیطان به فردی در حال طواف خانه خدا گفت:

إِنَّنِی أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی(۱) . وقتی این قضیه به حضرت رضا عرضه شد، حضرت فرمود:

شهادت می دهم که او را جز شیطان نخوانده است.(۲)

مکاشفات شیطانی

در طرایق الحقایق، مکاشفه ای از یک صوفی نقل می شود که گفت:

در حال مناجات بودم که حجاب برطرف شد و او را بر عرش دیدم؛ پس برای او

۱- طه (۲۰)، آیه ۱۴.

۲- رجال الکشی، ص۳۶۴، ح۶۷۳؛ بحارالأنوار، ج۲۵، ص۲۶۴، ح۳ (باب دهم از ابواب علامات الامام... از کتاب الإمامه)؛ عبارت عربی آیه ای از قرآن است که در این قضیه بر زبان شیطان جاری شده؛ لذا، به جای آن که سروش توحید باشد، استثنائاً نفیر شرک و شیطان پرستی به حساب آمده است، (مؤلف).

ص: ۷۸

سجده کردم و با او تکلم نمودم. وقتی که رفقای مجلس این حکایت را شنیدند، او را به نزد ابن سعدان بردند که برایش حدیث پیغمبر را درباره عرش شیطان مابین زمین و آسمان نقل کند. ابن سعدان حدیث را برای او نقل نمود. آن صوفی نمازهای خود را قضا کرد و گفت: من شیطان را عبادت می کردم.

آقایان متصوفه اعتراف نموده اند که مکاشفات، شیطانی و رحمانی دارد و باید مکاشفه را به برهان عرضه نمود. یکی از برهان های قاطع بر این که مکاشفات آن ها را اعتبار و حقیقتی نیست اختلاف خود آن ها در اصول دین است که بعضی از آن ها سنی و بعضی شیعی و برخی ملحد و عده ای بی قیدند و در بین آن ها، سلسله های مختلف و عقاید متضاد با یکدیگر وجود دارد که هر یک دیگری را گمراه و خود را اهل حق می داند؛ حال آن که همه اهل کشف و شهودند.

بدیهی است که این اختلاف دلیل بر بطلان مسلک و طریقه آن هاست و شیطان مرشد و پیر بزرگ آن هاست که از شریعت بر حقّ الهی دورشان کرده؛ بلکه در نظر آن ها شریعت و دین الهی را مانع رسیدن به حقیقت معرفی نموده است.

نجیب الدین در مجلس ورد و ذکر سهروردی حاضر شد. مطرب آنان انشا کرد:

أیا جَبلَی نُعمَانُ بِاللهِ خَلِّیا نَسیمُ الصَّبَا یخلَّصُ إِلَیَّ نَسِیمها

یعنی: ای دو کوه نعمان، سوگند به خدا که بگذارید نسیم صبا به سوی من بوزد.

شخصی اظهار کرد که در خاطرش القا شد آن دو کوه محمد و ابراهیم اند که نمی گذارند نسیم روح به عشّاق بوزد و زنجیرهای شرایع آنان است که قیود

و موانع ترقی و وصول به حقیقت است. دیگران هم کلمات او را پسندیدند.(۱)

علامه مجلسی در عین الحیاه از محیی الدین نقل کرده، در معراج خود، دید که مرتبه علی پست تر بود از مرتبه ابوبکر و عثمان.(۲)

۱- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- عین الحیاه، ص ۵۷۸.

ص: ۷۹

حاج صمد آقا: عجب مکاشفاتی دارند و عجب به معراج می روند! شیطان آن ها را فریب داده است. این معراج تازگی ندارد و در زمان های پیش برای دانشمندان قبل از اسلام هم اتفاق افتاده است و شیطان آنان را نیز به معراج برده است؛ چنان که نقل کرده اند:

اردای ویراف که در سال ۵۷۶۳ بعد از هبوط و در زمان اردشیر بابکان می زیسته است به معراج رفت و سه جام شراب خورد و بیهوش افتاد و یک هفته بیهوش بود و شش تن حکیم اطراف او بودند تا آن که به هوش آمد. پس، بر پای خاست و دبیری را پیش طلبید و صورت مکاشفات و مشاهدات خود را بگفت تا او نوشت که به عرض اردشیر برساند.

گفت: چون بخفتم، فرشته بهشتی آمد، دست مرا گرفت و مرا به پل صراط رسانید. آن گاه، جبرئیل در رسید و مرا به عرش برد و فرشتگان و بهشتیان را دیدم و در حضرت یزدان نماز بردم. آن گاه، طبقات مردم را دیدم و از حال یک یک بازپرس کردم و ارواح جمیع اصناف را دیدم و مقام هر یک را بدانستم. آن گاه، مرا به دوزخ آوردند و اهالی دوزخ را تن به تن دیدم و کیفر هر گناه را دانستم. بعد از آن، فرشتگان مرا به عالم عنصر آوردند. و سپس ترویج دین زردشت نمود.(۱)

حاج محمدعلی: نتیجه مکاشفات این دانشمند حقانیت دین زردشت(۲) بود که ترویج داد. بلی معراجی که به سبب سه جام شراب حاصل شود بهتر از این نمی شود؛ مانند معراج محیی الدین که مرتبه علی را از مرتبه ابی بکر و عثمان پست تر دید.

در چنین مکاشفاتی است که شیطان در قلوب آنان القا می کند که خدای عظیم و مالک و قادر تنزل رتبه دارد؛ به نحوی که خلق ضعیف ناتوان را از تطورات او دانسته افعال

و اعمال بندگان را نسبت به او می دهند. بر اثر این مکاشفات شیطانی، خود را واصل به او و فانی در او پنداشته از بندگی و عبادت بی نیاز می بینند.

دادِ «لَیسَ فِی جُبَّتِی سِوی الله» می زنند و عالم وجود را عین او دانسته «لَیْسَ فِی الدَّارِ غَیْرَهُ دَیَّار» می سرایند.

۱- ر.ک: ناسخ التواریخ (هبوط آدم)، ج ۱، ص ۲۲۵ ۲۲۷.

۲- زردشت، منسوب به زرتشت (کسی که دارای دین زرتشت است). فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۷۸۰.

ص: ۸۰

تمام خبایث و بدی ها و زشتی ها را تطورات و تجلیات و شئونات و پرتوها و صفات آن ذات قدوس دانسته، آن را توحید ذاتی و صفاتی می نامند؛ و تمام گناهان و افعال بندگان را به ذات مقدس نسبت داده، آن را توحید افعالی می خوانند.

می گویند که:

مجموعه کون را به قانون سبق

کردیم تصفّح و رقاً بعد و رق

حقا که ندیدیم و نخواندیم در آن

جز ذات حق و شئون ذاتیّه حق(۱)

اُف بر این توحید و اهلش باد! سُبْحَانَ الله عَمَّا یَصِفُونَ (۲)، تَعَالَی اللَّه عَمَّا یُشْرِکُونَ(۳).

حاج صمد آقا: آقای دکتر، من نمی دانستم که جناب عالی در خصوصیات گفتار فلاسفه

و مکاشفات اهل طریقت واردید؛ به خصوص که متصور شدن شیطان به صورت های مختلف و القائات او در قلوب اولیای خود را نیک بیان کردید. گمان من این است که حضرت آقا (سیاح پیاده) فهمیدند که تا به حال که نماز نمی خواندند، به جهت واصل شدن به شیطان بوده است و الآن، نماز مغرب و عشا را خواهند خواند و نمازهای گذشته را قضا خواهند نمود.

صدای خنده حضار بلند شد.

سیاح پیاده سری تکان داد و گفت: راستی که بیانات آقای دکتر مرا هم تکان داد. اگر دلیلی قانع کننده بیاورند که این ها مرام متصوفه و فلاسفه قبل از اسلام بوده، من هم نماز خواهم خواند و یقین خواهم نمود که این طریقه باطل است و هیچ ربطی به شریعت ندارد.

دکتر حسین خان: من کاملا اثبات خواهم کرد که عقیده آنان از فلاسفه و دانشمندان قبل از مسیح گرفته شده است؛ به شرط این که شما برخیزید و در محضر معبود مهربان

۱- طرائق الحقایق، ج۱، ص۱۵۱.

۲- الصافات (۳۷)، آیه ۱۵۹: پاک و منزه است خداوند از آنچه وصفش می کنند.

۳- النمل (۲۷)، آیه ۶۳ : خداوند بالاتر است از آنچه شریک او قرار می دهند.

ص: ۸۱

خود، تعظیم نمایید و به سجده درآیید و از جسارت هایی که به ساحت مقدس پروردگار نموده اید کاملا توبه کنید و از خدا درخواست نمایید که دل شما را منور به نور ایمان فرماید.

سپس همگی دست به دعا بلند کردند و گفتند: یا ربّ العالمین و یا رحمن یا رحیم و یا اله العالمین! به حق حبیبت خاتم پیامبران و به فاطمه الزهراء سیده النساء و به امیرالمؤمنین و یازده امام از فرزندان آن حضرت که ما را توفیق بندگی لطف فرمایی و نور هدایت را در قلب ما روشن تر فرمایی.

سیاح پیاده: آقایان، مرا به خصوص دعا کنید. همه اجابت کردند و او را دعای خاص نمودند و برای او، از خداوند متعال، هدایت و سعادت خواستند.

سیاح پیاده: اجازه می دهید قبل از آن که به مبدأ پیدایش تصوف و حکمت و چگونگی ورود آن در اسلام وارد شوید، من نمازی بخوانم؟

دکتر حسین خان و رفقای جلسه همه صدایشان به «احسنت، احسنت» بلند شد

و گفتند: امیدواریم که موفق شوید و خداوند عنایتی بیشتر به شما فرماید.

سیاح پیاده از جای خود بلند شد و وضو گرفت و در گوشه ای مشغول نماز شد و پس از نماز، دعا و تضرع نمود و از خداوند متعال سعادت و هدایت و توفیق درخواست کرد.

حاج صمد آقا خواست که حاج خلیل آقا شیرینی نماز خواندن حضرت آقا را لطف فرمایند.

خلیل آقا: مشهدی محمد شربت بده.

پس از صرف شربت، دکتر حسین خان گفت: اجازه بفرمایید عرایض خود را دنبال کنم. حضار گفتند: بفرمایید تا استفاده کنیم.

پیشینه فلسفه و عرفان در یونان

دکتر حسین خان: عرض کردم فلسفه و عرفان سابقه در میان فلاسفه یونان قبل از اسلام دارد و فلاسفه و عرفای مسلمان شاگرد دبیرستان آنان بوده اند و این عقاید را نیز از آنان اخذ کرده اند. برای توضیح این مطلب، ابتدا سخنان و عقاید دانشمندان قبل از اسلام را مطرح می کنم و بعد چگونگی ورود آن در اسلام را به عرض خواهم رساند.

ص: ۸۲

مرحوم مقدس اردبیلی می نویسد:

صاحب کتاب بیان الادیان نقل کرده که اصل حلول و اتحاد از جرمانیه که طایفه ای از صابئین هستند می باشد.(۱)

شهرستانی درباره این گروه می گوید:

جماعتی از طایفه صابئین اند، که صانع معبود را واحد و کثیر می دانند.(۲)

یعنی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

وی همین عقیده را در کتاب نفایس الفنون از ایشان نقل می کند و بعد می گوید:

مذهب ایشان آن است که باری تعالی در صورت اشخاص، خود را اظهار کند

و به صور اشخاص متشخص شود.(۳)

در جنات الخلود نیز گفته است:

صابئین به حلول و تناسخ قائل اند.(۴)

در کتاب سیر حکمت در اروپا، آمده که برمانیدس (متولد ۶۳۶ قبل از میلاد حضرت مسیح) قائل به وحدت وجود بوده و گفته:

پس وجود یکی است و پیوسته و نامحدود... و شخص خردمند جز به وجود واحد که کلّ وجود و وجود کل است قائل نتوان شد.(۵)

نیز، نقل شده که:

استاد برمانیدس اکسنوفانِ حکیم (در سال ۶۰۰ قبل از میلاد) کل کائنات را یک

۱- ر.ک: حدیقه الشیعه، ص ۵۶۶.

۲- الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۴: إنّ الصانع المعبود واحد و کثیرٌ.

۳- نفایس الفنون، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- ر.ک: جنات الخلود، ص ۶۷ .

۵- سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۰۹.

ص: ۸۳

جوهر اصلی دانسته و آن را خدای بی همتا گفته و تمام اشیای عالم را واحد محض دانسته است.(۱)

در دیوان صنعی، فلسفه پلوتین مبنی بر وحدت وجود دانسته شده که خدا را ساری در همه اشیا می داند.(۲)

در کتاب کشف الاشتباه، نقل است:

پلوتینوس، یکی از فلاسفه معروف یونان بود یا روم، سخنان بسیاری به زبان فلسفه گفت. از آن جمله، گوید: در جهان، آنچه هست همه یک چیز است و آن خداست و چیزهای دیگر از او جدا شده اند و اگر کسی از خود بی خود گردد، به خدا تواند پیوست تا این که گوید آنچه ما جوئیم از ما دور نیست؛ بلکه در خود ماست.(۳)

در کتاب ناسخ التواریخ، در ذیل حال زردشت که در سال ۵۰۲۳ بعد از هبوط می زیسته عقاید پارسیان قدیم را نگاشته و فرقه های آنان را شرح داده و گفته شده است:

حکمای ایشان همه اشیا را پرتو هستی مطلق دانند... و این ها را فارسیان و ایزدیان... و سپاسیان... گویند. و این ها چند فرقه اند:

فرقه اول، سپاسیان انـد... ایشان هیچ دین و آیین را نکوهیده و زشت ندانند و گویند از هر کیش و روش می توان به یزدان رسید و آسمان، را بهشت جاودان دانند... .

و اما فرقه سوم، جمشاسبیان اند... گویند: جهان را در خارج وجودی نیست و هر چه هست همه ایزد است و جز خدای چیزی موجود نباشد. و عقول و نفوس

۱- ر.ک: سیرحکمت در اروپا، ج۱، ص۹؛ الملل و النحل، ج۲، ص۹۷ (رأی اکسنوفانس). و همچنین پلوثن حکیم (در سال ۴۱۷ قبل از هجرت) قائل به وحدت انسان کامل با خدای بی چون شد. پورفیر حکیم (در سال ۳۱۸ قبل از هجرت) قائل به وحدت وجود گردید، (مؤلف).

۲- دیوان صنعی، ص۲۹.

۳- کشف الاشتباه، ص۱۸۶.

ص: ۸۴

فرشتگان اند و گویند: جمشید (که پدر جمشاسب است، که این ها منسوب بدویند.) گفت: ایزد تعالی عقل اول را تصور کرد، آن پدیدار آمد... و عقل اول سه چیز را تصور کرد که آن عقل دوم و نفس اول و سپهر اطلس باشد؛ و این هر سه پدید آمد و از تصور عقل ثانی سپهر هشتم و نفس ثانی و عقل سوم آشکار گشت بدین گونه، ده عقل و نُه نفس و نُه فلك جلوه گر آمد و موالید و عناصر از آن پس ظهور یافت... .

و اما فرقه چهارم، آن ها سمرادیان اند. و سمراد به معنی وهم و پندار. و ایشان بر چند طبقه باشند. نخستین، پیروانِ فرتوش... که در آغاز دولت ضحاك ظهور یافت و این ها را فرتوشیه گویند. عقیده ایشان آن است که عالَمِ عناصر همه وهم و خیال است؛ اما افلاك و انجم و مجردات باقی و ابدی اند.

و جمعی دیگر از آن ها، فرشیدیه منسوب به فرشید، پسر فرتوش گویند: افلاك و انجم نیز خیال است و وجود ندارد؛ اما مجردات موجود و باقی اند.

و طبقه دیگر از سمرادیان فرایرجیه اند و فرایرج پسر فرشید است. او گوید: مجردات که عقول و نفوس اند نیز وجود ندارد و هستی واجب الوجود راست و بس؛ دیگر همه وهم و خیال است... و این دو بیت را به فرایرج منسوب داشته اند:

جهان دانی همه سمراد باشد(۱)

تو را کز فرّ یزدان یاد باشد

ز سمراد است گفتن نام سمراد

همین سمراد هم سمراد باشد

حاج صمد آقا: بنازم اجداد خودمان را! نکند آقای دکتر ما همه وهم و خیال باشیم؟! مواظب باشید، چشمتان را بمالید و خوب نگاه کنید! سپس دستی به حاج محمد علی زده گفت: خودتی، یا خیال می کنم تویی؟!

صدای خنده از حضار بلند شد.

حاج محمد علی: می ترسم همین کارهایی را که می کنی وهم و خیال باشد.

۱- ناسخ التواریخ (هبوط آدم)، ج۳، ص۲۳۴ ۲۳۸.

ص: ۸۵

باز حضار خندیدند و همگی گفتند: آقای دکتر، خواهشمندیم به بیانات خود ادامه دهید.

دکتر حسین خان: در همان کتاب ناسخ التواریخ، عقاید حکمای قدیم هند را نقل کرده

و آنان را بر چند فرقه تقسیم نموده اند:

فرقه ای از آنان می گویند: بر خداوند واجب است که از حضرت اطلاق نزول فرموده، در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید... و گویند هر فرشته[ای] را از خدا جدا ندانند؛ اشاره است به آن که حق در مظاهر متعدّده ظهور مختلفه دارد و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست... و گویند: ارواح انسانی فروغ ذات حق است... .(۱)

فرقه دوم، ویدانتیان اند و ایشان صوفیین این طبقه اند... گویند: جهان شعبده اوست و آن ذات مقدس هر دم به صورتی برآید و آن را گذاشته به لباس دیگر ظهور کند.(۲) و حکمای متأخرین ایشان، مانند سنگراچاری و غیر او، این جهان را جمله خیال دانند... .(۳)

سیاح پیاده: عجب! این عقیده را هندی های قدیم داشته اند؟!

دکتر: بلی، چنین است.

ساعت ۳۰/۸ بعدازظهر است و قریب دو ساعت از شب گذشته که در باغ به صدا درمی آید.

حاج خلیل آقا: مشهدی محمد، ببین کیست.

مشهدی محمد دوید و در باغ را باز کرد: سلام علیکم، بفرمایید!

حاج خلیل آقا: کیست؟

مشهدی محمد: حاج آقا، آقای صباحی هستند.

۱- ناسخ التواریخ (هبوط آدم)، ج۴، ص۱۸۲.
۲- همین عقیده را ملای رومی در اشعار خود اظهار کرده است: هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد... ، (مؤلف).
۳- ناسخ التواریخ(هبوط آدم)، ج۴، ص۱۸۶ ۱۸۷.

ص: ۸۶

حاج خلیل آقا حرکت نموده به استقبال آقای صباحی رفت و گفت: بَه بَه، آقای صباحی! سلام علیکم! خوش آمدی! چه عجب! کاش امروز تشریف می آوردید! بفرمایید!

آقای صباحی از دور چشمش به کنار استخر افتاد و گفت: مهمان دارید؟ شاید مقتضی نباشد. اجازه دهید برگردم.

حاج خلیل آقا: اختیار دارید. الآن قصد داشتم بفرستم دنبال شما که تشریف بیاورید. خیلی به جا و به موقع است. تمام رفقا از ملاقات شما مسرور و ممنون می شوند.

وقتی آقای صباحی وارد شد، همگی از جا برخاستند و تعارفات لازم انجام گرفت و آقای صباحی را بالای دست خود قرار دادند و احترام شایانی نمودند.

هژبر فیلسوف: آقایان، شما آقای صباحی را می شناسید. ایشان کاملا درس خوانده

و مردی فاضل و عالم است. آرای فلسفی را خوب می دانند و در هر مباحثه ای می توانند شرکت کنند.

حاج صمد آقا: حتی در مقابل تبرزین حضرت آقا!

صدای خنده بلند شد.

آقای صباحی: از لطف همه آقایان متشکرم. امشب نزدیک غروب، دیدم حال بچه بهتر است؛ قدری قلبم آسوده شد. با خود گفتم: بعد از نماز مغرب و عشا، آهسته آهسته، خدمت حاج آقا می روم و ساعتی می مانم؛ بعد برمی گردم. الحمدالله، توفیق یار شد و خدمت دیگر رفقا نیز رسیدم.

حاج خلیل آقا: جناب آقای صباحی، امشب را نمی گذارم برگردید. الآن مشهدی محمد بناست به شهر برود و یخ بیاورد. هر فرمایشی دارید بفرمایید تا انجام دهد.

آقای صباحی: پس خواهشمندم بفرمایید به منزل ما خبر دهد. سپس رو کرد به آقایان و گفت: چنین به نظرم رسید که یکی از آقایان بیاناتی داشتند. خواهشمندم بیانات خود را ادامه دهند؛ بنده نیز استفاده می کنم.

حاج صمد آقا: ای آقای صباحی، جای شما خالی! امروز از اول آفتاب تا غروب، جنگ تبرزین و خانقاه و شارب و مرشد بود.

ص: ۸۷

بار دیگر، صدای خنده بلند شد.

دکتر حسین خان: جناب آقای صباحی، آقای سیاح از دیشب مهمان حاج آقا بودند و ما نیز بنا به وعده از صبح در خدمت حاج آقا هستیم. مدتی ایشان در مقام ارشاد ما بودند

و بیانات و اشعار مرشدها و بزرگان صوفیه را نقل کردند تا نوبت به ما رسید.

به درخواست آقایان، بنده ناقابل اثبات نمودم که نتیجه گفتار آقایان صوفیه

و فلاسفه یکی است و هر دو طایفه این عقیده را از کفار و مشرکین قبل از حضرت مسیح اخذ کرده اند؛ چنان که در کتاب اصول فلسفه، این مناجات شیلی نقل شده است که گفت:

خداوندا، کوچک ترین برگی از برگ های درختان که بازیچه دست وزش است پاره ای از تو بوده است و جزئی از تو می باشد... و نیز این روحی که در هر جا وجود می یابد و هر چیز بدو زنده است همانا توئی.(۱)

در صفحه ۱۲۴ همان کتاب، مؤلف می گوید:

زینوفانیس مردم را چنین تعلیم داده و می آموخت که به جز خدای یکتا هیچ چیز دیگری نیست.

همو، در صفحه ۱۲۵، می نویسد:

و در پایان قرن شانزدهم، گیوردانوبرنو... معتقد بوده است که خدا را هیچ حد

و اندازه نمی باشد و او و گیتی یک چیزند.

و نیز گفته است: آنان که خدا را موجودی در عرض موجودات دیگر پنداشتند محققا او را محدود کردند.

سرانجام، در صفحه ۱۲۶، می گوید:

گوته (قرن ۱۸ میلادی) می گوید: خدا هرگز راضی نیست که فقط از مرکز اعلا

۱- اصول فلسفه، ص۱۲۳.

ص: ۸۸

بر خلایق مسلط و حکم فرما باشد؛ بلکه دوست دارد که در باطن و نهان اشیاء ساری بوده و داخل باشد تا این که طبیعت را به خود شایان تجلّی بیند و خود را هم در طبیعت متجلی سازد.

و نیز، خدا و شیءِ مخلوقِ وی و ذاتش را یک چیز دانسته است.

روش شرایع در هدایت خلق بر خلاف روش های بشری است

صباحی: بلی، چنین است. این عقاید مخصوص دانشمندان منقطع از وحی است و با هیچ شریعتی سازگاری ندارد؛ چون اساس شرایع بر این است که هیچ سنخیتی میان خالق

و مخلوق وجود ندارد و بین آن ها تباین صفتی برقرار است.(۱)

نیز، پایه همه شرایع بر اختیاری بودن اعمال بندگان است که مورد تعلق وجوب

و استحباب و حرمت و کراهت و اباحه است. ولی بنابر قول صوفیه، موضوع این احکام منتفی است؛ چون همه موجودات به گمان آنان عین حقند و همه افعال بندگان فعل حقّ است.

قرآن مجید، در مقابل این عقیده باطل، مردم را دعوت می کند به خدای احد و واحد

و بی نظیر و شبیه که مثل و مانند ندارد و ازلی و ابدی است و هیچ تغییر و زوال و فنا برای او نیست. مثلا همین سوره مبارکه حمد، که در هر شبانه روز چندین بار خوانده می شود، حجت و برهان قطعی بر فساد این مرام است؛ چون نصف اول آن راجع به خالق و ستایش و ثنا بر ذات مقدس است و نصف آخر راجع به مخلوق.

در این سوره، مؤمنین از ذات مقدس درخواست می نمایند که آنان را در راه مستقیم ثابت بدارد؛ آن راهی که پیامبران و اولیا به لطف و احسان الهی می پیمایند، نه راه کسانی که مشمول غضب پروردگار گردیدند و نه راه گمراهان که از جاده حق دور افتادند.

۱- یعنی همان طور که صفت، طُفیلی و وابسته به موصوف و غیر اوست، مخلوق هم وابسته به خالق و غیر اوست، (مؤلف). برای مطالعه بیشتر به کتاب توحید از نگاه وحی، فلسفه و عرفان مراجعه کنید.

ص: ۸۹

آیا این سوره شریفه برای مسلمانان کافی نیست که بطلان این طریقه را بفهمند؟! اهل ایمان باید قرآن را حجت قرار دهند و عقاید خود را به قرآن و روایات متواتر عرضه کنند و به محکمات آن چنگ زده متشابهات آن را بر محکماتش حمل نمایند چنان که در خود قرآن و روایات دستور داده اند(۱) نه آن که به بعضی از متشابهات تمسک کرده آن را به رأی و فکر خود تأویل نمایند و از محکمات و ضروریات دست بردارند.

مسلمان عاقل و دین شناس معتقد است به این که پیامبر خاتم پیامبران و بهترین و کامل ترین مخلوق ها است و به تمام شرق و غرب عالم مبعوث گردیده و می گوید:

ای اهل عالم، تمام شما باید از من پیروی کنید و از نور هدایت من روشنایی پیدا کنید؛ که بدون من، گمراه می شوید. قرآن بر من فرود آمده تا با آن شما را از تاریکی های گمراهی بیرون آورده در نور هدایت وارد سازم و اختلاف های دانشمندان بشر را از میان بردارم و آنان را به حقایق موجودات، همان طور که در واقع هست، برسانم.

آیا هیچ مسلمانی می تواند احتمال دهد که پیامبر کلمات و عقاید دانشمندان دنیا را که قبل از اسلام می زیسته اند، نمی دانست و خداوند به او خبر نداده بود؟! واضح است که پیامبر همه آنچه گذشته و آنچه در آینده خواهد شد، تا روز قیامت می داند. آیا ممکن است که پیامبر در مقابل گفتارهای مختلف علمای بشر ساکت باشد؛ با آن که برای رفع اختلاف و تعلیم علوم و معارف بر حق الهی مبعوث شده است؟!

و آیا می شود پیامبر همه مطالب آن ها را تأیید کند و آن ها را پایه و اساس دین خود قرار دهد؟! در این صورت، او از جانب خدا چه علم تازه ای آورده است؟! پیداست که چنین نیست؛ بلکه ایشان علم الهی تازه در مقابل علوم قدیم بشری آورده است. قرآن که برای هدایت بشر فرود آمده، علم آن نزد پیامبر و خلفای اوست و مردم، اگر هدایت می خواهند، باید از آن ها پیروی کنند و از پس مانده های یونانیان دست بردارند و ببینند قرآن چگونه آنان را هدایت می کند.

۱- ر.ک: وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۷۶ (باب ۱۳: عدم جواز استنباط و الاحکام النظریه من الظواهر القرآن...).

ص: ۹۰

قرآن کریم راه ترقی و هدایت و سعادت را عبادت و تقوا قرار داده و معرفت را فطری بشری دانسته و راه زیاد شدن معرفت را اطاعت نور عقل که حجت باطنی است

و پیامبران و اوصیا که حجج ظاهری اند معرفی کرده است.

آیا راه قرآن و پیامبران و رسولان و امامان که ترقی و کمال را در عبادت و تقوا می دانند با راه بشر که برای رسیدن به مقام وصال به غنا و موسیقی روی آورده اند و از نگاه کردن به زیبا رویان دوری نمی کنند و آن ها را تطورات و شئون حقّ متعال می دانند و بلکه می گویند خدا در زیبا رویان بیشتر تجلی کرده و قرب به آن ها را وصال معشوق دانند یکی است؟!

ذوالنون مصری می گوید:

الأصوات الطیّبه مخاطبات و إشارات إلهیّه استودعها عند کلّ طیّب وطیّبه ؛(۱)

صداهای خوب خطاب ها و اشاره های الهی است که خداوند آن ها را نزد هر مرد

و زن خوبی به ودیعه گذاشته است.

سمنون محب، که از مشایخ صوفیه و معاصر جنید بوده، می گوید:

السماع نداء من الحقّ للأرواح، والوجد عباره عن إجابه الأرواح لذلک النداء، و الغشی عباره عن الوصول إلی الحقّ ؛(۲)

غنا و صدای خوش ندایی است از جانبِ حق برای ارواح و وجد و شعف اجابت ارواح است به آن صدا و غش کردن عبارت است از واصل شدن به حقّ.

راه بشر در شناخت خدا راهی است که از افکار و آرای زمینی و قیاس حاصل شده است و پسینیان از پیشینیان اخذ کرده اند و هر یک با فکر و اندیشه خود به تکمیل آن پرداخته اند و به اندازه طاقت بشری، فکر خود را به جولان آورده در کشف حقایق و صفات و افعال باری تعالی تکلّم نموده اند.

۱- مصباح الهدایه، ص ۱۹۰ (ذیل فوائد السماع).

۲- مصباح الهدایه، ص ۱۹۰ (ذیل فوائد السماع).

ص: ۹۱

اما قرآن از جانب پروردگار نازل شده و به کلی این راه را مسدود کرده و فرموده است: عقول و افکار و اوهام و افهام به ذات قدوس و صفات و افعال او هیچ راه ندارند.

امیرالمؤمنین در خطبه شریفه خود می فرماید:

مَنْ فَكَّرَ فِی ذَاتِ اللهِ تَزَنْدَقَ ؛(۱)

کسی که در ذات خدا تفکر کند زندیق می شود.

تمام تکبیرات و تسبیحات مأثوره منزه دانستن ذات مقدس خداست از تعریف ها

و توصیف های بشری؛ چون همه آن ها تراوش های مغز و فکر بشر است و ربطی به خالق بشر ندارد.

ترجمه کتاب های فلسفی یونانی

حاج محمدعلی: آقای صباحی، اجازه می دهید یک سوالی بکنم؟

آقای صباحی: بفرمایید.

حاج محمدعلی: چگونه این علوم بشری یونانی در اسلام شیوع و رواج پیدا کرد؟

آقای صباحی: کمالات و علوم آل محمد مردم را متوجه بزرگی و عظمت آنان می نمود؛ اما خلفای بنی عباس عاری و خالی از علوم الهی اسلامی بودند. آن ها (به خصوص مأمون عباسی) برای آن که مردم را سرگرم کنند و از توجه به در خانه حجج خدا و هادیان خلق بازدارند، تلاش کردند با ترجمه کتب یونانی به زبان عربی و ترویج

و تبلیغ علوم بشری، مردم را به تحصیل و تعلیم آن ها مشغول کنند تا مردم را از علوم قرآن و کسانی که از مجرای وحی و علم الهی به حقیقت علم رسیده بودند دور نمایند.

آنان به مدرّسین و مترجمین پول های گزاف می دادند و از آن ها تجلیل به عمل می آوردند تا مردم را به پس مانده علم یونانیان و تراوش های افکار بشری که هیچ ائتلافی بین آن ها وجود ندارد و با یکدیگر اختلاف دارند مبتلا نمایند. این جز خذلان

۱- تحف العقول، ص۹۶؛ بحارالأنوار، ج۷۷، ص۲۸۵، ح۱ (باب ۱۴ از ابواب المواعظ و الحکم از کتاب الروضه).

ص: ۹۲

الهی چیزی دیگر نیست؛ زیرا هر کس هـدایت و ارشاد را از غیر قرآن طلب کنـد و کتاب خـدا را پشت سـر انـداخته گدای در خانه دیگران شود، سرگردان و متحیّر می گردد و در نتیجه، به هلاکت می افتد.

در روایات زیادی، وارد شده است:

مَن طَلَبَ الْهِدَايَهَ فِی غَيْرِ الْقُرآنِ، أَضَلَّهُ اللهُ ؛(۱)

هرکه هدایت را در غیر قرآن جوید، خدا او را گمراه فرماید (و به خود واگذارد).

در روضات الجنات، در شرح حال فارابی، کلامی به صورت سوال و جواب از رساله فارسی ملا محمد طاهر قمی در بطلان طریقه فلاسفه و طبیعیّون نقل شده که ما آن را به مناسبت موضوع بحث مان در اینجا نقل می کنیم:

باز بیان فرمایند که مذاهب فاسده باطله فلاسفه در چه زمان و به چه سبب در میان اهل اسلام شایع و متعارف شده؟ بَیِّنُوا تؤجروا.

الجواب: هو المُعین و الموفّق. بـدان رحمـک الله که فلسـفه پیش از زمـان مـأمون رشـید در میـان اهل اسـلام نبوده. در کتاب رشـف النصایح، مذکور است که اَبومرّه کِندی در شام کتابی از کتاب های فلاسـفه به دسـتش افتاد؛ به نزد عبدالله بن مسعود، که از صحابه بود، آورد. عبدالله بن مسـعود طشت و آب طلب کرد، چنان اجزای کتاب را بشـست که سواد مداد در بیاض کتاب ظهور یافت. و تا زمان مأمون، اثری از کتاب های ایشان ظاهر نبود تا آن که مأمون ارسـطو را به خواب دیـد و از گفت و گوی ارسـطو محظوظ شـد. ایلچی تعیین نمود به جانب فرنگ فرسـتاد و کتب فلاسـفه را از پادشاه فرنگ طلب نمود. کتب را به بلاد اسـلام نقل نمودند و فرمود که زبان دانان کتب را به زبان عربی نقل نماینـد. و چون درس خواندن و نوشـتن آن کتب سـبب قرب خلیفه بود، بنابراین، سـنیان به طمع قرب و انعام خلیفه، اوقات بسـیار صـرف فلسـفه و افاده و استفاده آن کردند؛ خصوصا سنیان ماوراءالنهری، که بی توفیقی شعار ایشان است، سعی بسیار

۱- بحارالأنوار، ج۹۲، ص۳۱، ح۳۴ (باب اول از ابواب فضله و... از کتاب القرآن)، در حدیث (الهدی) می باشد.

ص: ۹۳

در تحصیل فلسفه کردند. دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند، در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند. و سنیان فارابی را معلم ثانی نام کردند و ابوعلی را شیخ رئیس نامیدند... و مولانا نفیسی که از اعاظم، افاضل، اطبا است در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا به مرض مالیخولیا بوده و نقل کرده که بسیاری از فلاسفه مثل افلاطون و نظرای او به مرض مالیخولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنان که اهل تاریخ نقل کردند معروف به شرب خمر بوده... . (۱)

در ناسخ التواریخ، در احوال ارسطاطالیس، مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است:

مأمون از مَلِک روم کتب حکمت را خواست. او با صنادید دولت مشورت کرد؛ اجازت کردند... و گفتند: این کتب در میان هر طبقه شایع گردد، قواعد شریعت

و ملتِ ایشان را متزلزل کند... پس پنج شتر بار کردند و فرستادند. پس بنی عباس عده ای را برای ترجمه آن گماشتند؛ مِن جمله: حنین بن اسحاق و حبش بن حسن و ثابت بن قره و غیرهم. و هر یک را ماهی پانصد دینارِ زرِ خالص دادند؛ بلکه هرچه خواستند، دادند.(۲)

در بحارالانوار، علامه می نویسد:

این جنایت بر دین و ترویج کتاب های فلسفی در میان مسلمین از جمله بدعت های خلفای ستمکار و دشمن امامان دین است که به خاطر دور کردن مردم از ائمّه و شریعت روشن الهی صورت گرفته است.

دلیل بر این سخن مطلبی است که صفدی در شرح لامیه عجم ذکر کرده است (۳)

و آن این که مأمون، آن گاه که با بعضی از پادشاهان مسیحی که به گمانم پادشاه جزیره قبرس باشد معاهده صلح امضا کرد، از آن ها خزینه کتاب های یونانی را درخواست نمود. نزد آنان، مجموعه ای از این کتاب ها در اتاقی موجود بود که کسی از

۱- روضات الجنات، ج۷، ص۳۲۴ ۳۲۵.

۲- ر.ک: ناسخ التواریخ (هبوط آدم)، ج۳، ص۳۸۲ ۳۸۳.

۳- بحارالأنوار، ج ۶۰ ، ص۱۹۷ (باب ۳۴ از ابواب العناصر الکائنات... از کتاب السماء و العالم).

ص: ۹۴

آن ها اطلاع نـداشت. پادشاه صاحب نظران از خواص خود را گرد آورد و در این باره با آنان مشورت کرد. همه به اتفاق گفتند که از فرسـتادن آن هـا خودداری کنـد؛ جز یکی از بزرگان آن ها که گفت: آن ها را به مسـلمین ارسال کن؛ زیرا این علوم هیـچ دولت شرعی را وارد نشود مگر این که نظام آن را از هم می پاشد و اختلاف در میان علمایشان می اندازد.

صفدی در جای دیگر گفته: مأمون نخستین کسـی نبود که کتب فلسـفی را به عربی ترجمه کرد؛ بلکه پیش از او اشخاص بسیاری به چنین کاری دست زدند، چنان که یحیی بن خالد برمکی کتاب های زیادی از کتب پارسـی را به عربی ترجمه کرد... مشـهور اسـت که نخستین کسی که کتاب های یونانی را به عربی ترجمه کرد خالدبن یزیدبن معاویه بود، آن گاه که دلباخته کتب علم کیمیا شده بود.

دلیـل بر این که خلفـا و پیروانشـان راغب فلسـفه بودنـد و دلیـل این که یحیی برمکی دوسـتدار آن هـا بود روایتی است که کشـی از یونس بن عبدالرحمن نقل می کند.

یونس می گویـد: یحیی بن خالـد برمکی دانسـته بود که هشام (یعنی هشام بن حکم) کتابی در مخالفتِ فلاسـفه دارد. به این جهت، دوست داشت هارون الرشـید را تحریک به کشـتن او کند... علمای رجال از جمله کتاب های هشام کتابی در رد بر ارسطاطالیس در توحید برای اوشماره کرده اند؛ و نجاشی از جمله کتاب های فضل بن شاذان کتابی در رد بر فلاسفه ذکر کرده است.

[فطری بودن معرفت خدا]

قرآن و نفی توحید افعالی

ص: ۹۵

حاج محمد علی: آقای صباحی، خواهش می کنم شما تذکّرات قرآن را که راجع به خداشناسی و صفات آن ذات مقدس است برای ما بیان فرمایید.

آقای صباحی: خداوند متعال، در قرآن مجید، خود را به صفات کمالیه معرفی فرموده

و منزه و مبرا نموده از آن که حواس ظاهر و باطن آن ذات قدوس را درک بنمایند. به بیان قرآن کریم، خدای سبحان شبیه و نظیر و شریک و مثل و مانند ندارد. هرچه در مخلوق هست و مخلوق متصف به آن می شود در خالق نیست و ذات قدوس از آن منزه

و مبراست. این دلیل قاطع و برهان آشکار است بر این که خالق غیر از مخلوق و مخلوق غیر از خالق است و هیچ سنخیتی بین آن ها برقرار نیست. آیا بین نور و ظلمت، حادث و قدیم، جهل و علم، عجز و قدرت، سنخیت وجود دارد؟! چنین نیست؛ بلکه بین آن ها مباینت به تمام معناست.

خداوند متعال عالِم و قادر و حیّ است به علم و قدرت و حیات ذاتی، تغییر و تبدیل

و زیادی و نقصان و حدّ و تناهی در او راه ندارد.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ؛(۱)

نزاده است و زاده نشده و او را هیچ همتایی نیست.

۱- الاخلاص (۱۱۲)، آیه ۳ ۴.

ص: ۹۶

چیزی از او بیرون نشده و خود او نیز از کسی پدیدار نگشته و احدی مانند او نیست. مخلوقات جاهل و عاجز و ضعیف و بنده و ذلیل و فقیر و مملوک و قابل تغییر و تبدیل

و زیادی و نقصان و حد و تناهی و دارای شبیه و نظیر و توالدند. اگر خداوند عنایتی به آن ها کند، دانا و توانا می شوند؛ به اندازه ای که خدا بخواهد و بدهد.

افعال بندگان از خود آن ها صادر می شود؛ ولی به حول و قوه ای که خدا به آن ها داده است. مسلمین شب و روز، به امر پروردگارشان، این ذکر را تکرار کرده می گویند:

بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ؛

به حول و قوه الهی، برمی خیزم و می نشینم.

مثلاً دروغ عملی زشت و حرام است که به بیان قرآن و روایات و اجماع و عقل، مخلوق است که آن را می گوید و می سازد. خداوند به این مطلب تذکّر داده و می فرماید:

وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً ؛(۱)

و دروغ می سازید.

خداوند خالق دروغ نیست و دروغگو را لعنت می کند.

لَعْنَتَ الله عَلَى الْكَاذِبِينَ ؛(۲)

لعنت خدا بر دروغگویان!

به گفته صوفیه، که فعل و عمل هرچه هست فعل و عمل خداست و در دار وجود غیر او کسی نیست؛ پس آیا خداوند العیاذ بالله خود دروغ گفته و خود را لعن کرده است؟! سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً(۳).

۱- العنکبوت (۲۹)، آیه ۱۷.

۲- آل عمران (۳)، آیه ۶۱ .

۳- الإسراء (۱۷)، آیه ۴۳.

ص: ۹۷

خداوند متعال می فرماید:

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ الله ؛(۱)

وای بر کسانی که کتاب را به دست های خویش می نویسند، سپس می گویند: این از جانب خداست!

صوفیه نیز به دست خود می نویسند و می گویند که: خدا نوشته و از ناحیه خداست

و دست آلت است.

نیز، می فرماید:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَالله بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ... ؛(۲)

می خواهند با سخنان خود نور خدا را خاموش نمایند؛ ولی خداوند نمی گذارد و نمی خواهد مگر آن که نور خود را کامل کند.

طبق گفته صوفیه، این کلام هم صحیح نیست؛ چنان که روشن است.

از این قبیل آیه های محکم در رد گفتار آنان زیاد است؛ بلکه قرآن از اول تا آخر در بیان فساد چنین عقایدی است. برای نمونه، چند مورد دیگر ذکر می شود:

واضح است که اساس قرآن بر این است که مخلوق غیر خالق است و اعمال اختیاری انسان ها از خود آنان صادر می شود. خداوند می فرماید:

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ؛(۳)

پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می کنید بیزارم.

نیز، می فرماید:

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ؛(۴)

۱- البقره (۲)، آیه ۷۹.

۲- التوبه (۹)، آیه ۳۲.

۳- شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۶.

۴- یونس (۱۰)، آیه ۴۱.

ص: ۹۸

اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد. شما مسئول آنچه من انجام می دهم نیستید و من نیز مسئول آنچه شما انجام می دهید نیستم.

اگر بر فرض غلط اعمال آدمیان فعل خدا باشد، تبری پیغمبر از کافران معنا ندارد؛ برای آن که از مسلمات و بدیهیات اولیه دین است که مسلمان باید از کارهای خدا راضی باشد و این مقام برای پیغمبر و امامان به صورت کامل و تمام وجود دارد. پس اگر طبق گمان نادرست صوفیه تمام افعال از خدا صادر شود، پیامبر و امامان و همه مسلمین باید راضی به آن باشند و از کفر و شرک و ظلم و قتل و غارت نباید بیزاری جویند؛ در صورتی که چنین نیست و بدیهی است که خدا و پیامبر و امامان از گناهان بشر راضی نیستند. خداوند متعال می فرماید:

إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَلَایَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ ؛(۱)

اگر کافر شوید، پس خدا بی نیاز است از شما و راضی به کفر بندگان نمی شود.

نیز، ائمه در متن زیارات، مکرر لعنت فرموده اند، کسی را که راضی به قتل سیدالشهدا باشد.(۲)

ایشان فرموده اند:

کسی که به فعل قومی راضی باشد، او هم با آن ها شریک است.(۳)

بدیهی است که اهل بیت راضی به هیچ ظلمی نبودند؛ ولی صوفیه باید به تمام ستم ها و افعال بد و قبیح راضی باشند، چون آن ها را فعل خدا می دانند.

۱- الزمر (۳۹)، آیه ۷.

۲- مصباح الزائر، ص۲۸۹؛ اقبال الاعمال، ج۳، ص۱۰۲.

۳- ر.ک: بحارالأنوار، ج۱۰۰، ص۹۶، ح۷ (باب دوم از ابواب الامر بالمعروف و النهی... از کتاب الجهاد).

ص: ۹۹

نیز از جمله حرام هـای قطعی، به بیان صـریح قرآن و روایات و عقل و اجماع، ریاسـت(۱)؛ یعنی انسان برای غیر خـدا عبادت کند و رضایت غیر خدا را در نظر داشته باشد.

ولی طبق گفته صوفیه، موضوع ریـا منتفی است؛ انسـان هرچه را عبادت کنـد خـدا را عبادت کرده است. بنابراین، دو آیه لَاأَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ(۲) و وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدتُّمْ(۳) معنا ندارد.

همچنین، از واضـحات است که اسـاس قرآن و دین بر این است که مخلوق با افعال و اعمالشان تقسـیم می شونـد به مؤمن و منافق و کـافر... از این میـان، فرد مؤمن مورد عنایـات و الطـاف پروردگـار است و بهشت و نعمت هـای بی پایان برای اوست و افراد منافق و کافر

و مشرک مورد لعنت و غضب پروردگارند و عذاب جهنم برای آنان است.

این مطلب از مسلمات تمام ادیان و شرایع الهی است.

ولی به عقیـده صـوفیه، در دار وجـود، غیر او دیّاری نیست و وجـود خیر محض است؛ پس خـالق و مخلـوق و کـافر و مؤمن و جهنم وبهشت یک حقیقت است و تمام خیر محض است و شر و بد و قبیح واقعیتی ندارد و عذابی و دردی وجود ندارد.

بر همین اساس، ایشان منکر جهنم می شوند؛ و چه بسیار از ضروریات دین که آن ها منکر شده اند.

نیز، در آیـات کریمه قرآن، شـیطان مـذمت شـده و دشـمن خـدا و پیامبران و اولیای الهی نام گرفته است و خداونـد مؤمنین را امر به دشمنی او کرده.(۴)

۱- ر.ک: الکـافی، ج۲، ص۲۹۳ (بـاب الریاء)؛ بحارالأنوار، ج۶۹، ص۲۶۵ (باب ۱۱۶ از ابواب الکفر و مسـاوی الأخلاـق از کتـاب الایمان و الکفر).

۲- الکافرون (۱۰۹)، آیه ۲: من آن بت ها را که شما به خدایی می پرستید، هرگز نمی پرستم.

۳- الکافرون (۱۰۹)، آیه ۴: و نه شما، یکتا خدای معبود را پرستش خواهید کرد.

۴- مانند سوره فاطر (۳۵)، آیه ۶ : إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً و سوره البقره (۲)، آیه ۱۶۸: وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ.

ص: ۱۰۰

نیز، فرموده است:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾ ؛(۱)

شیطان شما را وعده فقر می دهد و به کارهای زشت دستور می دهد.

نیز، فرموده است:

﴿لَاتَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ ؛(۲)

شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست.

ولی طبق گفتار صوفیّه، شیطان مظهر حق است و فعل او فعل خداست و دوستی او دوستی خداست و عبادت او عبادت خداست؛ چنان که عبادت بت عبادت خداست.

مرحوم شیخ حر عاملی از فتوحات محیی الدین نقل کرده است که او نوشته:

شیطان سیّد موحدین است و از این جهت سجده نکرد برای آدم، که سجده برای غیر خدا جایز نیست.(۳)

به حکم عقل، بر هر عاقلی واضح و روشن است که معاصی و افعال زشتِ مخلوق

و بندگان خالی از سه قسم نیست:

یا همه از ناحیه پروردگار است و هیچ ربطی به بندگان ندارد،

یا خداوند و بندگان در آن شریک اند،

یا مخصوص به خود بندگان است و خداوند متعال شرکتی در آن ها ندارد.

اگر عمل از خداوند باشد، برای کریم و عادل قبیح است که بنده خود را به آنچه نکرده عذاب کند و وعده عذاب دهد بنده اش را بر عملی که خودش فاعل آن است. همچنین، اگر فعل را هر دو به اشتراک انجام داده اند، قبیح است که شریک قوی شریک ضعیف را عذاب کند به خاطر فعلی که هر دو با هم فاعل آن بوده اند. پس باقی می ماند قسم سوم

۱- البقره (۲)، آیه ۲۶۸.

۲- یس (۳۶)، آیه ۶۰.

۳- در این زمینه، رجوع شود به مقاله «تقدیس ابلیس» در ملحقات کتاب سفینه النجاه، ص۲۷۴ ۲۸۶.

ص: ۱۰۱

که فاعل فقط بنده و مخلوق باشد. این مطلب را امام کاظم در جواب ابوحنیفه بیان فرموده است.(۱)

از حضرت رضا نقل شده که فرمود:

کسی که خداوند را به خلقش شبیه کند مشرک است؛ و کسی که به او نسبت دهد آنچه را او نهی فرموده کافر است. (۲)

نیز، می فرماید:

کسی که گمان کند خداوند افعال و اعمال ما را انجام می دهد و سپس ما را به خاطر آن عذاب می کند به جبر قائل شده است... قائل به جبر کافر است. (۳)

هم ایشان می فرماید:

کسی که به تشبیه و جبر قائل شود کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.(۴)

از امام دهم، حضرت هادی سوال کردند: آیا افعال بندگان مخلوق خداست؟ حضرت فرمود:

اگر خداوند افعال بندگان را خلق می فرمود، از آن بیزاری نمی جست. در قرآن، می فرماید: أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ؛(۵) ومقصود برائت و بیزاری از کفر و شرک و اعمال بد آنان است، نه برائت از ذات آنان.(۶)

۱- الاحتجاج، ج۲، ص۳۳۲؛ التوحید، ص۹۶، ح۲ (باب ۵)؛ عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۳۸، ح۳۷ (باب ۱۱).

۲- عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۱۴، ح۱ (باب ۱۱).

۳- عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۲۴، ح۱۷.

۴- عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۴۳، ح۴۵.

۵- التوبه (۹)، آیه ۳.

۶- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۰، ح۲۹ (باب اول از ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد).

ص: ۱۰۲

امام صادق فرمود:

خداوند عز و جل خود را از افعال بندگانش منزه کرده است.(۱)

حضرت رضا فرمود:

کسی که خدا را به خلق تشبیه کند او را نشناخته است؛ و کسی که گناهان را به او نسبت دهد او را عادل ندانسته است.(۲)

رسول خدا می فرماید:

پنج طایفه در آتش عذاب خواهند شد و آتش غضب از آنان خاموش نشود:... طایفه ای که گناهی انجام می دهند و آن را به خدا نسبت می دهند.(۳)

همه شما آقایان قضیّه مجلس ابن زیاد را با اهل بیت سیدالشهدا شنیده اید که ابن زیاد در آن مجلس به حضرت زینب کبری دختر امیرالمؤمنین رو کرد و گفت:

الحمد لله که خداوند شما را رسوا کرد و شما را کشت و خبرهای شما را دروغ قرار داد. جناب زینب قول او را رد کرد. پس از آن، ابن زیاد به امام سجاد رو نمود و گفت: (این کیست؟ آن حضرت فرمود: «من علی بن حسین هستم.» ابن زیاد گفت:)(۴) علی بن حسین را خداوند در کربلا کشت. حضرت، بر اثر این جسارتی که پسر زیاد به خدای تعالی کرد و ستم و قتل و غارت خود و لشکریانش را به خداوند نسبت داد، او را بی جواب نگذاشت و فرمود: «او برادر من بود و مردم او را کشتند.» پسر زیاد گفت: بلکه خداوند او را کشت. حضرت

۱- بحارالأنوار، ج۳، ص۱۹۴ (باب پنجم از کتاب التوحید).

۲- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۹، ح۳۴ (باب اول از ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد).

۳- بحارالأنوار، ج۵، ص ۶۰، ح۱۱۲ (باب اول از ابواب العدل) در حدیث (رجل) می باشد.

۴- اعلام الوَری، ص۲۵۲.

ص: ۱۰۳

فرمود:اللّهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا(۱) ؛ خداوند ارواح را هنگام مرگشان باز می ستاند.(۲)

در این هنگام، سرها به زیر افتاده بود و چشمان دکتر حسین خان پر از اشک شده بود

و حاج خلیل آقا هم قطره های اشکش بر روی زانوهایش می ریخت. سیاح پیاده هم بر ریش سیاه و سفیدش چند قطره چکید. حضار همگی، به یاد صحنه کربلا و فجایع گرگ های آدم نمای سال ۶۱ هجری، منقلب شدند. صباحی در ادامه چنین بیان داشت؛ از امام صادق نقل شده است که فرمود:

توحید آن است که روا ندانی بر خالق آنچه را بر خود روا می دانی؛

و عدل آن است که به خالق نسبت ندهی آنچه را ملامت و مؤاخذه می کند تو را به خاطر آن.(۳)

اول کسی که فتح باب توحید افعالی نمود و اعمال زشت را به خدا نسبت داد چنان که گفتیم شیطان بود.

افکار بشری در معارف دینی

سیاح پیاده: جناب آقای صباحی، آیا تمام این عرفا از نادانان بوده اند و در دسته اهل طریقت و عرفان دانشمندی نبوده است؟

آقای صباحی: چنان که آقای دکتر تذکر دادند، اساس و ریشه عرفان و فلسفه یکی است و از یونانیان قبل از اسلام اخذ شده است. حکما و فلاسفه یونان از اول با طریقه انبیا مخالف بودند. وقتی که خلفا این علم را در بین مسلمین وارد کردند، برخی خواستند آن را با دین و شریعت تطبیق کنند و علم الهی و دین و قرآن را به وسیله فلسفه و عرفان

۱- الزمر (۳۹)، آیه ۴۲.

۲- اللهوف، ص ۱۶۰ (المسلک الثالث فی الأمور المتأخره عن قتله)؛ وقعه الطف، ص ۲۴۱.

۳- التوحید، ص ۹۶، ح ۱(باب پنجم)؛ معانی الاخبار، ص ۱۱، ح ۲ (باب معنی التوحید و العدل).

ص: ۱۰۴

بفهمند و اصول دین را از راه افکار و آرا و براهین بشری اثبات نمایند؛ ولی از هر دو ماندند و محجوب شدند و حق علم قرآن را ضایع کردند و از نور علم غافل شدند و اسم علم را بر معلوم تصوری و تصدیقی گذاشتند، با آن که علم غیر معلوم است و فهم غیر مفهوم است.

اینان از درک نور مقدس عقل که حجه الله باطنی است محجوب شدند و آن را عبارت از کمال نفس برای استخراج نظریّات از ضروریات و بدیهیات دانستند.

آن گاه، برای اموری که با آرا و افکار و قیاس های بشری اثبات کردند، شواهدی از آیات متشابه آوردند و آن ها را با آرا و نظریات خود تطبیق و تأویل کردند و برای کشف مراد و مقصود آیات متشابه، به روایات اهل بیت مراجعه ننمودند؛ بلکه آن ها را به محکمات هم رد نکردند و حتی از قرائن صدر و ذیل آیه نیز غفلت کردند. پس در ضلالت و گمراهی افتادند.

در این هنگام، حاجی خلیل آقا گفت: مشهدی محمد، یک دوره چای بده. تا شام حاضر شود، آقای صباحی می تواند رفتار فلاسفه و عرفا را با آیات محکم و روایات متواتر بیان فرماید.

سپس حاج خلیل آقا برای تدارک شام برخاست و مشهدی محمد هم چای حاضر کرد

و برای آقایان آورد.

صباحی: آقایان، دانشمندان بشری اصول دین را با آرا و افکار و قیاس ها و براهین ساخته خود معنا و تفسیر و از علوم و معارف قرآن دوری می کنند و به تأویل و توجیه آن ها دست می زنند؛ یعنی اگر آیه یا روایتی برخلاف برهان ساختگی خودشان باشد، آن را تأویل و توجیه می نمایند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ(۱) ؛

اما کسانی که در دل هایشان کجی و انحراف است از متشابهات قرآن

۱- آل عمران (۳)، آیه ۷.

ص: ۱۰۵

پیروی می کنند برای فتنه جویی و طلب تأویل آن، با آن که تأویل آن را کسی جز خدا و راسخان در دانش نمی داند.

در روایات، لقب «راسخان در علم» به امامان معصوم اختصاص داده شده است.(۱)

اما در مورد روایات متشابه، امام هشتم حضرت رضا فرمود:

اخبار ما همچون قرآن دارای محکم و متشابه اند؛ پس متشابهات آن ها را به محکماتشان رد کنید.(۲)

امام صادق هم فرمود:

به متشابه ایمان بیاورید؛ ولی به آن عمل نکنید.(۳)

در حدیثی دیگر، امام صادق از رسول خدا نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

در هر قرن و زمانی، دادگرانی حامل دین می شوند که تاویل و توجیه اهل باطل و تحریف و تغییر غالیان و دعاوی جاهلان را از دین دفع می کنند.(۴)

اگر کسی بخواهد از علوم الهی استفاده کند و عالم به علوم ربّانی شود، باید تسلیم قرآن و روایات مبارکه گردد و تقوا را شعار خود قرار دهد تا خداوند او را منوّر به نور علم فرماید و چشم بصیرت او را بینا نماید. در این صورت، در می یابد که تمام قرآن و روایات

و خطبه ها و مناجات های امامان بیان معارف حق است و تعلیم علوم ربانی است و توجه به آن ها و تامل در آن ها بطلان فلسفه و عرفان را روشن می کند.

در دعاها و مناجات ها و خطبه ها، مباینت و جدایی مخلوق از خالق را توضیح داده

و تذکر داده اند که حق تعالی از تعریف ها و توصیف های بشری منزه و مقدس است. از

۱- ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۳، ص۱۹۱، ح۱۲، ۳۱ ۳۳ (باب دهم از ابواب الآیات النازله فیهم... از کتاب الإمامه).

۲- بحارالأنوار، ج۲، ص۱۸۵، ح۸ (باب ۲۶ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۳- ر.ک: بحارالأنوار، ج۲، ص۲۳۸،ح۲۹ (باب ۲۹ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۴- الجعفریات، ص۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج۲۷، ص۲۲۲، ح۱۱ (باب دهم از ابواب ولایتهم و حبهم... از کتاب الإمامه).

ص: ۱۰۶

جمله، در معنای کلمه مقدس «الله اکبر»، فرموده اند:

اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ ؛(۱)

خدا بزرگ تر از آن است که به وصف درآید.

«سبحان الله» هم تنزیه و تقدیس خداوند است از آنچه هر مشرک و کافری درباره خداوند بگوید.(۲)

روایات اهل بیت پر است از این که ذات مقدس الهی منزه است از آن که دانش دانشمندان و عقل خردمندان و فهم اندیشمندان و نطق سخنگویان فصیح و بلیغ به کنه ذاتش برسد؛ حواس ظاهر و باطن به ذات قدوس او راه ندارند و هرچه به عقل و فهم

و شعور و درک بشر آید محدود و معقول و مُدرَک و متناهی است و قهراً غیر ذات قدوس حق است.

معرفت فطری خدا

در روایات اهل بیت، آمده است که ذات مقدس الهی خود و صفات و افعالش را به بندگانش معرفی کرده و با نمایاندن آیاتش به آن ها، آنان را متوجه خود می کند. خدای متعال معرفت خود را در دل های آن ها از عالم ذر جای داد و در آن عالم، آنان را به خود متوجه نمود و به آن ها فرمود:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُم؟ قَالُوا: بَلَى ؛(۳)

آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری.

در روایات، آمده است که در آن عالم، بعد از سوال از ربوبیت، از آن ها درباره رسالت

۱- الکافی، ج۱، ص۱۱۷، ح۸؛ بحارالأنوار، ج۸۴، ص۲۵۴، ح۵۲ (باب ۱۶ از ابواب مکان المصلّی از کتاب الصلاه) و ص۳۶۶، ح۲۰ (باب ۲۲ از ابواب مکان المصلّی از کتاب الصلاه) و ص ۳۸۰، ح۳۵.

۲- برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به کتاب خورشید تابان در علم قرآن، ص۲۶۳ ۲۶۶.

۳- الأعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

ص: ۱۰۷

محمّد و ولایت امیرالمؤمنین هم سوال نمود و به آن ها فرمود:

أَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِی وَأَنَّ هَذَا عَلیٌّ اَمیرُالْمُؤْمِنِینَ.(۱)

پس همه متوجه شدند و مشاهده کردند و معرفت ذات قدوس حق و ایمان در دل های آن ها ثابت و برقرار شد و آن ها را بدان رنگ فرمود. خدای تعالی می فرماید:

فِطْرَهَ الله الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا ؛(۲)

فطرت خدا که مردم را بر آن سرشت.

نیز، فرمود:

صِبْغَهَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَهً ؛(۳)

این رنگ خدا است؛ (بپذیرید رنگ ایمان، توحید و اسلام را) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟!

پس چون معرفت در دل هایشان ثابت و برقرار است، اگر از آنان بپرسی: کیست که آسمان ها و زمین را آفریده است، قطعا خواهند گفت: خدا(۴).

اگر هم در تاریکی های صحرا و دریا گرفتار شوند و در میان دریا دچار بادهای مخالف و موج های سخت گردند، همه متوجه ذات مقدس او گردند و از او استمداد کنند و به او امیدوار شوند و از غیر منقطع گشته بدو متوسل شوند. پس این ذات مقدس کریم و قادر

و غیر متناهی است که آن ها را نجات می دهد، آن گاه که هیچ نجات دهنده ای نباشد؛ ولی آن ها به جای این که از او تشکر کنند، به او کفر ورزیده منکرش می شوند.(۵)

۱- بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۱۴، ح۲۳ (باب سوم از ابواب الایمان والاسلام و... از کتاب الایمان و الکفر).

۲- الروم (۳۰)، آیه ۳۰.

۳- البقره (۲)، آیه ۱۳۸.

۴- الزمر (۳۹)، آیه ۳۸: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللهُ .

۵- اشاره به سوره العنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵: فَإِذَا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَه مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذَا هُمْ یُشْرِکُونَ؛ پس زمانی که سوار کشتی شوند و به خطر بیافتد در آن حال تنها خدا را به اخلاص کامل می خوانند و چون از خطر به به ساحل رسیدند باز به خدای یکتا مشرک می شوند.

ص: ۱۰۸

او، به خاطر اتمام حجت، بارها آنان را در سختی و دشواری می اندازد و به خود متوجه می کند و خود را به آن ها معرفی و اظهار می نماید و نور معرفت فطری را روشن می کند

و حجاب های غفلت و فراموشی و آمال و آرزوهای آن ها را برطرف می نماید و امیدهای آن ها را به دیگران قطع می کند تا متوجه ذات مقدس او شوند و متذکر خالق خویش گردند؛ تا وقتی که پیامبرانش را مبعوث می کند، با اندکی یادآوری از سوی پیامبران، به آن ذات مقدس متوجه شوند.

خدای تعالی می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَهٍ مِن نَبِیٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ ؛(۱)

در هیچ شهری، پیامبر نفرستادیم مگر آن که مردمش را به سختی

و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند.

پس پیامبران می فرمودند:

یَا قَوْمِ اعْبُدُوا الله مَا لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ ؛(۲)

ای قوم من، خدا را بپرستید. شما را هیچ معبودی جز خدا نیست.

آن ها به مردم می گفتند: ملاحظه آن ذات مقدسی را بنمایید که در شداید و سختی ها به او متوسّل می شوید و از او غفلت نکنید و نعمت او را کفران ننمایید و او را عبادت کنید؛ که برای شما معبودی جز او نیست. پروردگار مشرق و مغرب و پروردگار عالمیان

و آفریننده تمام موجودات و انسان اوست. هر کسی با توجه به نور معرفت فطری، در می یابد که آن ذات مقدسی که در سختی و رنج به او متوجه می شود و به او پناه می برد غیر از نفس ضعیف و فقیر و بیچاره خود اوست و غیریت و مباینت خویش را با خالق خود می یابد.(۳)

۱- الأعراف (۷)، آیه ۹۴.

۲- الأعراف (۷)، آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵.

۳- ر.ک: ترجمه توحید الامامیه، ص۱۷۷ ۲۱۹.

ص: ۱۰۹

در این هنگام، سفره مهیا شد و حاج خلیل آقا گفت: آقایان، بفرمایید.

صباحی: اگر خدا توفیق مرحمت فرماید، بعد از صرف شام، چند حدیث برای آقایان نقل می کنم تا ببینند بزرگان دین چگونه به ما درس خداشناسی داده اند.

دکتر حسین خان رو به سیاح پیاده نمود و گفت: آقا، بفرمایید.

حاج خلیل آقا: منزل خود آقایان است؛ بفرمایید.

سفره پُر شده بود از پلو و خورش کدو و آلبالو و چهار مرغ بریان در چهار گوشه سفره.

دکتر: حضرت آقا، شما زیاد جوش زدید. خورش آلبالو نخورید!

صباحی: حضرت آقا برخلاف دستور عمل نمی کند و حیوانی نمی خورد!

سیاح پیاده، در حالی که ظرف مرغ بریان شده را جلو خود کشیده بود، گفت: من مستبصر شدم و خیال دارم از این طریقت دست بردارم.

صدای خنده حضار بلند شد و با گرمی تمام و مزاح های شیرین، شام را صرف کردند.

پس از صرف شام، سیاح پیاده گفت: اگر آقای صباحی سخنانی از امامان و پیشوایان دین راجع به خداشناسی برای ما بیان فرمایند، خیلی ممنون می شویم.

صباحی پاسخ داد: گمان می کنم که وقت گذشته و آقایان خسته شده اند. اگر اجازه بفرمایید، همه استراحت کنیم و بحث را صبح ادامه دهیم.

همه آقایان موافقت کردند و حاج خلیل آقا دستور داد رخت خواب آورده، همگی در بستر استراحت رفتند و خوابیدند.

حاج خلیل آقا آن شب را نزد رفقایش خوابید و طبق عادت خویش، آخر شب حرکت نموده وضو گرفت و نماز شب را خواند. بعد از نماز شب، وقت اذان که شد، اذان صبح را آهسته گفت و بعد، مشغول ادای فریضه گشت. در بین تعقیب نماز صبح بود که آقای صباحی و دکتر و سایر رفقا از خواب بیدار شدند و مشغول مقدمات نماز گشتند.

سیاح پیاده، در حالی که در بستر خود حرکت می کرد و تکان می خورد، سر خود را از بستر بیرون نموده به آقایان رو کرد و گفت: سلام علیکم.

حاج صمد آقا جواب سلام داد و گفت: هان، ای رفیق، حالا مثل آدمیزاد سلام کردی!

ص: ۱۱۰

صدای خنده حضّار و سیاح پیاده بلند شد و لب استخر آمد و وضو گرفت و با رفقا، نماز به جای آورد.

حاج خلیل آقا صبحانه را آماده می کرد. مشهدی محمد هم سماور بزرگی را، که به صدای جوش خود مجلس را گرم می کرد، با صبحانه حاضر نمود. خورشید داشت سر از گریبان افق بیرون می کرد. شعاع خورشید برگ های درختان را طلایی رنگ نموده بود. گاهی نسیم خوشی از روی گل ها با بویی خوش تر می وزید. صدای بره ها و میش هایی که به طرف صحرا می رفتند سکوت منطقه را درهم شکسته بود. سینی شیر و چای دور مجلس می گشت و همه مشغول صرف صبحانه بودند.

حاج محمدعلی: آقایان، هوای بیرون خیلی خوب و باصفاست. بیایید موافقت کنیم

و چند روزی گردش نماییم. بعد از مقداری گفت و گو، همه موافقت کردند. حاج خلیل آقا گفت:من در شش فرسخی اینجا ملکی باصفا دارم.

صباحی: حاج آقا راست می فرمایند. ملک ایشان خیلی مصفا و خوش آب و هواست. بد نیست چند روزی به آنجا برویم. ولی اول به شهر برویم و کارهای خود را انجام دهیم

و بعد از آن، به طرف ملک حاج خلیل آقا برویم. حاج خلیل آقا ماشین خود را آماده نموده همگی به سوی شهر حرکت کردند و موعد را مغازه حاج خلیل آقا قرار دادند. بعد از چند ساعتی، پس از انجام کارهای خود، همگی حاضر شده به طرف ملک حاج آقا حرکت نمودند.

حاج محمدعلی: حاج خلیل آقا، چیزی از شهر لازم نبود برداریم؟

حاج خلیل آقا: فقط مقداری یخ برداشتیم و همه چیز آن جا مهیاست. در این هنگام، ماشین در دست انداز افتاد و تکانی خورد و مسافران روی هم افتادند. حاج محمدعلی روی سیاح پیاده افتاد و ناله و آخ و اوخ بلند شد.

حاج صمد آقا: حضرت آقا، آخ و اوخ ندارد! این نیز از تطورات اوست و فعل و فاعل

و مفعول یکی است!

از این مزاح، صدای خنده بلند شد.

ص: ۱۱۱

ساعت ۹ صبح، خانه های قلعه فرح بخش در دامنه کوه پدیدار گشت. سبزی دامنه کوه و منظره زیبای آنجا چشم مهمانان تازه وارد را خیره نمود.

صدای بوق ماشین بلند شد. اطفال و زنان قلعه متوجه ماشین شده چند نفر از زارعین به سوی ماشین آمدند. یکی از آن ها که معروف به کربلایی جعفر بود دوید نزدیک و سلام کرد و جواب سلام شنید. حاج خلیل ماشین را نگه داشت و احوال پرسی نمود. سپس پرسید: در باغ، کسی هست؟ کربلایی جعفر گفت: بلی، ننه محمد و ننه حسین هستند.

حاج خلیل آقا: پس شما خودت هم بیا که زودتر نهاری درست کنیم. ماشین به طرف عمارت و باغ حرکت کرد و در مقابل عمارت ایستاد. حاج خلیل آقا پایین آمد و در ماشین را باز نمود و گفت: آقایان، بفرمایید.

مهمانان از پله ها بالا رفتند. حاج خلیل آقا در اتاق را باز کرد و گفت: بفرمایید.

در پایین عمارت، دره ای بود بسیار سبز و خرم و نهر جاری بر صفا و زیبایی آن افزوده بود. آقایان در مقابل آن قرار گرفتند و مشغول سیاحت دره و خرمی آن و سیر در آیات قدرت پروردگار شدند که به فرش زمردین، میدان صحرا و کوه و دره را فرش نموده بود.

حاج خلیل آقا دستور غذا داد. چیزی نگذشت که ننه محمد سماور برنجی را در کنار اتاق روی میز گذاشت و بعد لوازم آن را حاضر کرد. حاج خلیل آقا وارد اتاق شد و به مهمانان خیر مقدم گفت، سپس، مقابل میز سماور نشست. خودش برای مهمانان چای ریخت و یک دوره چای خوردند. کربلایی جعفر وارد شد: سلام علیکم. حاج خلیل آقا رو کرد به مهمانان و گفت: نهار چه میل دارید؟

حاج صمد آقا: نزدیک ظهر است؛ چیزی فراهم نمی شود.

حاج خلیل آقا: چرا، غذایی که زود می شود فراهم کرد این است که الآن کربلایی جعفر مقداری بادنجان بچینند و ننه محمد و ننه حسین سرخ کنند و با قدری کشکِ ساییده کشک و بادنجان درست کنند؛ بخوریم.

همه این پیشنهاد غذا را پسندیدند. کربلایی جعفر برای تهیه غذا بیرون شد و حاج خلیل آقا چای می ریخت.

ص: ۱۱۲

سیاح پیاده: انصافا جای باصفایی است. خوب است آقای صباحی فرمایش خود را شروع نماید تا از بیانات ایشان حظّی ببریم.

همه نظرِ مثبت دادند. آقای صباحی کتابچه ای از جیب خود درآورد و شروع به خواندن کرد.

معرفت خدا و اوصاف او در روایات

امیرالمؤمنین می فرماید:

دَلِیلُهُ آیَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوحِیدُهُ، وَتَوحِیدُهُ تَمْییزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَحُکْمُ التَمییزِ بَیْنُونَهُ صِفَهٍ، لَا بَیْنُونَهُ عُزْلَهٍ.إنَّهُ رَبٌّ، خَالِقٌ غَیْرُ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ کُلُّمَا تُصُوِّرَ فَهُوَ بِخِلافِهِ.ثُمَّ قَال بَعدَ ذَلِکَ: لَیْسَ بِإِلهٍ مَنْ عُرِفَ بِنَفْسِهِ. هُوَ الدَّالُّ بِالدَّلِیلِ عَلَیْهِ وَالْمُؤَدِّی بِالْمَعْرِفَهِ إِلَیْهِ ؛(۱)

دلیل او آیات او و وجودش اثبات او و معرفتش توحید اوست. توحیدش جدا کردن او از خلقش است و جدایی او هم از خلقش جدایی صفتی است، نه جدایی عُزلی [و مکانی].

او پروردگار و خالق است، نه این که او را پروردگار و خالقی باشد. هر چیزی که تصوّر می شود او به خلاف آن است. سپس بعد از آن فرمود: خدا نیست کسی که به خودی خود شناخته شود. او با دلیل بر خود دلالت و راهنمایی می کند و معرفت خود را [به بندگانش] می رساند.

در خطبه دیگر، می فرماید:

إِنَّ اَوَّلَ عِبادَهِ الله مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلَ مَعْرِفَتِهِ تَوحِیدُهُ... وَذَاتُهُ حَقِیقَهٌ وَکُنْهُهُ تَفْرِقَهٌ بَیْنَهُ و بَیْنَ خَلْقِهِ ؛(۲)

۱- الاحتجاج، ج۱، ص۲۰۱ (احتجاجه فیما یتعلق بتوحید الله ...).

۲- تحف العقول، ص۶۱ و ۶۳ (باب ما روی عن امیرالمؤمنین).

ص: ۱۱۳

سرلوحه عبادت او معرفت او و اصل معرفت او توحید اوست... ذات او حقیقت است و حقیقت او جدایی اش از خلق اوست.

جای دیگر، می فرماید:

اَلْحَمْدُ لِلهِ الْوَاحِدِ الأَحَدِ الْصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذی لَا مِنْ شَیْء کَانَ وَلَا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ مَا کَانَ.قُدْرَهٌ [فی نسخه: قُدْرَتُهُ] بَانَ بِهَا مِنَ الأَشْیاءِ وَ بَانَتِ الأَشْیَاءُ مِنْهُ... اِبْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ.وَکُلُّ صَانِعِ شَیْءٍ فَمِنْ شَیْءٍ صَنَعَ وَاللهُ لَا مِنْ شَیْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ.وَکُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ، وَاللهُ لَمْ یَجْهَلْ وَلَمْ یَتَعَلَّمْ... ؛(۱)

حمد خدای واحد و یگانه و صمد و تنها راست که از چیزی نبوده و مخلوق خود را نیز از چیزی نیافریده. قدرتی که هم او با آن از اشیا جدا گشته، هم اشیا از او جدا گشته... خلق خود را بدون الگوی سابق و بدون زحمت و تلاش ابتدا کرد. هر صنعت گری مصنوع خود را از چیزی می سازد؛ ولی خداوند مخلوق خود را از چیزی نساخت. هر عالمی بعد از جهل و نادانی، عالم می شود؛ ولی جهل در خداوند راه ندارد و از کسی هم یاد نگرفته است.

در خطبه دیگر، می فرماید:

اَلْمُتَعَالِی عَنِ الأَشْبَاهِ وَالضُّرُوبِ، الْوَتْرُ عَلَّامُ الْغُیُوبِ.فَمَعَانِی الْخَلْقِ عَنْهُ مَنْفِیَّهٌ، وَسَرَائِرُهُمْ عَلَیْهِ غَیْرُ خَفِیَّهٍ اَلْمَعْرُوفُ بِغَیْرِ کَیْفِیَّهٍ لَایُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَایُقَاسُ بِالنَّاسِ، وَلَاتُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ... لَمْ یَخْلُقِ الأَشْیَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِیَّهٍ ؛(۲)

۱- الکافی، ج۱، ص۱۳۴، ح۱ (باب جوامع التوحید)؛ التوحید، ص۴۱، ح۳ (باب دوم).

۲- التوحید، ص۷۹، ح۳۴(باب دوم) «الأَشیاء» بدل از «الأَشباه»؛ بحارالأنوار، ج۴، ص۲۹۴، ح۲۲ (باب چهارم از ابواب اسمائه تعالی و... از کتاب التوحید).

ص: ۱۱۴

خداونـد برتر و متعـالی از اشـباه و نظـایر است. تنهـا و دانـای غیب هاست. معناهای خلق از او منتفی است و رازهایشان بر او پوشـیده نیست. شـناخته می شود بـدون کیفیت. بـا حواس درک نمی شود و به مردم قیاس نگردد و دیـده ها درکش نمی کننـد... اشیا را از اصولی ازلی خلق نکرده است.

در سخنی دیگر، می فرماید:

اَلْحَمْدُ لِله خَالِقِ الْعِبادِ وَسَاطِحِ الْمِهَادِ... فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَإِلَی غَیْرِهِ مَنْسُوبٌ.لَمْ یَخْلُقِ الأَشْیاءَ مِنْ أُصُولٍ اَزَلِیَّهٍ وَلَا مِنْ أَوائِلَ أَبَدِیَّهٍ (۱)؛

حمـد مخصوص آفریـدگار بنـدگان و گستراننـده زمین است... . پس حـد و انـدازه برای خلق زده شـده و به غیر خدا منسوب است. مخلوقات را از اصولی ازلی و ابدی نیافریده است.

سرانجام، در خطبه دیگر، می فرماید:

أَنْشَأَ صُنُوفَ الْبَرِیَّهِ لَا مِنْ أُصُولٍ کَانَتْ بَدِیَّهً... ؛(۲)

اصناف مخلوقات را از اصولی اولی ایجاد نکرده است.

علامه مجلسی، در توضیح این سخن امیرالمؤمنین: «لَمْ یَخْلُقِ الأَشْیاءَ مِنْ أصُولٍ اَزَلِیَّهٍ»، فرموده است:

این کلام رد فلاسفه ای است که قائل به قِدَم عقول و هیولی هستند.(۳)

امام باقر می فرماید:

اَلْحَمْدُ لِله مُحَیِّثِ الْحَیْثِ وَمُکَیِّفِ الْکَیْفِ وَمُؤَیِّنِ الاَیْنِ. اَلْحَمْدُ لِله

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳، ص۳۰۶.

۲- بحارالأنوار، ج۴، ص۳۱۹، ح۴۴ (باب چهارم از ابواب اسمائه تعالی و... از کتاب التوحید).

۳- بحارالأنوار، ج۴، ص۲۹۶.

ص: ۱۱۵

الَّذِی لَاتَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلَا نَوْمٌ ؛(۱)

حمـد خـدای راست که زمـان و چگونگی و مکـان را آفریـده [و بر همه این ها مسـلط است]. حمـد خـدای راست که او را چُرت و خواب نمی گیرد.

نیز، می فرماید:

إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالیٰ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ. وَکُلَّما وَقَعَ عَلَیْهِ إِسْمُ شَیْءٍ مَا خَلَا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ ؛(۲)

خداوند تبارک و تعالی از خلقش تهی است و خلقش نیز از او تهی اند. هر چیزی که اسم شیء بر آن اطلاق شود غیر از خداوند عزّ و جلّ مخلوق است.

در دعای جوشن کبیر، می خوانیم:

یَا غَالِباً غَیْرَ مَغْلُوبٍ، یَا صَانِعاً غَیْرَ مَصْنُوعٍ، یَا خَالِقاً غَیْرَ مَخْلُوقٍ، یَا مَالِکاً غَیْرَ مَمْلُوکٍ، یَا قَاهِراً غَیْرَ مَقْهُورٍ، یَا رَافِعاً غَیْرَ مَرْفُوعٍ، یَا حَافِظاً غَیْرَ مَحْفُوظٍ، یَا نَاصِراً غَیْرَ مَنْصُورٍ... ؛(۳)

ای چیره ای کـه کسـی بر او چیره نشـود، ای صـنعت گری کـه سـاخته دیگری نیست، ای آفریـدگاری که آفریـده کسـی نیست، ای مالکی که مملوک کسی نیست، ای پیروزمندی که کسی بر او پیروز نمی شود، ای بلند مرتبه ای که کسی بلند مرتبه تر از او نیست، ای حفظ کننده ای که کسی او را حفظ نمی کند، ای یاری کننده ای که یاری نمی شود... .

۱- بحارالأنوار، ج۴۶، ص۳۴۷، ح۱ (باب نهم از ابواب تاریخ الامام محمد الباقر).

۲- التوحید، ص۱۰۵، ح۴ (باب هفتم).

۳- بحارالأنوار، ج۹۴، ص ۳۹۰ (باب ۵۲ از ابواب أحراز النبی و الائمه و... از کتاب الذکر و الدعاء).

ص: ۱۱۶

امام هشتم، حضرت رضا هم می فرماید:

هر چیزی که به خودی خود شناخته شود مصنوع است. هر چیزی که قوامش در چیزی دیگر باشد معلول است. با ساخته خدا، بر او استدلال می شود و با خردها، به معرفتش اعتقاد پیدا می شود و به فطرت، حجتش ثابت می گردد... .

با غیر شدن مخلوق، تغییری در او پیدا نمی شود؛ چنان که با محدود شدن امور محدود، حدّ و اندازه پیدا نمی کند... .

چون حواس را به وجود آورده، دانسته می شود که مانندِ همان (حواس) برای او وجود ندارد. با ایجاد جواهر به دست او، معلوم می شود که او را چنین جوهری نیست.

با تضادی که بین اشیا برقرار کرده، روشن می شود که او را ضدی نیست. با نزدیکی و قرابتی که بین اشیا قرار داده، معلوم می شود که او را قرین و نزدیکی نیست.

نور را ضد ظلمت، سفیدی را ضد سیاهی، خشکی را ضد رطوبت

و سردی را ضد گرمی قرار داده است. مخالف ها را جمع کننده

و نزدیک ها را جدا کننده است. با جدا کردن و جمع نمودنش، بر جدا کننده و جمع کننده آن ها دلالت کرده است... .

فَکُلُّ مَا فِی الخَلْقِ لَایُوجَدُ فِی خَالِقِهِ.وَکُلُّمَا یُمْکِنُ فِیهِ یَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ؛

هرچه در خلق یافت شود در خالقش یافت نمی شود، و هر چیزی که در خلق ممکن باشد در صانعش ممتنع است.

حرکت و سکون در او راه ندارد. چگونه می شود چیزی که او خودش آن را به وجود آورده است در خود او نیز راه پیدا کند؟!

و چگونه می شود چیزی که او شروعش کرده به خود او هم برگردد؟!

ص: ۱۱۷

اگر چنین باشد، اختلاف و تغییر در ذات او راه می یابد و حقیقت او تجزیه می شود و ازلی بودن بر او ممتنع می شود... .(۱)

دکتر حسین خان و هژبر و سیاح پیاده در سخنان شیرین و طرز بیان و سخنرانی آقای صباحی محو بودند و حاجی صمدآقا هم، به نشانه تصدیق، سرش را تکان می داد. حاجی محمدعلی هم زانوهایش را بغل گرفته بود و گاهی قطرات اشکش بر چهره اش می ریخت.

آقای صباحی ادامه داد: رسول خدا می فرماید:

اَلْحَمْدُ لِله الَّذِی کَانَ فِی أَوَلِیَّتِهِ وَحْدَانِیّاً... اِبْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَأَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَی غَیْرِ مِثالٍ کَانَ سَبَقَ بِشَیْءٍ مِمَّا خَلَقَ ؛(۲)

حمد خدای راست که در اول بودنش یگانه است... . ابتدا کرد آن را که ابداع نمود و هیچ یک از آفریده های خود را با الگوی سابق ایجاد نکرد.

حضرت رضا هم در نامه ای به فتح بن یزید جرجانی می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ اَلْحَمْدُ لِله الْمُلْهِم عِبَادَهُ الْحَمْدَ، وَفَاطِرِهمْ عَلَی مَعْرِفَهِ رُبُوبِیَّتِهِ، الدَّالِّ عَلَی وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَی أَزَلِهِ وَبِأَشْبَاهِهِمْ عَلَی أنْ لَا شِبْهَ لَهُ... لَایَحْجُبُهُ الحِجَابُ، فَالْحِجَابُ بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلْقِهِ لإِمْتِناعِهِ مِمَّا یُمْکِنُ فِی ذَوَاتِهِمْ، وَلإِمْکَانِ ذَوَاتِهِمْ مِمَّا یَمْتَنِعُ مِنْهُ ذَاتُهُ، وَلاِفْتِراقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ ؛(۳)

حمد خدای راست که حمد را بر بندگانش الهام می کند و آن ها را بر شناخت ربوبیتش آفریده است به خلق خود، بر وجودش و به حدوث خلقش، به ازلی بودنش دلالت می کند و به شبیه داشتن آن ها، دلالت

۱- عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۹، ح ۵۱ (باب ۱۱)؛ التوحید، ص ۳۴، ح ۲ (باب دوم).

۲- التوحید، ص ۴۴، ح ۴ (باب دوم: التوحید و نفی التشبیه).

۳- التوحید، ص ۵۶، ح ۱۴.

ص: ۱۱۸

می کند که او را شبیهی نیست... هیچ پرده و حجابی او را نمی پوشاند.

میان او و خلقش حجاب است، به خاطر آن که ذات او امتناع دارد از آنچه در ذوات خلقش ممکن است و در ذوات آن ها راه دارد آنچه در ذات او ممتنع است؛ و به خاطر افتراقی که بین صانع و مصنوع و ربّ و مربوب و حد دهنده و محدود وجود دارد.

امام صادق می فرماید:

فَرْدَانِیٌّ، لَاخَلْقُهُ فیهِ وَلَا هُوَ فِی خَلْقِهِ، غَیْرُ مَحْسُوسٍ وَلَا مَجسُوسٍ وَلَاتُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ... ؛(۱)

او یگانه است. نه خلقش در اوست و نه او در خلقش. محسوس

و ملموس نیست و حواس درکش نمی کنند.

امیرالمؤمنین می فرماید:

لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ إِذْ کَانَ الشَیْءُ مِنْ مَشِیَّتِهِ وَکَانَ لَایُشْبِهُهُ مُکَوِّنُهُ... ؛(۲)

کسی مثل او نیست؛ چون هر چیزی به مشیّت او موجود می شود

و هیچ چیزِ موجود شده به موجود کننده اش شبیه نخواهد بود.

باز، امام صادق می فرماید:

اَلْحَمْدُ لله الَّذِی لَایُحَسُّ وَلَایُجَسُّ وَلَایُمَسُّ وَلَایُدْرَکُ بِالْحوَّاسِ الْخَمْسِ وَلَایَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَلَاتَصِفُهُ الأَلْسُنُ. فَکُلُّ شَیْءٍ حَسَّتْهُ الْحَواسُّ أَوْ جَسَّتْهُ الْجَواسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ... ؛(۳)

حمد خدای راست که محسوس و ملموس و ممسوس نمی شود، به حواس پنج گانه درک نمی شود، به وهم به او نتوان رسید و زبان ها از

۱- التوحید، ص۵۸، ح۱۶.

۲- بحارالأنوار، ج۹۷، ص۱۱۳، ح۸ (باب ۶۰ از ابواب صوم شهر رمضان و... از کتاب الصوم).

۳- التوحید، ص ۶۰، ح۱۷.

ص: ۱۱۹

وصفش ناتوان اند. پس هر چیزی که حواس او را حس کنند و مس کنندگان، مسش کنند و دست ها آن را لمس کنند، مخلوق است.

حاج خلیل آقا: جناب آقای صباحی، خسته شدید. میل دارید چایی خدمتتان بدهم؟

صباحی: ممنون، حاجی آقا. آقایان رفقا همه میل دارند.

حاج محمد علی: بیانات شما ما را طوری جذب نموده که با میل بسیارمان به چای، به سماور هم توجهی نداریم.

حاجی صمدآقا: افسوس که بی سوادی ما مانع است که لذت بیشتری از این بیانات شیوا ببریم. من که عربی نخوانده ام خیلی خوب نمی فهمم.(۱)

دکتر حسین خان: بلی، بدبختی ما همین است که از عربیت بی بهره ایم و نمی خواهیم هم این زبان مذهبی خود را یاد بگیریم.

سیاح پیاده: چه مانعی داشت که تمام این فرموده های بزرگان دین به فارسی ترجمه می شد تا رفقا کاملا استفاده نمایند؟

هژبر فیلسوف: آقا جان، محال است که دقایق بیان بزرگی را بتوان به زبان دیگر درآورد. باید اهل لسان شد و دقایق کلام را فهمید.

آقای صباحی: بلی، چنین است.

حاجی خلیل آقا چایی مقابل میهمانان آورد و به آقای صباحی گفت: با این حال، از شما درخواست می کنم که خلاصه این فرموده های بزرگان دین را به زبان ساده برای ما بیان فرمایید.

صباحی: بلی، بنده خواستم فرمایشات حجج دین و راهنمایان الهی را عینا بیان کنم؛ ولی به خاطر حضرت آقا و رفقای دیگر، خلاصه ای از آن ها را که ترجمه بنده از فرموده های آنان است به عرض می رسانم.

۱- مؤلف بزرگوار متن روایات را به عربی آورده بود و ترجمه در این چاپ (انتشارات نبأ) ضمیمه شده است. ولی این قسمت از مباحثه که به خوانندگان گرامی تقدیم می گردد، به جهت مفید بودنش، حذف نشد، (ابن مؤلف).

ص: ۱۲۰

خلاصه بیانات پیشوایان دین این است:

بین خالق و مخلوق و رب و مربوب، مباینت و جـدایی مانند جدایی صـفت از موصوف است؛ یعنی چنان که صـفت غیر از موصوف است و موصوف غیر از صـفت، خالق هم غیر مخلوق است و مخلوق غیر خالق. چنان که تحقق و بقای صـفت بدون موصوف ممکن نیست و هیچ گاه صفت به خود استقلال ندارد، همچنین مخلوق، در حدوث و بقا و کیفیت و کمیت، محتاج به ذات مقدس خداوند است و به قدر یک چشم به هم زدن نمی تواند خود را بدون مشیت و خواست او نگه دارد.

همه چیز را او می آفریند و حفظ می کند و هر طور و تا هر زمان که اراده نماید، نگه می دارد.

همه نعمت هـا و قـدرت و قوت و حیات از لطف و احسان اوست. همه موجودات محتاج و فقیر اوینـد و از خود هیـچ ندارنـد؛ هرچه بخواهد به آن ها می دهد و هر زمان که بخواهد، از آن ها می گیرد.

اما بینونت و جـدایی بین خالق و مخلوق بینونت عُزلی نیست؛ یعنی مخلوق به هیـچ وجه به خود استـقلال نـدارد و احتیاجش به خـدا برطرف شـدنی نیست. در دعاهـایی که از پیامبر گرامی و ائمه رسـیده، به این جهت تـذکر داده شده است؛ مثلا، در دعای جوشـن کبیر، می خوانیم:

یَا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ مَوْجُودٌ بِهِ... وَیَا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ قائِمٌ بِهِ ؛(۱)

ای کسی که هر چیزی به سبب تو ایجاد شده... و ای کسی که هر چیزی قائم به توست.

حاجی خلیل آقا: آقایان، چای سرد نشود.

صباحی استکان را برداشت و قدری آشامید و گفت: رسول گرامی اسلام در خطبه

۱- بحارالأنوار، ج۹۴، ص۳۸۸ (باب ۵۲ از ابواب أحراز النبی و... از کتاب الذکر و الدعاء).

ص: ۱۲۱

غدیریه فرموده:

مُشَيِّءُ الشَّيْءِ ؛(۱)

یعنی خدا شیء کننده شیء است.

آن گاه، بقیه چای را آشامید و استکان را به زمین نهاد و گفت:

با مغایرت مخلوق و خالق، تحدیدی در ذات مقدس او حاصل نمی شود و او محدود نگردد؛ بلکه تغییر و تحدید و تبدیل در خلق می شود.

موجودات را خلق کرد و بین آن ها تضاد و تنافر برقرار کرد: نور را ضد تاریکی، سفیدی را ضد سیاهی، خشکی را ضد تری، گرمی را ضد سردی و حرکت را ضد سکون قرار داد تا معلوم شود که ضدی برای او نیست و او منزه است از این صفات.

نیز، بعضی را قرین بعضی قرار داد تا دلالت کند که ذات مقدسش را قرین نباشد. پس هرچه در خلق یافت می شود، در خالق، جاری نیست و هرچه در مخلوق ممکن است، در خالق، ممتنع است.

کائنات را از اصول و مواد ازلی و صورت های سابقِ سرمدی خلق نکرده است و از چیزهایی که از ازل بوده و صورت و شکلش وجود داشته موجودات را نیافریده است؛ بلکه آن ها را به اراده و قدرت خود ابداع و اختراع فرموده.

مخلوق در مرتبه خدا نیست و خداوند نیز در مرتبه مخلوق نیست. حواس ظاهر و باطن به او راه ندارد و هرچه به حواس درک شود مخلوق است. هیچ چیز مثل خالق نیست.(۲)

در این هنگام، کربلایی جعفر وارد گردید و گفت: سلام علیکم. حاجی آقا، غذا حاضر است.

حاج خلیل آقا: هر وقت آقایان مایل باشند، غذا حاضر است.

صباحی: پس اگر آقایان اجازه بدهند، نماز را بخوانیم و بعد از ناهار و استراحت، عرایضم را تقدیم خواهم کرد.

۱- مستدرک سفینه البحار، ج۶، ص۹۵ (مادّه: شیأ).

۲- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام، ص۳۴۶ ۳۶۰.

ص: ۱۲۲

همگی از جا بلند شده بر لب جویی که نزدیک عمارت روان بود مشغول وضو گرفتن شدند. سیاح پیاده هم، بعد از وضو گرفتن، موهای سر خود را شانه کرده برای نماز مهیا شد.

حاجی خلیل آقا اذان گفت و همگی آقای صباحی را مقدم داشتند و نماز جماعت منعقد شد. بعد از ادای فریضه، حاج خلیل آقا گفت: بفرمایید؛ غذا سرد می شود.

بشقاب های بادنجان اطراف سفره چیده شده بود و نزدیک هر بشقاب، یک کاسه ماست خوری کشک ساییده قرار داشت. در وسط سفره، مقداری انگور و خربزه و چند بشقاب کوکوی سبزی و دو سه ظرف هم ماست بسیار اعلا نظر میهمانان را به خود جلب می نمود. میهمانان با چنان اشتهای مفرطی مشغول صرف غذا بودند که سر شوخی حاج صمدآقا باز شد و گفت: الحمدلله، این سفره موافق با میل حضرت آقا و اهل طریقت است؛ چون گوشت حیوانی ندارد!

حاج محمد علی: ماست هم حیوانی است. کوکو هم تخم مرغ دارد و حیوانی است. حق این است که حضرت آقا فقط بادنجان بخورند تا کیف کنند!

صدای خنده حضار بلند شد. سیاح پیاده گفت: من هم که از شما شده ام؛ پس با هم می خوریم.

حاجی صمدآقا: هر وقت شارب را زدید و گیسوها را بریدید، مثل ما می شوید.

صدای خنده دوباره بلند شد.

سیاح پیاده: شاربم را می زنم؛ چون حقیقتا خودم هم ناراحتم. ولی پیغمبر هم گیسوی بلند داشته. گیسوی بلند ضرری ندارد.

حاج صمدآقا: در زمان حضرت رسول این عمل پسندیده بود؛ ولیکن گیسوی بلند در زمان ما به دو دسته اختصاص دارد: یکی زنان و دیگری دراویش و به همین جهت، از دیگران متمایزند.

هژبر فیلسوف: حاجی صمدآقا یک دسته دیگر هم هستند و آن ها در بعضی از دهات زندگی می کنند.

سیاح پیاده با یک حرارت عجیبی پرسید: آن ها چه کسانی اند؟

ص: ۱۲۳

هژبر: مردهای مطرب و رقاص که، در موقع کار، لباس زنانه تن می کنند.

صدای خنده باز هم بلند شد؛ ولی سیاح پیاده گفت: آقای هژبر! دست شما درد نکند! ما گیسوان هم نخواستیم!

حاجی صمدآقا: اجازه می دهید سلمانی بیاید؟

حاجی خلیل آقا: شما شوخی می کنید. ممکن است ایشان ناراحت شوند.

هژبر فیلسوف: باید مجلسِ باشکوهی برپا کنیم و آن وقت، این کار انجام شود.

سیاح پیاده: خیر، چنین نیست. فرمایش آقای صباحی ناتمام است؛ بعد از بیانات ایشان، حاضرم.

بعد از صرف نهار، یک دوره چایی داده شد.

دکتر حسین خان: جناب آقای صباحی، همگی تمنا داریم دنباله فرمایشتان را بیان فرمایید.

ص: ۱۲۴

[رد بر صوفیه و فلاسفه]

مذمت صوفیه در روایات

ص: ۱۲۵

آقای صباحی: چون ضرر طایفه صوفیه و فلاسفه زیاد است، پیشوایان دین اسلام در بیانات شریف خود مردم را به اجتناب و دوری از آنان دستور داده و معتقدان به فلسفه

و تصوف را مذمت فرموده اند. حضرت صادق می فرماید:

فَتَبّاً وَخَیْبَهً وَ تَعْساً لِمُنْتَحِلِی الْفَلْسَفَهِ! ؛(۱)

هلاک و ناکامی و بدبختی باد بر معتقدان به فلسفه!

امام حسن عسکری به ابوهاشم جعفری فرمود:

یَا أَبَاهَاشِمِ، سَیَأْتِی زَمَانٌ عَلَی النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ، وَقُلُوبُهُمْ مُظْلِمَهٌ مُنْکَدِرَهٌ ... عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ الله عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهُمْ یَمِیلُونَ إِلَی الْفَلْسَفِهِ وَالتَّصَوُّفِ.وَأَیْمُ الله إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحَرُّفِ، یُبالِغُونَ فِی حُبّ مُخالِفِینَا، وَیُضِلُّونَ شِیعَتَنا وَمَوَالِیَنَا.فَإِنْ نَالُوا مَنْصَباً لَمْ یَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَاءِ وَإِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا الله عَلَی الرِّیاءِ.أَلَا إِنَّهُمْ قُطَّاعُ طَرِیقِ الْمُؤْمِنینَ وَالدُّعَاهُ إِلَی نِحْلَهِ

۱- بحارالأنوار، ج۳، ص۷۵ (باب چهارم الخبر المشتهر بتوحید المفضل بن عمر از کتاب التوحید).

ص: ۱۲۶

الْمُلْحِدِينَ. فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ، فَلْيَحْذَرْهُمْ وَلْيَصُنْ دِينَهُ وَإِيمَانَهُ... ؛(۱)

ای اباهاشم، زود باشد بیاید زمانی که چهره های مردم به ظاهر خندان و خوشحال و دل هایشان ظلمانی و تاریک باشد... .

علمای آن ها بدترین خلق خدایند در روی زمین؛ به خاطر آن که به فلسفه و تصوف میل می کنند.

به خدا سوگند، آنان از حق برمی گردند و دین را تحریف می کنند و در دوستی مخالفان ما زیاده روی می کنند و شیعیان و دوستان ما را به گمراهی می کشند. اگر به مقامی برسند، از رشوه سیر نمی شوند؛ و اگر شکست بخورند، به ریا عبادت خدا کنند.

آگاه باش، به یقین، آن ها دزدان راه مؤمنان و داعیان طریق ملحدان

و کافران اند. هر کس آن ها را درک کند باید از آن ها دوری کند تا دین و ایمانش را حفظ کند.

محمد بن حسن بن ابی خطاب که از بزرگان اصحاب امام جواد و حضرت هادی و امام عسکری است می گوید:

در خدمت حضرت هادی، در مسجد پیغمبر بودم. گروهی از اصحاب آن حضرت اطرافش را گرفتند. در میان آن ها، ابوهاشم جعفری بود که مردی بلیغ و صاحب قدر و منزلت زیادی بود. پس از آن، گروهی از صوفی ها داخل مسجد شدند و در گوشه ای، حلقه زدند و شروع به گفتن «لَا إِلٰهَ إِلَّا الله» نمودند. آن حضرت فرمود:

به این گروه فریب کار اهمیت ندهید. این ها همدست و هم قَسَم شیاطین و خراب کنندگانِ ستون های دین اند. به خاطر آسایش جسم شان، خود را به زهد می زنند و به منظور شکار کردن مردمانی که در ضعف عقل

۱- حدیقه الشیعه، ص۵۹۲؛ ر.ک: مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۸۰، ح۲۵ [۱۳۳۰۸]؛ اثبات الهداه، ج۴، ص۲۰۴، ح۲۴۸.

ص: ۱۲۷

چون چهارپایان اند، شب زنده داری می کنند... . وِردهای آن ها رقص و کف زدن و ذکرهایشان آواز است.

پیروانشان نیستند مگر سفیهان و معتقدانشان نیستند مگر احمقان. کسی که به دیدن آن ها یا به زیارت قبورشان برود، گویا به زیارت شیطان و بت پرستان رفته است و کسی که یکی از آن ها را کمک کند، گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را کمک کرده است.

پس مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: هرچند شخصی که به زیارت آن ها می رود شیعی مذهب و معترف به حقوق شما باشد؟

حضرت به سوی او رو نمود مانند شخصی غضبناک و فرمود:

واگذار این کلام را! کسی که به حقوق ما و شیعه معترف باشد جایی قدم نمی گذارد که عاق ما شود. آیا نمی دانی این گروه که در مسجدند پست ترین گروه های صوفیه اند؟!

همه صوفی ها مخالفان مایند و طریقه آن ها غیر از طریق ماست. آن ها مجوس و نصارای این امت اند... .(۱)

در این هنگام، رنگ سیاح پیاده سرخ شد و در حالی که از شدت غضب دست به ریش انبوه خود می کشید و گاهی شاربش را به دندان می جوید، گفت: آقای صباحی! این ها افترا و دروغ است و در هیچ کتابی از قول امام این طور نقل نشده است!

۱- حدیقه الشیعه، ص۶۰۲ و دیگران نیز ذکر نموده اند و در کتاب التفتیش، ص۱۲ این روایت را از محدث قمی در سفینه البحار، ج۳، ص۱۴۶ (مادّه: صوف) و سید مرتضی در تبصره، و مقدس اردبیلی و علامه خوئی (منهاج البراعه)، ج۱۴، ص۱۷ و کتاب روضات الجنات و کتاب دلائل الربوبیه، ص۲۳۹ ۲۴۰ و دیگر از بزرگان علماء نقل فرموده اند: الإثنی عشریه، ص۲۸ و الهدایا لشیعه ائمه الهدی، ج۱، ص۹۸ و ۱۱۰ و ۱۲۱ و ۱۶۰ و الأنوار النعمانیه، ج۲، ص۲۹۴ ۲۹۵ (فی بیان احوال الصوفیه و النواصب) و اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص۱۲۹.

ص: ۱۲۸

صباحی، در حالی که رنگ رخساره اش برافروخته بود، گفت: حضرت آقا! بنده نام جناب عالی را نمی دانم تا به اسم خودتان با حضرت عالی سخن بگویم.

سیاح پیاده غضبناک گفت: مرا محرم اسرار و قطب الاقطاب و پیر طریقت، به جهت شدت اتصال به معشوق و سوز و گداز من در راه او، محروق نام نهاده است.

صباحی: پس اسم فعلی جناب عالی محروق است.

حاجی صمدآقا: حضرت آقا، پس اسم اصلی شما چه بوده است؟

صدای خنده بلند شد، ولی صباحی به سخن ادامه داد و مجلس را دوباره در دست گرفت و گفت:

جناب آقای محروق، شما گفته مرا تکذیب نمودید و نسبت افترا به من زدید. لیکن اگر شما اندکی از کتاب های دینی و سخنان پیشوایان دین را که در رد بر این گروه

و طایفه نوشته و بیان شده است مطالعه می کردید، به نام محروق ملقب نمی شدید و خود را واصل به مبدأ نمی پنداشتید. این مطالب حتی در کتاب های فارسی علمای شریعت احمدی وجود دارد.

شما اگر عین الحیاه و حدیقه الشیعه را به اجمال بررسی کنید، خواهید دید بزرگان دین و ائمه معصومین این طایفه را چگونه به جامعه معرفی کرده اند. کتاب های روایی هم که به زبان عربی نگاشته شده است، در این زمینه، مطالب زیادی دارند.

سیاح پیاده: بنده عربی هم خوانده ام و علوم سطح را مقداری دیده ام؛ ولی خداوند مرا به محضرِ پیر هدایت نمود و در این طریقه وارد شدم.

کربلایی جعفر که گوشه ای ایستاده و به درخت بیدی تکیه داده بود و به این منظره و مباحثه توجه داشت و گاه گاهی زیرچشمی گیسو و شارب بلند سیاح پیاده را نگاه می کرد، تا اسم حدیقه الشیعه و عین الحیاه را شنید، گفت: آقای صباحی، حدیقه الشیعه

و عین الحیاه خوب کتابی است؟

صباحی: بلی، برای تمام فارسی زبانان لازم است این دو کتاب را داشته باشند.

کربلایی جعفر: از قضا، از مرحوم پدرم حاجی محمد صادق چند جلد کتاب برای من

ص: ۱۲۹

به ارث مانده که این دو کتاب هم جزء آن هاست.

صباحی: کربلایی جعفر، ممکن است زود برایم این کتاب را بیاوری تا برای آقای محروق بخوانم که لذّت ببرد؟

کربلایی جعفر: بلی آقا، دم دست است. سپس دوید و بعد از اندکی، دو جلد کتاب تیماجی که جلدهایش پاره شده بود، میان مجلس، روی زمین نهاد. صباحی حدیقه الشیعه را برداشت و باز نمود و مقداری ورق زد و گفت: آقایان، اجازه می دهید؟

دکتر حسین خان و دیگران: بفرمایید؛ خواهش می کنم.

صباحی دو حدیث پیش خوانده از امام هادی و عسکری را خواند و گفت: خیلی خوشوقتم که این دو حدیث شریف را در این کتاب فارسی پیدا کردم.

سپس گفت: از حضرت رضا نقل شده است و انگشتش را روی خط نهاده به سیاح پیاده نشان داد و گفت: آقای محروق، صحیح است؟ حضرت رضا در این روایت فرموده است:

کسی که صوفیه را یاد کند و به زبان و قلب انکارشان ننماید (یعنی زشت و منکر نداند)، از ما نیست؛ و کسی که آنان را انکار کند (یعنی بد بداند) چون کسی است که همراه رسول خدا با کفار جهاد کرده است.(۱)

صباحی: چه می فرمایید، جناب آقای محروق، درباره این حدیث؟

سیاح پیاده، در حالی که رنگ چهره اش متغیر شده بود، چیزی نگفت و به کتاب خیره شده بود.

۱- حدیقه الشیعه، ص۵۶۲ و این حدیث را در روضات الجنات ، ص۲۳۲ نیز نقل نموده است و در کتاب التفتیش، ص۸ این خبر را از مرحوم محدث قمی در سفینه البحار، ج۳، ص۱۴۴ (مادّه: صوف) و شیخ حر عاملی در کتاب الإثنی عشریه، ص۳۲ و علامه خوئی در شرح نهج البلاغه، ج۱۳، ص۳۴۰ و مقدس اردبیلی و سید جزائری در الأنوار النعمانیه، ج۲، ص۲۹۳ و دیگران از علماء اعلام به سند صحیح از بزنطی و ابن بزیع نقل نموده اند.

ص: ۱۳۰

صباحی، حضرت رضا فرمود: مردی خدمت امام صادق عرض کرد: در این زمان، طایفه ای به نام صوفیه پیدا شده اند؛ درباره آنان، چه می فرمایی؟ حضرت فرمود:

آنان دشمنان مایند. کسی که به آن ها میل کند از آنان محسوب می شود و با آن ها محشور خواهد شد. زود باشد که گروهی مدعی دوستی ما باشند؛ حال آن که به آن ها تمایل داشته و خود را شبیه آن ها سازند و به لقب آن ها ملقب کنند و گفته های آن ها را توجیه کنند (یعنی وقتی کسی آن ها را رد کند به جهت کلماتی که دلالت بر کفر آن ها دارد، از آن طایفه پشتیبانی نموده و گویند: این معنی مراد آنان نیست).

آگاه باشید، هر کس به سوی آنان میل کند از ما نیست و ما از او بیزاریم؛ و کسی که آن ها را انکار و رد کند مانند کسی است که همراه پیامبر با کفّار جهاد کرده است(۱).

سیاح پیاده، همان طور که سر به زیر انداخته بود، قطره های اشکش بر روی ریش سیاه و سفیدش جاری می شد.

صباحی کتاب را کنار نهاد و گفت: جناب آقای محروق، هنوز بعد از این همه گفت و گو، وقت آن نرسیده که به نورانیت سخنان آل محمد، از طریقه صوفیان

و کسانی که با راه انبیا مخالفت دارند دست برداشته به دامان عنایت آل محمد چنگ بزنید و مرشد و راهنمای خود را امام عصر قرار دهید؟!

سیاح پیاده همچنان سر به زیر افکنده و اشک بر رخسارش جاری بود و دیگران هم منقلب شده بودند.

حاجی صمدآقا به حاجی خلیل آقا رو کرد و گفت: شما در این نزدیکی ها سلمانی

۱- حدیقه الشیعه، ص۵۶۲؛ التفتیش، ص۸؛ سفینه البحار، ج۳، ص۱۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۳۲۳، ح۱۵ [۱۴۲۰۵] (باب ۳۷ از ابواب الأمر و النهی و ما یناسبها).

ص: ۱۳۱

سراغ دارید که بیاید و کنار همین آب روان، موهای همه را اصلاح کند؟

کربلایی جعفر: بلی آقا، استاد حسین سلمانی خوبی است.

حاجی خلیل: ببین اگر شهر نرفته، بیاید.

کربلایی جعفر دوید و بعد از نیم ساعت، مردی قد بلند را که حدود چهل سال داشت، با کیف سیاهی در دست، به همراه آورد.

حاجی آقا، سلام علیکم.

حاجی خلیل آقا: سلام علیکم؛ استاد حسین، بفرمایید.

کربلایی جعفر چایی برای استاد حسین ریخت و استاد، بعد از صرف چای، گفت: حاجی آقا، فرمایش داشتید؟

حاجی خلیل آقا: بلی، آقایان می خواهند موهایشان را اصلاح کنند.

دکتر حسین خان: حاجی صمدآقا، می خواهی چه کار کنی؟

حاجی صمدآقا: آقای دکتر، می خواهم سرم را بتراشم.

دکتر حسین خان: پس صبر کن. سپس شیشه الکلی که در کیف دستی اش نهاده بود درآورد و با مقداری پنبه به استاد حسین داد و گفت: این پنبه را به الکل بزنید و تیغ خود را خوب تمیز کنید. بعد، سر آقا را بتراشید.

حاجی صمدآقا: بلی، بعد از تمیز شدن، تیغ را میان این آب روان فرو برید تا پاک شود.

صدای خنده بلند شد.

استاد حسین پارچه سفید تمیزی به گردن حاجی صمدآقا بست و تیغ را به دستور دکتر تمیز نمود و میان جوی آب فرو برد و شروع به تراشیدن سر حاجی صمدآقا کرد.

حاجی صمدآقا: آقا صباحی، خواهش می کنم بفرمایید. من گوش می دهم.

آقای صباحی: حال که شما گرفتار تیغ هستید، ما هم میوه می خوریم.

صدای خنده بلند شد و همه مشغول خوردن میوه شدند.

سیاح پیاده چپقی کشید، ولی بدون چرس؛ سپس گفت: بعد از حاجی صمدآقا، نوبت من است.

ص: ۱۳۲

استاد حسین: بفرمایید؛ تمام شد.

محروق: می خواهم سرم را بتراشی، اما خیلی می ترسم؛ چون موی سرم زیاد شده است.

استاد حسین: اول باید سر شما را ماشین کنم، بعد بتراشم که اذیت نشوید.

حاجی صمدآقا: بلی، لیکن، آقای محروق را خشک خشک بتراشید که اذیت نشوند.

صدای خنده حضار بلند شد.

محروق: شما که مرا از راه خود برگرداندید، دیگر اذیتم نکنید.

هژبر: آقای محروق، به همین زودی از میدان در رفتید و از راه برگشتید؟!

محروق: آقای هژبر، نمی دانم شما این سخن را از باب مزاح فرمودید یا از باب جِد؛ ولیکن وجدان و شرافت انسان اجازه نمی دهد که حق را پس از دریافتن آن، انکار کند

و در مقابل آن با نادانی و بی حیایی بایستد. در این چند ساعتی که در محضر آقایان بودم، به ویژه مدتی که آقای صباحی از فرموده ها و بیانات بزرگان دین و ائمه معصومین بر ایمان خواند، به حق مستبصر شدم.

حال، فکر می کنم دیگر کمال بی حیایی است که با شیادان و راهزنان دین موافقت نشان دهم و به راه آن ها، که بیراهه ضلالت و گمراهی است، بروم و از راه مستقیم

و طریق انبیا چشم پوشم و منحرف بمانم.

صباحی، در این هنگام، جلو رفته پیشانی محروق را بوسید و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد و از انوار عظمت و جلالت حبیبش و اهل بیت حبیبش دلت را نورانی سازد!

حاجی خلیل آقا: برادرم آقای محروق، مرا خوشحال کردی و دلم را از غم و اندوه رهایی بخشیدی. از آن شبی که زیر درخت نزدیک اذان صبح شما را دیدم، در فکر بودم که چگونه می شود شما از این ناراحتی خلاص شوید. بحمد الله، به آرزویم رسیدم.

دکتر حسین خان: ما سعادت ایشان را طالب بودیم و چون برادر ایمانی ما هستند، وظیفه اسلامی ما بود که ایشان را تا حد ممکن از چنگال دیوهای عالم بشریت برهانیم.

استاد حسین: آقا، محاسن و صورت شما را چگونه اصلاح کنم؟

محروق: شاربم را بزن و صورتم را قدری با قیچی کوتاه کن. من در مدت عمرم تیغ به صورتم نینداخته ام.

ص: ۱۳۳

دکتر حسین خان: پس معلوم می شود آقای محروق، پیش از آن که در این طریقه وارد شوند، از مقدسین و متدینین بوده اند.

محروق: بلی، اگر به خواست خداونـد به درک خدمت آقایان موفق شدم و مقتضـی شد، علت و سـبب وارد شدن در این مسـلک را بیان خواهم کرد.

حاجی خلیل آقا: آقای محروق، بفرمایید ببینم بعد از اصلاح سرتان چه بر سر خواهید گذاشت تا فراهم کنم؟

حاجی صمدآقا: کلاه بر سرشان بگذارید!

صدای خنده حضار بلند شد.

محروق: آقای حاجی صمد، تا حال کسی نتوانسته کلاه بر سرم بگذارد.

حاجی صمدآقا: مگر پیر طریقت، آن هم زیر خرقه!

دوباره حاضران از خنده نتوانستند خودداری کنند.

محروق: راستی وضع و عمـل و رفتـار و نمـایش هـای این دسـته طوری بود که مرا منحرف کرد. بعـد، به حاجی خلیل آقا رو کرد و گفت: من در شهرِ خودم تجارت داشتم

و در آنجا شال کرم رنگ با عرقچین به سر می بستم و پالتوی متوسطی تا سر زانوهایم می پوشیدم؛ ولی حالا اینجا، تا به شهر برویم، به همان حالت خود هستم. شهر که رسیدیم، احتیاجات خود را خریداری می کنم.

حاجی خلیل آقا: آقای محروق، برادر، تعارفی با هم نداریم. من برای خود از شـهر پالتوی سـفید نازکی آورده ام که اگر پالتویی که در تن دارم کثیف شـد، آن را بپوشم. همین طور، شـال و عرقچین هم اضـافه دارم؛ از آن هـا اسـتفاده کنیـد تا به شـهر برگردیم. بعد صـدا زد: کربلایی جعفر، از چمـدان من که کنـار اتاق گذاشـته ام، شال و عرق چینم را بیاور. بگو شام را هم برای سـر شب حاضـر کنند؛ شاید آقایان بخواهند زودتر استراحت کنند.

کربلایی جعفر به سرعت خود را به اتاق عمارت رسانـد و چیزی نگـذشت که شال کرمی به طول دو متر با عرقچین ترمه زیبایی در میان بقچه و سینی حاضر نمود.

ص: ۱۳۴

محروق از جای برخاست و کنار جوی آب رفت و پس از شست و شوی سر و صورت و خشک نمودن آن عرقچین را بر سر گذاشت و شال ظریف زیبایی به سر بست.

آقایان هر کدام به نوبه خود تبریک گفته اظهار سرور نمودند.

حاجی خلیل آقا: چون نزدیک غروب است، در صورتی که آقایان مایل به اصلاح باشند، به فردا موکول فرمایند.

حضار: خیر، ما تازه اصلاح کرده ایم و نیازی به آن نیست.

چایی ریخته شد و آقایان بعد از آشامیدن آن، آماده رفتن به اتاق شدند.

صباحی هم برای تجدید وضو به کنار جوی نشسته مشغول وضو گرفتن شد.

تطبیق و تأویل در مطالب فلاسفه و عرفا

بعد از نماز، آقای صباحی گفت: چندی قبل، در کتاب بحارالانوار، باب «صفات علما» را مطالعه می کردم. برخوردم به خطبه ای شریف از مولاـ امیرالمؤمنین که صفات عالِم حقیقی و عالِم بد را بیان فرموده است که به نظر من منطبق بر حکما و عرفا و اهل تصوف است. اگر اجازه می دهید، بخوانم.

همه آقایان گفتند: اختیار دارید؛ بفرمایید.

صباحی شروع به خواندن خطبه نمود تا این که رسید به این قسمت از خطبه که حضرت می فرماید:

وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّیٰ عَالِماً وَلَیْسَ بِهِ. فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَأَضَالِیلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاکاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلِ زُورٍ.قَدْ حَمَلَ الْکِتَابَ عَلَی آرَائِهِ (رَأْیِهِ) وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَی أَهْوائِهِ، یُؤَمِّنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَیُهَوِّنُ کَبِیرَ الْجَرَائِمِ. یَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِیهَا وَقَعَ. وَیَقُولُ: أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ، وَبَیْنَهَا اضْطَجَعَ.فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَیْوانٍ.لَایَعْرِفُ بَابَ الهُدیٰ فَیَتَّبِعَهُ وَلَا بَابَ الْعَمیٰ فَیَصُدَّ عَنْهُ.فَذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاءِ.فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ وَأَنَّیٰ تُؤفَکُونَ؟! وَالأَعْلَامُ

ص: ۱۳۵

قائِمَهٌ وَالآیَاتُ وَاضِحَهٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَهٌ... ؛(۱)

بنده دیگری هست که خود را عالم و دانشمند نامیده؛ در حالی که عالم نیست. نادانسته هایی را از نادانان و مطالبی گمراه کننده را از گمراهان فرا گرفته و دام ها برای فریب دادن مردم گسترده؛ قرآن را به رأی و فکر خود تطبیق می دهد و حق را بر طبق هوس های دلش بر می گرداند. مردم را از گناهان بزرگ تأمین می دهد و جرائم بزرگ را در نظرها سبک جلوه می دهد.

می گوید که در شبهه ها توقف می کنم، حال آن که در آن ها غوطه ور است؛ و می گوید که از بدعت ها دوری می کنم، حال آن که در میان آن ها غَلْط می زند. در ظاهر، به صورتِ انسان است؛ ولی در باطن، حیوانی بیش نیست. راه هدایت را نمی شناسد تا از آن پیروی کند

و باب گمراهی را نمی داند تا از آن دست بردارد. او مرده بین زندگان است. پس کجا می رود و رو به کدام طرف می رود؟! حال آن که پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار و چراغ هایش منصوب است.

حاجی صمدآقا: آقای صباحی، این خطبه چگونه بر آن ها تطبیق می کند؟

صباحی: فلاسفه عرفان مسلک و عرفا مطالب فلسفی و عرفانی را از یونانیان پیش از مسیح گرفته اند و خداوند را مصداق وجود مطلق می دانند و مخلوق را وجود مقید و محدود؛ و به سنخیت بین خالق و مخلوق قائل شده مخلوق را پرتو هستی مطلق می دانند. آنان تمام موجودات را اطوار و شئون وجود مطلق می شمارند و علم ذات مقدس را علت ممکنات می پندارند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص۱۴۶؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۵۷، ح۳۶ (باب ۱۱ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۳۶

این گمراهی ها و نادانی ها را از فلاسفه قبل از اسلام که در حقیقت به علوم الهی

و معارف ربانی جاهل انـد گرفته اند و برای گول زدن مردم، آیات قرآن و روایات را بر این مطالب تطبیق می کنند؛ حال آن که در واقع هیچ عقیده ای به قرآن و اهل بیت ندارند و به کلمات یونانیان بیشتر اهمیت می دهند تا به قرآن و روایات!

ایشان، برای آن که این سـخنان را با قرآن مطابق کننـد، دست به دامن آیات متشابه می شونـد و محکمات را به واسـطه آن ها تأویل می کنند و در تفسیر آن ها، هیچ از اهل بیت پیروی نمی کنند.

در تمام استدلال های خود، اول به برهان ساخته شده از افکار و آرا و قیاس های بشری تمسک جسته، سپس جمله متشابهی از آیات و روایات می آورند و آن را بر طبق برهان ساخته ذهن بشر تأویل می کنند.

مثلاـ ملاصـدرای شـیرازی، چون وجـود حق تعـالی را عین وجود جمیع موجودات می دانـد، به آیه لَا یُغَادِرُ صَـغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا(۱) تمسک جسته است؛(۲) در حالی که این آیه کریمه مربوط به اعمال و افعال بنـدگان است که خداونـد متعال همه آن ها را احصا نموده و در نامه اعمال شان ضبط می کند و در روز قیامت، مطابق با آن، مجازاتشان می کند.(۳)

نیز، همو ماهیات امکانیه را امور عـدمی پنداشـته و می گویـد: حقایق ممکنات بر عـدمیت خود از ازل تا ابـد باقی است. سـپس برای تأیید گفته اش به آیه شـریفه کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ(۴) اسـتناد و از غزالی ناصبی نقل می کند که در تفسـیر آیه شریفه گفته است:

عارفان کسانی اند که به عیان مشاهده می کنند هیچ موجودی غیر از ذات

۱- الکهف (۱۸)، آیه ۴۹: هیچ گونه گناه کوچک و بزرگ ما را فرو گذار ننموده، و همه را شماره کرده است.

۲- اسرارالآیات، ص۲۷.

۳- همچنان که امام به آن اشاره فرموده است. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۳۵۴، ح۳۴ و ۳۵؛ تفسیر جامع،

۴- القصص (۲۸)، آیه ۸۸.

ص: ۱۳۷

مقدس حق وجود ندارد و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ یعنی تمام اشیا از ازل نبوده و تا ابد هم موجود نخواهد شد.(۱)

سپس، مفاد تفسیر او را اثبات نموده و در تفسیر آیه اصلاً به روایات اهل بیت رجوع نکرده؛ بلکه از معنای لغوی الفاظ آن و آیات دیگر در این مورد نیز غفلت کرده و سراغ معنای لغوی لفظ «هلاک» نرفته تا ببیند هلاک چه معنایی دارد.

با توجه به آیات قرآن، می شود گفت که هلاک چند معنا دارد:

۱ هلاک در مقابل نجات؛ چنان که از آیه شریفه لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ(۲) استفاده می شود. شمردن مُهلکات در مقابل مُنجیات شاهد این است.

۲ هلاک به معنای مفقود شدن؛ چنان که در آیه هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه(۳) به این معناست.

۳ هلاک به معنای فساد؛ چنان که از آیه وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ(۴) استفاده می شود.

۴ هلاک به معنای مرگ؛ چنان که در آیه إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ(۵) و آیه وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ(۶) و آیه وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَازِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ(۷) به این معناست.

۱- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۳۴۲ (فصل ۳۰)؛ احیاء علوم الدین، ج۱۲، ص۷۴.

۲- الانفال (۸)، آیه ۴۲: تا هر کس هلاک شدنی است، پس از اتمام حجت هلاک شود و هر که حیات ابدی و جاوید را می خواهد به آن برسد.

۳- الحاقه (۶۹)، آیه ۲۹: همه قدرت شوکتم نابود گردید.

۴- البقره (۲)، آیه ۲۰۵: و فاسد کند حامِل را و نسل را قطع کند.

۵- النساء (۴)، آیه ۱۷۶: هرگاه کسی بمیرد.

۶- الجاثیه (۴۵)، آیه ۲۴: وجز طبیعت ما را نمی میراند.

۷- مؤمن (۴۰)، آیه ۳۴: پیش از این نیز، یوسف با معجزات و دلایل به سوی شما آمد. و شما پیوسته در شک باقی بودید تا آن که او از دنیا رفت.

ص: ۱۳۸

از روایاتی که در تفسیر آیه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وارد شـده، اسـتفاده می شود که مراد از «هالك» در این آیه همان معنای اول است. امام صادق فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الطَّرِيقَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ ؛(۱)

هیچ کس نجات پیدا نمی کند مگر کسی که در طریق شما باشد.

در روایت دیگر هم فرمود:

مگر کسی که در طریق حق باشد.(۲)

امام باقر می فرماید:

همه چیز هالک است مگر دین خدا. پس وجه آن راهی است که با آن به خدا رسیده می شود. (۳)

به حسب این روایات، «وجه الله» راه و طریقی است که به سبب آن به خدا می رسند.(۴)

امام رضا می فرماید:

... وجه الله پیـامبران و رسولاـن و حجت هـای الهی انـد که به سـبب آنـان، مردم به خـدا و معرفت ذات مقـدس و دین حق الهی می رسند.

از این جهت است که ائمه در روایات زیادی فرمودند:

ما هستیم وجه الله.(۵)

یعنی ایشان طریق مستقیم اند که به سبب آنان، مردم به خدا می رسند. از این رو، صراط مستقیم در سوره حمد(۶) و صراط سوىّ در سوره طه، آیه ۱۳۵ به آن وجودهای

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص۱۰۴، ح۷.
۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱۴، ص۲۹۵، ح۷؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۰، ص۲۱۲.
۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱۴، ص۲۹۵، ح۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج۴، ص۱۴۶، ح ۱۳۱.
۴- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۲۳۶، ح۴ [۱۰۳۲۲].
۵- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱۳، ص۳۸۶، ح۴ [۵۹۳۰].
۶- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۱۰۷، ح۳ ۴ [۲۷۰] و ج۴، ص۸۴۵ ح۲ [۹۵۶۵].

ص: ۱۳۹

مقدس تأویل شده است(۱) ؛ زیرا که آن ها وسیله هدایت و معرفت اند و خود فرموده اند:

بِنَا عُبِدَ الله، وَبِنَا عُرِفَ الله، وَبِنَا وُحِّدَ الله(۲) ؛ وَلَوْلَانَا مَا عُرِفَ الله ؛(۳)

الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوابُ الله عَزَّوَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَیٰ مِنْهَا.(۴)

نیز، ممکن است «هالک» در آیه شریفه به معنای فنا و زوال خلق باشد؛ نظیر آیه:

كُلُّ مَنْ عَلَيْها فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ؛(۵)

یعنی همه آنان که بر روی زمین اند فانی و هلاک می شوند و وجه پروردگارت باقی می ماند (که همانا پیامبر و امامان به حق باشند).

ظاهر این آیه شریفه آن است که همه افراد انسان می میرند؛ ولی ظاهر آیه اول هلاک همه اشیاست که ممکن است اشاره به فنا و زوال همه مخلوقات پیش از قیامت باشد.

حال که در آیه کریمه هر دو معنا محتمل است، پس حمل به یک معنا صحیح نیست مگر با دلیل؛ و دیدیم که روایات معنای اول را معین کرد.

پس معنایی که غزالی ناصبی برای آیه مطرح کرده است برخلاف روایات وارد در مورد خود آیه است؛ بلکه بر خلاف محکمات و ضروریات دین است.

ولی اگر ما بدون دلیل خواستیم احتمال دوم را در آیه شریفه تقویت کنیم، باید بگوییم: مراد فنا و زوال خلق قبل از قیامت است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید:

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۷۹۱، ح۸ [۷۰۹۰].

۲- الکافی، ج۱، ص۱۴۵، ح۱۰ (باب النوادر از کتاب التوحید): به وسیله ما خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدا را یگانه شناختند.

۳- بحارالأنوار، ج۲۵، ص۵، ح۷ (باب اول از ابواب خلقهم و طینتهم... از کتاب الإمامه): اگر ما نمی بودیم خدا شناخته نمی شد.

۴- الکافی، ج۱، ص۱۹۳، ح۲ (باب: أَنَّ الائمه خلفاء الله عزوجل...)؛ بحارالأنوار، ج۲۵، ص۵، ح۷ (باب اول از ابواب خلقهم و... از کتاب الإمامه): اوصیاء پیغمبر درهای توجه به سوی خدای عزوجل می باشند.

۵- الرحمن (۵۵)، آیات ۲۶ ۲۷.

ص: ۱۴۰

وَإِنْ مِنْ قَرْيَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَهِ ؛(۱)

هیچ شهری نیست مگر این که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاک می رسانیم.

امام باقر و امام صادق فرمودند:

مراد از فنا مرگ و غیر آن است؛ کسی که بمیرد هلاک شده است.(۲)

امیرالمؤمنین می فرماید:

هُوَ الْمُفْنِی لَها بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّی یَصِیرَ مَوْجُودُهَا کَمَفْقُودِها.وَلَیسَ فَناءُ الدُّنْیا بَعْدَ إِبْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا... وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ یَعُودُ بَعْدَ فَناءِ الدُّنْیا وَحْدَهُ، لَا شَیْءَ مَعَهَ کَما کَانَ قَبْلَ إِبْتِدَائِهَا کَذلِکَ یَکُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَکَانٍ وَلَا حِینٍ وَلَا زَمَانٍ، عُدِمَتْ عِنْدَ ذلِکَ الآجَالُ وَالأَوْقَاتُ، وَزَالَتِ السِّنُونَ وَالسَّاعَاتُ فَلَا شَیْءَ إِلَّا الله الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... ثُمَّ یُعِیدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَیْرِ حَاجَهٍ مِنْهُ إِلَیْهَا... ؛(۳)

خداوند فانی کننده موجودات بعد از موجود شدن آن هاست، آن چنان که موجودش همچون غیر موجودش گردد؛ و فنای جهان پس از وجودش شگفت آورتر از ایجاد و اختراع آن نیست... تنها خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان باقی خواهد ماند و هیچ چیز دیگر با او نخواهد بود.

چنان که پیش از آفرینش جهان بود، بعد از فنای آن نیز خواهد بود؛ بدون این که وقت و مکان و لحظه و زمانی بوده باشد. در این هنگام،

۱- الإسراء (۱۷)، آیه ۵۸.

۲- ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص ۵۴۱، ح ۶ [۶۴۰۷].

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص۳۶۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص۲۰۳.

ص: ۱۴۱

اوقات و سرآمدها و سا ل ها و ساعت ها از بین می رونـد؛ پس چیزی جز خـدای یگانه و قهار وجود نخواهد داشت... پس همه آن ها را بار دیگر، بدون این که نیازی به آن ها داشته باشد، باز می گرداند... .

امام جوادعليه السلام در مکتوبش به علی بن مهزیار، درباره خداوند متعال این گونه نوشت:

یَا ذَا الَّذِی کَانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ، ثُمَّ یَبْقیٰ وَیَفْنیٰ کُلُّ شَیْءٍ... ؛(۱)

ای کسی که پیش از هر چیزی بود، سپس هر چیزی را آفرید، سپس باقی می ماند و هر چیز دیگر فانی می شود.

امام صادقعليه السلام در جواب سوال آن زندیق که پرسید آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی می شود یا باقی می ماند، فرمود:

روح [بعـد از خروج از بـدن] تا وقتی که در صور دمیده می شود، باقی است. در این هنگام، همه اشـیا باطل می شود؛ پس نه حسـی خواهد بود و نه محسوسی. سپس اعاده می کند اشیا را... .(۲)

دقت داشـته باشید که فرمایش معصومعليه السلام که فرمود: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقـاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»(۳) با این مطلب که عرض شـد منافاتی نـدارد؛ زیرا شاید مراد از این کلام آن است که شما خلق شدید برای بقا، که عالم آخرت است، نه برای دنیا که فانی است.

پس همه این روایات و احادیث دیگری که از نقل آن ها خودداری شد تفسیر غزالی را رد می نماید.

با این توضیح، روشن شـد که فلاسـفه چگونه قرآن را به رأی خود تفسیر کرده اند و می کنند و حق را مطابق رأی و نظر خود قرار می دهند.

۱- التوحید، ص۴۷، ح ۱۱ (باب دوم).

۲- الاحتجاج، ج۲، ص ۳۵۰.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، ص۲۷۲.

ص: ۱۴۲

نیز، معلوم شـد که علوم آنـان در حقیقت اباطیلی بیش نیست که گناهـان بزرگ را در نظر انسـان سـبک می کنـد و ایمنی شـگفت آوری برای عاصیان به وجود می آورد؛ چون تمام افعال را مخلوق خدا می دانند.

بر همین اساس، عذاب کردن گناهکاران امری قبیح شمرده می شود؛ لذا محیی الدین آن را تأویل کرده می گوید:

اهل عذاب در آتش لذت می برند.(۱)

نیز، ابویزید بسطامی می گوید:

اگر بین اهل بهشت و اهل آتش فرق بگذاری، از متوکلین خارج گشته ای.(۲)

ولی خدای متعال در قرآن می فرماید:

لَایَسْتَوِی أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الجَنَّهِ ؛(۳)

اهل بهشت و دوزخ مساوی نیستند.

نیز، می فرماید:

وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ * وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ؛(۴)

کور و بینا مساوی نیستند. تاریکی ها با نور و سایه با گرما هم مساوی نیست.

ملاصدرا در تفسیرش می گوید:

آخرت به زوال تعینات، یعنی برطرف شـدن حـدود و قیود وجودی، حاصل می شود؛ پس وجود مطلق می گردد، ماننـد واصل شدن قطره به دریا که دریا می شود.(۵)

۱- تحفه الأخیار، ص۳۱۷ ۳۱۸.

۲- مصباح الهدایه، ص۳۹۸.

۳- الحشر (۵۹)، آیه ۲۰.

۴- فاطر (۳۵)، آیات ۱۹ ۲۱.

۵- تفسیر سوره واقعه، ص۱۵.

ص: ۱۴۳

ملای رومی و شاه نعمت الله ولی، هم کلمه استرجاع ﴿إِنَّا لِله وَإِنَّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ(۱)﴾ را به همین صورت معنا می کنند.(۲)

همین نوع تأویل در مورد آیه ﴿إِنَّ إِلَی رَبِّکَ الرُّجْعی(۳)﴾ و آیه ﴿إِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهی(۴)﴾ صورت گرفته است (۵)؛ با آن که آیه اول راجع به حشر خلایق است در محکمه عدل الهی و این که نیکوکاران به بهشت می رونـد و بازگشت بدکاران به جهنّم خواهد بود(۶)، چنان که در جای دیگر می فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ﴾؛(۷)

بازگشت و رجوع بدکاران به جحیم (جهنم) است.

نیز، نسبت به حشر کل می فرماید:

﴿إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمَنِ عَبْداً * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً * وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَرْداً﴾؛(۸)

نیست کسی از اهل آسمان ها و زمین مگر آن که باحالت بندگی

و ذلّت محشور می شود. چون تمام آن ها را احصا فرموده، احدی فروگذار نمی شود و همه تنها و بی کس خواهند آمد.

اما آیه دوم ﴿إِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهی﴾ راجع به وجوب سکوت مردم است که در ذات

۱- البقره (۲)، آیه ۱۵۶.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص۱۰۲؛ طرائق الحقائق، ج۳، ص۴۴.

۳- العلق (۹۶)، آیه ۸.

۴- النجم (۵۳)، آیه ۴۲.

۵- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۷۲؛ مفاتیح الغیب، ص۴۳۸ و الحکمه المتعالیه، ج۷، ص۱۰۴؛ مفاتیح الغیب، ص۴۴۶.

۶- تفسیر شریف لاهیجی، ج۸، ص۳۹۵ ؛ تفسیر جامع، ج۷، ص ۴۵۰.

۷- الصافات (۳۷)، آیه ۶۸ .

۸- مریم (۱۹) آیات ۹۳ ۹۵.

مقدس حق و صفات و افعال او به رأی و فکر و عقل و فهم و شعور خودشان سخن نگویند؛ چون علم و عقل و فهم و شعور خلایق به ذات قدوس او راه ندارد. بیان صریح روایات در تفسیر آیه هم بر این مطلب دلالت دارد.(۱)

تمسک این گروه به آیات متشابه و تأویل و توجیه و تطبیق آن ها بر آرا و نظریات خود مانند تمسک مخالفان شیعه به ظواهر قرآن است که رئیس و مؤسس آن ها گفت «حسبنا کتاب الله»(۲) ؛ و به بیان امیرالمؤمنین اعتنا نکرد.

همین گونه است استدلال قائلین به تجسم، یعنی کسانی که خدا را جسم می دانند، به آیه «وَجَاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً(۳)» ؛ در صورتی که امام هشتم می فرماید: مراد «وَجَاءَ أَمرُ رَبّکَ» است.(۴)

همین طور است استدلال کسانی که به پاک و حلال بودن طعام و غذاهای یهود

و نصارا برای مسلمانان قائل اند هرچند، گوشت و روغن باشد(۵) به ظاهر آیه شریفه

«وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ(۶)» ؛ با آن که در روایات زیادی که در کتاب های معتبر نقل شده، آمده که مراد از «طعام» در این آیه شریفه حبوبات است مانند برنج

و گندم و نخود و ماش و عدس و غیر آن ها.(۷)

از این دسته است، استدلال عده ای از مخالفان شیعه به آیه شریفه:

«وَأُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنَکُمْ» ؛(۸)

حرام است بر شما مادرانتان که به شما شیر می دهند.

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۲۰۶، ح۱ [۱۰۲۳۵].

۲- الأمالی (للمفید)، ص۳۶، ح ۳ (مجلس پنجم).

۳- الفجر (۸۹)، آیه ۲۲.

۴- . البرهان فی تفسیر القرآن، ج۸ ص۲۸۲، ح۱۲.

۵- . ر.ک: مواهب علیه، ص۲۲۹؛ خلاصه المنهج، ج۱، ص ۳۷۲.

۶- المائده (۵)، آیه ۵.

۷- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۴۰۲، ح۱ به بعد.

۸- النساء (۴)، آیه ۲۳.

ص: ۱۴۵

با این آیه، استدلال نموده اند بر این که اگر زنی به بچه ای شیر داد، موجب حرمت نکاح می شود؛ چه شیر کم باشد و چه زیاد.(۱)

اما به حسب روایات اهل بیت، که عالمان علوم قرآن انـد، هر شیر دادنی موجب حرمت نکاح نمی شود؛ بلکه اندازه ای خاص از آن موجب حرمت می گردد.(۲)

سرانجام، به همین سیاق است استدلال شبستری به آیه شریفه: وَقَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ(۳) و به آیه کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ(۴) بر آن که عبادت از هر کسی به هر صورتی واقع شود عبادت ذاتی خواهد بود که تعین او عین هستی اوست.(۵) یعنی عبادت گوساله و بت و خورشید و ماه و غیر آن، همه عبادت حق است. او معنای «قضی» را تکوینی پنداشته و بر خدا افترا بسته است.(۶)

واضـح است که «قَضَی» در این آیه به معنای امر و حکم تشـریعی است، به ویژه با توجه به ذیل آیه که دارد: وَبِالْوَالِدَینِ إِحْسَاناً؛ یعنی: خـدا حکم فرمود که غیر از او کسـی را عبادت نکنیـد و به پدر و مادرتان احسان نمایید. در این مورد، روایتی هم از حضـرت امیرالمؤمنین نقل شده است.(۷)

۱- ر.ك: احكام القرآن (جصاص)، ج ۳، ص ۶۵.

۲- ر.ك: مجمع البيان، ج۳، ص۴۷؛ وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص۳۷۴ (باب دوم از ابواب ما يحرم بالرضاع).

۳- الإسراء (۱۷)، آيه ۲۳.

۴- البقره (۲)، آيه ۱۱۶.

۵- حق اليقين، ص۷.

۶- در کتـاب روضـات الجنات ، ص۳۳ از ابن عربی نقـل نمـوده: حق تعـالی، نصـاری را که تکفیرننموده به سـبب آن که اولوهیت عیسـی قائل شدند، بلکه به سـبب آن که خدا را منحصر در عیسی دانستند و خود را خاتم الأولیا دانسته و گفته که: ختم ولایت به او شـده و پیغمبران نزد او حاضـر شدنـد جهت تهنیت و مبـارك بـادی ختم ولاـیت. و نیز گفته که: جمیع انبیاء اقتباس علم می کننـد از مشـکوه خاتم انبیاء و جمیع اولیا اقتباس علم می کنند از مشکوه خاتم اولیا افضل است از سائر اولیا در ولایت. و نیز گفته: اهل آتش در دوزخ تنعم می کنند و به آتش راحت می یابند و لذت می برند... ، (مؤلف).

۷- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۵۱۶، ح۱ [۶۲۹۴].

ص: ۱۴۶

اما مراد از قنوت، در آیه دوم، خشوع و خضوع است و این آیه را نظیر آیه وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ(۱) دانسته اند.

بایـد دانست که اسـتدلال فلاسـفه و صوفیه بـدتر از اسـتدلال مخالفین به ظواهر آیات است؛ زیرا این گروه آیات متشابه را به معنایی حمل می کنند که هیچ ذهن سالمی هرگز آن معنا را از آن متشابه نمی فهمد، بلکه آیات و روایات زیادی برخلاف آن مشاهده می کنـد و عقل و فطرت بر فساد و بطلان آن گواهی می دهد. پس وای بر آنان که چگونه هم خود گمراه شدند، هم دیگران را گمراه می کنند و تیشه به ریشه اسـلام می زنند! چون این مطالب که جز شـبهات و ضلالت و ظلمات چیز دیگر نیست، در میان مردم رواج دهنـد و در پایتخت رهبر اعظم شـیعه رکن ارکان شـریعت و خورشـید آسـمان فقه و دیانت دست از این ضـلالت برندارند و حیاء از امام زمان نکنند و از برکت او زنده باشند و نان او را بخورند و تیشه به ریشه او بزنند.

در این هنگام، حاج خلیل آقا گفت: آقای صباحی، خسته شدید. اجازه می دهید یک دور چای خدمت شما و رفقا بگردانم؟

صباحی پاسخ داد: نیکی و پرسش؟! متشکرم. لطف بفرمایید.

یک سینی چای به مجلس آورده شد و بعد از صرف چای، برخی از آقایان مشغول سیگار کشیدن شدند. ناگاه، کربلایی جعفر وارد گردید و به حاج خلیل آقا گفت: ننه محمد تب کرده است.

حاج خلیل آقا: آقای دکتر، عیال کربلایی جعفر تب کرده است.

دکتر: اگر ممکن است او را بیـاورد، تا معاینه نمایم و اگر نمی توانـد، خودم می روم. کربلایی جعفر رفت و چیزی طول نکشـید که عیالش را آورد.

دکتر از جیب خود درجه سنجش تب را بیرون آورد و به کربلایی جعفر داد و گفت: زیر زبان بیمار بگذار. بعد از چند دقیقه، درجه تب را گرفت و گفت: باید یک لیتر عرق

۱- الإسراء (۱۷)، آیه ۴۴.

ص: ۱۴۷

بید و کاسنی بگیرید و هرگاه آب خواست، از آن بدهید که این دو عرق دوای قطع تب است. اگر هم بخواهید، می توانید یک سیر تخم خُرفه را بکوبید و به تدریج، عصاره اش را گرفته آب آن را به عیالتان بدهید که این هم در دفع تب مؤثر است. غذایش هم آش (شوربای) رقیق با سبزی اسفناج و گشنیز باشد.

کربلایی جعفر دست عیالش را گرفت و به طرف منزل خویش رفت. چیزی نگذشت که برگشت و گفت: آقای دکتر، اجازه می دهید؟

دکتر: بفرمایید.

کربلایی جعفر: چند روز است دانه هایی در بدن ما پیدا شده؛ نمی دانم سبب چیست؟

دکتر نبض او را گرفت و معاینه نمود و گفت: کربلایی جعفر، شما باید تصفیه خون بفرمایید. اینجا داروخانه دارد؟

حاج صمد آقا: آقای دکتر، خواهش می کنم برای اهل این ده، دواهای قدیمی تجویز بفرمایید که در دسترس ایشان باشد.

دکتر: به چشم! [سپس رو به کربلایی]: شما کاهو زیاد بخورید؛ کاهو خون را صاف می کند. همچنین، انار و عنّاب خیلی خوب است. خواص بسیاری در عناب هست: رنگ را صاف و قشنگ می نماید، سینه را اصلاح، اخلاط معده را پاک و خون را هم صاف می کند. زرشک نیز برای اصلاح خون خوب است.

آقای صباحی بعد از صرف چای گفت: با اجازه آقایان، مطلب را ادامه می دهم.

تفسیر به رأی

قرآن و عترت هر دو قرین هم هستند و هیچ گاه از هم جدا نمی شوند و تمسک به یکی بدون دیگری صحیح نیست. حالا با توجه به این نکته، عرض می کنم: پیامبر و امامان از تفسیر قرآن به رأی و فکر، بدون رجوع به تفسیر اهل بیت، به شدت منع کرده اند. وجود مقدس خاتم الانبیا، در روایت متواتری که عامه و خاصه در مورد آن اتفاق نظر دارند و مورد اجماع مسلمین است، فرمود:

ص: ۱۴۸

من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا وقتی که به آن دو (ثقلین) چنگ زنید، گمراه نخواهید شد. آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در حوض کوثر بر من وارد شوند.(۱)

بنابراین، کسی که بعضی از آیات متشابه را بچسبد و به رأی خودش آن ها را تأویل و توجیه نماید برخلاف دستور پیامبر و ائمه دین رفتار کرده، بلکه به پروردگار ایمان نیاورده است؛ زیرا خدای تعالی در حدیث قدسی، فرموده است:

مَا آمَنَ بِی مَنْ فَسَّرَ بِرَأْیِهِ کَلَامِی ؛(۲)

کسی که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است.

امیرالمؤمنین وقتی ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد، به او فرمود:

لَاتُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ، تَقُولُ وَیَقُولُونَ، وَلَکِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ یَجِدُوا عَنْهَا مَحِیصاً ؛(۳)

با خوارج، با آیات قرآن مباحثه نکن که قرآن تاب معانی مختلف

و امکان تفسیر گوناگون دارد؛ تو چیزی می گویی و آن ها چیز دیگر. لیکن، با سنت پیامبر با آن ها محاجه کن که در برابر آن، پاسخی نخواهند یافت.

امام باقر به قَتاده، فقیه اهل بصره، فرمود:

وای بر تو، ای قتاده! اگر قرآن را از جانب خود تفسیر کنی، هلاک شدی و دیگران را نیز هلاک ساختی؛ و اگر از قول مردم تفسیر کنی، باز هم خود و دیگران را هلاک ساختی... قرآن را فقط کسی که

۱- بحارالأنوار، ج۲، ص ۱۰۰، ح۵۹ (باب ۱۴ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۲- التوحید، ص۶۸، ح۲۳ (باب دوم).

۳- نهج البلاغه، نامه ۷۷، ص۶۱۸ .

ص: ۱۴۹

مخاطب آن است می شناسد.(۱)

رسول خدا فرمود:

... کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا افترا و دروغ بسته است.(۲)

امام باقر فرمود:

... علم قرآن را کسی غیر از ما نمی داند.(۳)

همچنین، رسول خدا در خطبه ای فرمود:

خداونـد قرآن را بر من نازل کرد. کسـی که با آن مخالفت کنـد گمراه شده است و کسـی که علم آن را از غیر امیرالمؤمنین طلب کند نابود خواهد شد.(۴)

امام صادق می فرماید:

...کسی که آیه ای از قرآن را تفسیر به رأی کند قطعا کافر شده است.(۵)

امام حسن عسکری فرمود:

... آیا می دانید چه کسـی به قرآن چنگ می زند و چه کسی این فضیلت و شرافت عظیم را برای خود رقم زده است؟ او کسی است که قرآن و تأویل آن را از ما اخذ کند و یا از کسی که واسطه

۱- الکافی، ج۸، ص ۳۱۱، ح۴۸۵؛ بحارالأنوار، ج۲۴، ص۲۳۷، ح۶ (باب ۵۹ از ابواب الآیات النازله فیهم از کتاب الإمامه).

۲- وسائل الشیعه، ج۲۷، ص ۱۹۰، ح۳۷ [۳۳۵۶۸] (باب۱۳ از ابواب صفات قاضی... از کتاب القضاء).

۳- تفسیر القمی، ج۲، ص۴۲۵، ذیل سوره اللیل.

۴- وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۸۶، ح۲۹ [۳۳۵۶۰] (باب ۱۳).

۵- وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۲۰۳، ح۶۷ [۳۳۵۹۸].

ص: ۱۵۰

و نماینده ماست که از ما فرا گرفته و نقل می نماید، نه آن کسی که از رأی و فکر اهل جدال و قیاس اخذ کند.(۱)

از این قبیل روایات در کتاب های حدیثی ما زیاد است که همه به شدت از تفسیر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت عصمت و طهارت منع می کنند. خداوند علوم و مطالب قرآن را نزد ائمه دین قرار داد، به خاطر آن که می دانست که بعد از پیغمبر غصب خلافت می نمایند؛ تا غاصبان نتوانند ادعای علم قرآن را هم مطرح بنمایند و مجبور شوند که به اهل بیت پیامبر مراجعه کنند. پس خدا، به این ترتیب، راه خداشناسی و سعادت را برای مردم باز کرده است.

همین مطلب را امیرالمؤمنین و امام صادق تذکر داده اند؛ و چنان که قبلا نقل کردیم، رسول خدا هم فرمود:

به درستی که خداوند قرآن را بر من نازل نمود و علی کسی است که هرکس مخالفت او نماید درگمراهی واقع شده است و کسی که علم قرآن را از غیر علی طلب کند، هلاک شده است. تا آن جا که بعد از مدح اهل بیت خود فرمودند: کسی که اکرام کند آنان را، مرا اکرام کرده است و کسی که یاری کند ایشان را، مرا یاری نموده و کسی که ترک کند آنان را، مرا ترک کرده است و کسی که طلب کند هدایت را در غیر آنان، پس به تحقیق مرا تکذیب نموده است... .(۲)

پس همه این روایات ما را از تفسیر به رأی منع می کند و رجوع به اهل بیت را در تفسیر قرآن لازم و واجب می شمارد.

کتاب های اصحاب ائمه در رد فلاسفه و صوفیه

۱- تفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری، ص۱۴.

۲- الأمالی (للصدوق)، ص۶۵ ؛ بحارالأنوار، ج۳۸، ص۹۴، ح۱۰ (باب ۶۱ از ابواب النصوص الداله... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین).

ص: ۱۵۱

محروق: آقای صباحی، تمنا می کنم، اگر ممکن است، در مورد آثار بزرگان شیعه درباره فلاسفه و صوفیه هم کمی صحبت بفرمایید تا استفاده نماییم.

آقای صباحی: کسانی که در این زمینه آثاری دارند بسیارند؛ از آن جمله است ثقه جلیل، هشام بن حکم، که از خواص اصحاب امام صادق بوده است. او اشکال های زیادی بر فلاسفه وارد ساخته است. شیخ کشی این مطلب را در احوال او ذکر کرده است و شیخ نجاشی هم کتاب های او را راجع به این موضوع ذکر نموده است.(۱)

هشام بن حکم از جمله اصحاب بزرگوار امام صادق است که همه فقها و علما بر جلالت و وثاقت و بزرگی شأن و منزلت و علم و کمال او نزد امام صادق و امام کاظم متفق القول اند.

دیگری ثقه جلیل و فاضل کامل و بزرگوار، حسن بن سعید اهوازی است. ایشان از بزرگان اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد بوده است که سی کتاب نوشته و از آن جمله، کتاب الرد علی الصوفیّه و الغالیه است؛ چنان که در کتاب التفتیش(۲) از او نقل شده است.

دیگری ثقه جلیل و فاضل بزرگوار و متکلم فقیه، جناب فضل بن شاذان نیشابوری، از بزرگان اصحاب حضرات رضا و جواد و هادی و امام حسن عسکری است. وی ۱۸۰ کتاب تألیف و تصنیف نموده که از آن جمله، کتاب رد بر فلاسفه است.(۳) نیز، از جمله کتاب های او نقض بر کسی که ادعای فلسفه می کند؛ در توحید شمرده شده است.(۴)

دیگری جناب سعدبن عبدالله قمی است که از بزرگان اصحاب امام عسکری بوده و خدمت امام زمان رسیده است.(۵)

۱- رجال الکشی، ج۲، ص ۵۳۰، شماره [۴۷۷]؛ رجال النجاشی، ص۴۳۳، شماره [۱۱۶۴].

۲- التفتیش، ص۷۶، از شماره ۱۲۴ کتبی که در ردّ صوفیّه نوشته شده است، در شماره ۷۳ قرار داده است.

۳- رجال النجاشی، ص۳۰۶، شماره [۸۴۰].

۴- تنقیح المقال، ج۲، ص۹، شماره [۹۴۷۲].

۵- رجال النجاشی، ص۱۷۷، شماره [۴۶۷].

ص: ۱۵۲

همچنین، شیخ اجل، حسن بن موسی النوبختی است که در زمان غیبت صغری زنده بوده است.(۱)

نیز، شیخ بزرگوار، حمزه بن قاسم ابو یعلی، از اولاد حضرت عباس است.(۲)

همچنین، علی بن احمد کوفی از جمله بزرگانی است که در این زمینه کتاب نوشته است.

نیز، جناب علی بن محمد بن عباس است که از جمله کتاب هایش کتاب الرد علی أهل المنطق و کتاب الرد علی الفلاسفه است. (۳)

دیگری هلال بن ابراهیم الدلفی الوراق است که به قول همه علما، ثقه بوده است. وی کتابی نوشته است در رد کسانی که آثار و اخبار پیامبر را رد و بر نتایج عقول

و افکار خود اعتماد می نمایند.(۴)

دیگری حمزه بن علی بن زهره الحسینی الحلبی است که از بزرگواران فضلا و علما بوده است و از جمله کتاب های او کتاب نقض شُبَه الفلاسفه است.(۵)

همچنین، بسیاری از علمای شیعه که ارکان فقه و شریعت بوده اند کتاب هایی در رد فلاسفه و صوفیه نوشته اند.

از جمله، شیخ المشایخ و رأس رؤسای دین، فخر شیعه و احیا کننده شریعت، جناب مفید است که کتابی به نام جوابات فیلسوف در اتحاد و کتابی در رد اصحاب حلاج نوشته است.

نیز، عالم کامل، قطب الدین راوندی کتابی به نام تهافت الفلاسفه نوشته است.(۶)

همچنین، شیخ جلیل و فاضل بزرگوار علی بن محمد بن حسن بن شهید ثانی کتابی به نام سهام المارقه من أغراض الزنادقه در رد صوفیه نوشته است.(۷)

۱- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۱۱، شماره [۳۷۶۸]؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۳، ذیل ح ۲۹.

۲- رجال النجاشی، ص ۱۴۰، شماره [۳۶۴].

۳- رجال النجاشی، ص ۲۶۵، شماره [۶۹۱].

۴- رجال النجاشی، ص ۴۴۰، شماره [۱۱۸۶].

۵- . تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۷۶، شماره [۳۳۷۲].

۶- روضات الجنات، ج ۴، ص ۶ ، شماره [۳۱۴]؛ بحارالأنوار، ج ۶۰ ، ص ۱۹۸ (باب ۳۴ از ابواب العناصر کائنات... از کتاب السماء و العالم).

۷- روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۹۱، شماره [۴۱۹]؛ الأمل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۹.

ص: ۱۵۳

نیز، عالم بزرگ و فاضل کامل، محمد طاهر بن محمد حسین قمی است که در روضات الجنّات(۱) و طرائق الحقائق(۲) آمده:

شیخ حر عاملی از او روایت می کند به نحو اجازه و با او، در مسلک اخبار و انکار بر فلاسفه و صوفیه، متّحد است.

از جمله مؤلفات او رساله فوائد المدینه در رد بر کلمات حکما و صوفیه است.(۳)

در کتاب روضات(۴) ، از کتاب منیه المرتاد محدث نیشابوری نقل شده:

مولا محمد طاهر قمی نظیر مولا مقدس اردبیلی در زهد و ورع است؛ بلکه طریقه و مسلک مولا محمد طاهر از او محکم تر و سالم تر است. او در کتاب خود به نام حکمه العارفین، فلاسفه را رد کرده و در کتاب برهان قاطع و تحفه الأخیار، صوفیه را رد نموده است. (۵)

۱- روضات الجنات، ج۴، ص۱۴۵، شماره [۳۶۵].

۲- طرائق الحقائق، ج۱، ص۱۷۷.

۳- الأمل الآمل، ج۲، ص۲۷۷.

۴- روضات الجنات، ج۴، پاورقی ص۱۴۵، شماره [۳۶۵].

۵- در کتاب روضات الجنات، ج۴، ص۱۴۳ فرموده: کان مولی محمد طاهر مِن مشاهیر علماء زمانه شدید التعصب علی جماعه الصوفیه وفرق الملاحده... وقد کفر فی رسالته التی کتبها فی الرد الصوفیه جماعه من العلماء والعرفاء بل نسب الی الکفر کل من شک فی کفر من نسب الیه کلماتهم الموهمه بخلاف الشرع وشدد النکیر علیهم بما لا مزید علیه بل قیل انه قید فی رسائل متعدده ان لبس الخرقه والصوف وجلوس الاربعینات والعزله عن الناس و سماع الصوت الحسن والتفوه بلفظی الطریقه والحقیقه والقول بالعشق الحقیقی وبالمکاشفات العرفانیه وبتجرد الارواح وامثال ذلک کلها من البدع البائره التی یکفر البته من لا یکفر صاحبها، (مؤلف).

ص: ۱۵۴

از جمله علمای عظام که رد بر صوفیه نوشته محدث کامل و عالم عامل، جناب شیخ حر عاملی است. او خود می گوید:

رساله ای در رد بر صوفیه دارم که مشتمل بر دوازده باب و دوازده فصل است. نزدیک هزار حدیث در آن وجود دارد که همه در رد بر آن هاست.(۱)

فقیه کامل و عالم عامل، شیخ یوسف صاحب حدائق نیز از جمله علمایی است که کتابی به نام نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه نوشته است.(۲)

غیر از این بزرگان، علما و فقهای عظام دیگری هم در رد بر صوفیه و فلاسفه کتاب ها نوشتند که در کشف الاشتباه(۳) ، عدد آن ها را به ۴۰ و در کتاب التفتیش(۴) عدد آن ها را به ۹۷ رسانده است.

تمام فقهای عظام در کتب فقهی، در باب نجاست کفار(۵) ، به نجاست و کفر فرقه هایی حکم نموده اند که صوفیه از مصادیق آن هاست.

سخنانی از علامه مجلسی در رد صوفیه

علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار و عین الحیاه بیانات بسیاری در رد و ذم این گروه دارد. وی، در کتاب عین الحیاه، می گوید:

بعضی از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل

۱- الأمل الآمل، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- روضات الجنات، ج ۸، ص ۲۰۵، شماره [۷۵۰]؛ طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- کشف الاشتباه، ص ۲۹۳ ۳۱۸.

۴- . کتاب التفتیش، ص ۷۲ ۷۹؛ ایشان ۱۲۴ کتاب در رد صوفیه را متذکر شده است.

۵- عروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۳۸ (الثامن: النجاسات).

ص: ۱۵۵

شده اند در اشیا. و نصارا در خصوص عیسی قائل شده اند. و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها. و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده

و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می دهند.

و جمعی از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند، به امر قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که آن اتحاد است. و می گویند که: خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که به صورت های مختلفه برآمده؛ گاه به صورت زید ظهور می کند و گاه به صورت عمرو و گاه به صورت سگ و گربه و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می زند

و صورت های بسیار از آن ظاهر می شود و به غیر دریا دیگر چیزی نیست.

که جهان موجهای این دریاست موج و دریا یکی است غیر کجاست؟

و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است. و در جمیع کتب و اشعار خود، تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده اند... .

و محیی الدین، که از رؤسای ایشان است، در فصوص الحکم می گوید که: ما وصف حق به هیچ وصف نکردیم الاـ ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از برای ما می فرمود. پس هرگاه او را مشاهده کنیم، خود را مشاهده کرده ایم و هرگاه که او مشاهده ما می کند، مشاهده خود کرده باشد... .

و مکرر در تصانیفش می گوید که: زنهار که مقیّد به مذهبی مشو و نفی هیچ مذهب مکن. و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که به قدر آنچه از آن ها انکار می کنی، از خدای خود انکار می کنی و خدا در همه چیز ظهور دارد.

و می گوید که: خدا هارون را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید آن چنان که موسی را مسلط گردانید، تا آن که حق در جمیع صور معبود شود؛ لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد.

و می گوید که: نصارا برای این کافرند که دعوای اتحاد با خدا درخصوص عیسی

ص: ۱۵۶

گفتند. اگر در همه چیز گفتند، عین توحید می بود.

و در یکی از تذکره های ایشان، به نظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی؛ گفت: اگر از قولش می پرسی، إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ(۱). و اگر از فعلش می پرسی، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ(۲).

و اگر از صفاتش می پرسی، هُوَ اللهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُو عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحمَنُ الرَّحِيمُ(۳). و اگر از ذاتش می پرسی، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ(۴).

و از این باب کلمات، که موجب کفر و الحاد است، در کتب ایشان بسیار است.

ای عزیزان، به انصاف نظر نمایید که نسبت به ذات مقدس خدا، این قسم نسبت ها رواست و هرگز از پیغمبر و ائمه که پیشوایان دین شمایند، این قسم سخنان صادر شده؟!...

از این جهت است که همین که این معنا ظاهر شد، دیگر عبادت ساقط می شود و عبادت بنا بر توهّم مغایرت است. و به این معنا برگردانیده اند و تأویل کرده اند این آیه را که: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ(۵) ؛ یعنی: عبادت کن خداوند خود را تا تو را مرگ در رسد. ایشان یقین را به معنی یقین به وحدت موجود برده اند.(۶)

با آن که به معنای مرگ می باشد و در روایات و لغت، زیاد لفظ یقین به معنای مرگ استعمال شده است.

۱- یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۲- لرحمن (۵۵)، آیه ۲۹.

۳- الحشر (۵۹)، آیه ۲۲

۴- الشوری (۴۲)، آیه ۱۱.

۵- حجر (۱۵)، آیه ۹۹.

۶- عین الحیاه، ص۴۹ ۵۲.

ص: ۱۵۷

محروق: راستی انسان را ننگ می آید که این دسته را مسلمان بداند؛ بلکه ضرر این ها از کفار بیشتر است بر اسلام و مسلمین.

صباحی باز عین الحیاه را ورق زد و خواند:

پس اگر اعتقاد به روز جزا داری، امروز حجت خدا را درست کن که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد، جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی... .

آیا خواهی گفت: متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث درلعن او وارد شده است، یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق دشمنی می کرده و پیوسته معارض آن حضرت می شده است؟!...

یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که به یقین ناصبی بوده و می گوید در کتاب های خود: «به همان معنا که مرتضی علی امام است، من هم امامم».

و می گوید: «هر کس یزید را لعنت می کند گناهکار است». و کتاب ها در لعن

و رد شیعه نوشته، مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن؟!

یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که می گوید: «شیطان از اکابر اولیاءالله است؟!»

یا ملای روم را شفیع می کند که می گوید: «ابن ملجم را حضرت امیرالمؤمنین شفاعت می کند و به بهشت خواهد رفت و حضرت امیر به او گفت که تو گناهی نداری. چنین مقدر شده بود؛ تو، در آن عمل، مجبور بودی». و می گوید:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شدموسیئی با موسیئی در جنگ شد

و در هیچ صفحه از صفحه های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آن ها از اعتقادات فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند، ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می دانسته است.

یا پناه به محیی الدین خواهی بردکه هرزه هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی و می گوید: «جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را به صورت خوک می بینند»؟

ص: ۱۵۸

و می گوید: «به معراج که رفتم، مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم. چون برگشتم، به علی گفتم: چون بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آن ها بهترم؟ الحال، دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری... می گوید: من جمیع اسرار غیبی را می دانم و همه چیز بر من منکشف می شود و شبی ده بار به عرش می روم...»!(۱)

علامه مجلسی در بحارالانوار، در موارد زیادی، فلاسفه را نیز مورد نقد و ذم خود قرار داده است؛ به ویژه در جلد ۸، صفحه ۳۲۶ و جلد ۱، صفحه ۱۰۱ و همه موارد آن به تفصیل در کتاب مستدرک سفینه البحار(۲) ، ذکر شده است.

نظر فقها در باب منکر ضروری دین

۱- عین الحیاه، ص۵۷۷ ۵۷۸.

۲- مستدرک سفینه البحار، ج۸، ص۲۹۸ ۳۱۷ (مادّه: فلسف).ص۲۰۵ (فی باب ۲۳ أجسام ملئت منهم السماوات ینزلون ویعرجون وأنّ النبیّ قد عرج إلی السماء وکذا الجنه...) و ج۸، ص۳۲۶ ۳۲۹ (باب ۲۴ النار...) و ج۸، ص۳۵۰ (باب ۲۶... و الخلود فیهما و علّته) و ج۱۸، ص۲۸۹ (باب سوم اثبات المعراج...) و ج۵۴، ص۲۳۳ (باب اول حدوث العالم...) و ج۵۴، ص۳۶۵ (باب چهارم القلم و اللوح...) و ج۵۸، ص۱۵۰و ۱۵۱ و ۱۷۴ (باب نهم الشمس و القمر...) و ج۵۶، ص۲۰۲ و ۲۰۹ و ۲۱۶ (باب ۲۳ حقیقه الملائکه...) و ج۵۶، ص۳۹۷ (باب ۲۸ السحاب و المطر...) و ج۵۷، ص۲۱ (باب ۲۹ الریاح...) و ج۵۷، ص۶۱ (باب ۳۱ الأرض و کیفیتها...) و ج۵۸، ص۶۱ ۱۰۰ (باب ۴۲ حقیقه النفس و الروح و أحوالهما) و ج۵۸، ص۱۹۶ (باب ۴۴ حقیقه الرؤیا...) و ج ۶۰، ص۲۸۶ (باب سوم إبلیس لعنه الله...) إلی غیر ذلک من الموارد التی أشرنا إلیها فی کتاب مستدرک سفینه البحار، ج۸، ص۲۹۸ ۳۱۷ (مادّه: فلسف)، (مؤلف). ...) و ج۶، ص۲۵۲ (باب احوال البرزخ) و ج۶ ، ص۳۳۱ (باب فناء الدنیا) و ج۷، ص۴۷ (المعاد الجسمانی) و ج۷۸،

ص: ۱۵۹

تمام فقهای عظام و حجج اسلام و علمای اکرام که ارکان دین و شریعت اند، در کتاب های فقهی در باب نجاسات، منکر ضروری دین را کافر و نجس می دانند و اجماع علما بر این موضوع قرار گرفته است.

صاحب جواهر، که رکن دین و شریعت و دریای علم و فقاهت است، می فرماید:

مخالفی در این مسئله نیافتم.(۱)

فقیه کامل و عالم عامل یگانه زمان خود، مرجع و ملاذ خواص و عوام، صاحب کتاب شریف کشف الغطا می نویسد:

قسم دوم از نجاسات کافر است به واسطه انکار بعضی از ضروریات اسلام؛ مثل قائل به جبر و تفویض و ارجاء و وعد و وعید و قدم عالم و قدم مجردات

و تجسم و تشبیه و حلول و اتحاد و وحدت وجود یا موجود... یا قائل شدن به

۱- جواهرالکلام، ج۶، ص۴۶ (کتاب الطهاره فی نجاسته منکر الضروری).

ص: ۱۶۰

آن که تمام افعال مخلوق خداست.(۱)

در این وقت، حاج محمدعلی ساعت را از جیب خود بیرون آورد و دید ساعت ده

و نیم است.

صباحی: حاج آقا، معلوم می شود خسته شدید.

حاج خلیل آقا: اگر مایل باشید، شام حاضر است.

حاج صمد آقا: اول، یک دور چای بگردانید. چای ریخته و در سینی گذاشته شد

و مقابل آقایان قرار گرفت. بعد از صرف چای، حاج خلیل آقا کربلایی جعفر را صدا زد: کربلایی جعفر، سفره را در این ایوان بینداز؛ چون هوای اتاق گرم است.

کربلایی جعفر سفره را حاضر نمود. سفره سفیدی گسترده شد، با مقداری نان در اطراف آن.

صباحی: کربلایی جعفر، قدری نمک هم برای ما بیاور تا ابتدا و اختتام غذا به نمک باشد. نمک هم آوردند. خورش بادنجان و قیمه را در اطراف سفره چیدند. دو ظرف پلوی مطبوع هم در وسط سفره گذاشته شد. تنگ های دوغ و سکنجبین بر زینت سفره افزود

و لیوان های یخ دار لب های تشنه را متوجه خود نمود. در چهار گوشه سفره، چهار مرغ بریان دل های مهمانان را به سوی خود جلب می کرد و ظرف های میوه در اطراف سفره چیده شده بود.

حاج خلیل آقا: برادران عزیز، بفرمایید. همه اطراف سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند. سر سفره، بازار مزاح و شوخی بسیار گرم شده و هر چند دقیقه صدای خنده مهمانان بلند می شد و آقایان، با گرمی تمام و مزاح های شیرین، صرف شام نمودند. سپس همگی دست ها را شسته در جای خود قرار گرفتند.

حاج صمد آقا: آقای صباحی، خواهشمندم بحث و گفت و گو ادامه پیدا کند.

۱- کشف الغطاء، ج۲، ص۳۵۶.

ص: ۱۶۱

صباحی: شب است و آقایان خسته شده اند. اگر اجازه بفرمایید، ادامه مباحث برای صبح بماند.

آقایان موافقت نمودند و حاج خلیل آقا دستور داد رخت خواب حاضر نمودند و همگی خود را مهیای خواب کرده و در بستر استراحت رفتند و خوابیدند.

ساعت سه بعد از نصف شب بود. سپیده صبح، از کنار افق، آسمان را شفاف نموده بود که صباحی در بستر از پهلویی به پهلوی دیگر شد و با گفتن «لَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ»، خود را از بستر خواب بیرون کشید و برای وضو گرفتن، به کنار جوی آب رفت.

صدای اذان حاج خلیل آقا در فضا پیچید. سایر مهمانان هم از خواب بیدار شدند

و یکی بعد از دیگری از جای بلند شده بر لب جوی، مشغول وضو شدند.

هژبر فیلسوف: آقای دکتر، هوای لطیفی است.

حاج صمد آقا، در حالی که صورت خود را می شست، می گفت: بلی، بین الطلوعین از ساعات بهشت است.

حاج خلیل آقا، اذان نماز صبح را گفت و نماز جماعت برپا شد. کربلایی جعفر هم مشغول تهیه صبحانه گردید. بعد از ادای فریضه، هر یک مشغول تعقیب نماز شدند. حاج خلیل آقا قرآن می خواند. صباحی مشغول دعای صباح بود. هژبر فیلسوف، بعد از تعقیب، در کناری استراحت نمود. حاج صمد آقا و حاج محمدعلی هم، به خاطر کمی خواب، از هژبر پیروی نمودند. دکتر حسین خان هم گفت: اکثریت با ماست! و خود را به زیر شمد سفید پنهان نمود.

حاج خلیل آقا به صباحی گفت: آقای صباحی، رفقا دیشب کم خوابیده اند. شما هم اگر میل دارید، قدری استراحت کنید. الآن اول آفتاب است. چایی و صبحانه را کربلایی جعفر حاضر می کند و ما را بیدار خواهد نمود.

صباحی: حاج آقا، معلوم می شود جناب عالی هم میل به خواب دارید. بلی، دیشب خواب ما کم شد. او این را گفت، سپس به سجده رفته مشغول ذکر و شکرگزاری شد. اما پس از اندک زمانی، به واسطه کسالت زیاد، در حال سجده به خواب رفت.

ص: ۱۶۲

ساعت شش صبح است. آفتاب از پشت شیشه ها به درون اتاق تابیده. کربلایی جعفر سفره بزرگی از کتان سفید برای صبحانه گسترده و در کنار آن، نان شیرمال و شیر گرم و کره و عسل که از کندوهای ده حاجی خلیل آقاست گذاشته است.

این دفعه سوم است که کربلایی جعفر حاج خلیل آقا را بیدار نموده، ولی کسالت خواب باز ایشان را در خود فرو برده است.

صباحی به صدای کربلایی جعفر بیدار شد و با گفتن «لَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ»، سر از سجده برداشت؛ در حالی که اثر مُهر در پیشانی او ظاهر بود. صدا زد: حاج آقا، کربلایی جعفر از بس که شما را صدا زد خسته شد!

دکتر حسین خان چشم گشود و گفت: گمان می کنم حاج آقا دیشب هیچ نخوابیده است.

هژبر از جا بلند شد و گفت: به داد آقای محروق برسید، از بی خوابی هلاک نشود! سپس همه به کنار جوی رفتند و سر و صورت خود را شسته کنار سفره نشستند.

حاج صمد آقا: راستی حیف از آن زلف های قشنگ آقای محروق! زیرا موقع صبحانه، ایشان مدتی مشغول شانه کردن و بافتن آن می شدند و ما مشغول چای می شدیم. می ترسم امروز، به واسطه بیکار ماندن، به کسی مهلت ندهند!

صدای خنده حضار بلند شد.

حاج خلیل آقا چایی و شیر می ریخت و کربلایی جعفر مقابل مهمانان می نهاد.

دکتر حسین خان: راستی آقای کربلایی جعفر، مریض شما چطور است؟

کربلایی جعفر: آقای دکتر، الحمدلله، از مرحمت شما خیلی بهتر است.

دکتر: بلی، همین گل و ادویه گیاهی که مردم در سابق برای معالجه خود از آن استفاده می کردند بسیار مؤثرند؛ ولی افسوس که حالا اثری از آن ها باقی نمانده و اطبا به وسیله همین قرص ها و آمپول ها مریض ها را مداوا می کنند، حال آن که بیشتر آن ها از جهتی مفید و از جهاتی مضرند.

محروق: آقای دکتر، اگر اجازه دهید و مایل باشید، از بیانات آقای صباحی بهره مند

ص: ۱۶۳

شویم. بهتر از آن است که وقت بیهوده صرف شود.

دکتر: آقایان از حضرت آقای صباحی خواهش می کنند که دنباله بیانات خود را شروع کنند. این مقدار هم به واسطه نشئه خواب بود؛ زیرا خواب هم نشئه دارد!

محروق: معنایش را فهمیدم، آقای دکتر. شما هم یکی گفتید!

صدای خنده از همه بلند شد و «احسنت، احسنت» به دکتر گفتند.

آقای صباحی شروع به سخن نمود و با ذکر «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»، سکوت کاملی در مجلس ایجاد کرد. آن گاه، به اختلاف های فلاسفه اشاره ای نمود و گفت:

اختلاف های فلاسفه قبل از اسلام

بعضی از فلاسفه قائل به وحدت وجود و موجودند وبعضی به تباین در موجودات اعتقاد دارند. برخی قائل به جبر و برخی قائل به کمون و ظهور شده اند، مثل انکساغورس

و تابعین او. برخی صور مبدعات را ازلی و آن را بدون نهایت می دانند؛ این نظریه منسوب به انکسیمانس است.(۱)

همین نظریه را افلاطون و فلوطرفیس نیز اختیار کرده اند(۲) ؛ ولی اکسنوفانس با این نظریه مخالفت کرده و ازلی بودن صور و هیولی را منکر شده است.(۳)

انباذقلس که از بزرگان فلاسفه بوده، هویّت باری تعالی را عین علم و اراده محضه وجود و عزت و قدرت و علت تامه دانسته و معلول اول را عنصر، دوم را عقل، سوم را نفس و این سه را بسائط و باقی را مرکب دانسته است. او در باری تعالی به نوعی از حرکت و سکون قائل شده.

فیثاغورس و فلاسفه بعد از او نیز، تا زمان افلاطون، این نظریه را قبول داشتند، اما

۱- الملل و النحل، ج۲، ص ۳۸۰؛ طرائق الحقائق، ج۱، ص۳۳۴؛ ناسخ التواریخ (هبوط آدم)، ج۱، ص۲۳۴.

۲- . الملل و النحل، ج۲، ص۴۰۹ ۴۱۷.

۳- الملل و النحل، ج۲، ص۴۱۸.

ص: ۱۶۴

بعد مختلف شدند؛ بعضی متحرّك و برخی ساكن گفته اند.(۱)

ثالیس قائل به اراده ازلیّه شده است، مانند انباذقلس.(۲)

فرفوریوس، از اصحاب ارسطاطالیس، کتابی در اتحاد عاقل و معقول نوشته که اکثر حکمای مشّاء او را مدح نموده اند.(۳)

نیقلاوس هم کتابی در رد اتحاد عاقل و معقول نوشته است.

[ضرورت رجوع به کتاب و سنت]

توضیحی درباره عقل و دلالت آن بر رد صوفیه و فلاسفه

۱- الملل و النحل، ج۲، ص۳۸۲ و ۳۸۷؛ ناسخ التواریخ، ج۱ ص۲۲۷؛ طرائق الحقائق، ج۱، ص۳۳۸ ۳۴۰.

۲- ناسخ التواریخ، ج۱، ص۴۳۴.

۳- ناسخ التواریخ، ج۱، ص۵۱۴.

ص: ۱۶۵

محروق: آقای صباحی، آیا بر رد صوفیه دلیل عقلی وجود دارد؟

آقای صباحی، در حالی که برای تجدید وضو بلند می شد، به آقای دکتر اشاره نمود که مطالبی درباره عقل و جواب سوال محروق بیان کند.

دکتر حسین خان: اگر چه با وجود جناب آقای صباحی عرض بنده زیره به کرمان بردن است، تا ایشان تجدید وضو کنند، مطالبی را عرض می کنم:

مفاد روایاتی که در کتاب کافی و کتاب های روایی دیگر در باب عقل ذکر شده این است که: نور عقل نزد خدا محبوب ترینِ مخلوق هاست.(۱)

در احادیث، آمده که خداوند متعال به عقل خطاب کرد:

تو را با عظمت و جلال خلق کردم... و بر تمامی خلق، گرامی ات داشتم و بهتر از تو چیزی نیافریدم.(۲)

۱- . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۱۰ (کتاب العقل و الجهل).

۲- ر.ک: بحارالأنوار، ج۱، ص۹۲، ح۲۳ و ص۹۶، ح۱ و ص۱۰۹، ح۷ و ص۱۵۸؛ ج۷۸، ص۳۱۶، ح۱؛ المحاسن، ج۱، ص۱۹۶، ح۲۲ (باب اول از کتاب مصابیح الظلم...)؛ الخصال، ج۲، ص۵۸۹.

ص: ۱۶۶

از حضرت رسول اکرم و حضرت کاظم نقل شده که فرمودند:

خداوند بین بندگانش چیزی بهتر و ارجمندتر از عقل قسمت نکرده است.(۱)

همچنین، امام کاظم به هشام فرمود:

خداوند را بر خلقش دو حجت است: حجت ظاهری و حجت باطنی. اما حجت ظاهری پیامبران و رسولان و امامان معصوم هستند و حجت باطنی عقول بندگان است.(۲)

نیز هم ایشان می فرماید:

ای هشام، امیرالمؤمنین می فرمود: خداوند به چیزی بهتر از عقل عبادت نشود.(۳)

به دلالت روایات شریفه، مؤمن به عقل کامل می شود. و عقل دلیل و راهنما و کلید او در کارهایش است. جمال و زینتی بهتر از عقل نیست. قوام و استواری هر شخصی به عقل اوست. دوستی بهتر از عقل نیست. اساس دین و شرایع بر عقل استوار است. تمام کمال ها و شرافت ها از عقل است. نظام دنیا به نور عقل برجاست. عقل محبوب همه مردم است. عقل چراغی روشن در دل های مردم است که خیر و شر را با آن تمیز می دهند

و خوبی و بدی به وسیله آن روشن می شود. خوبی عدالت و مهربانی به مردم و نیکی

و غیرت و حمیّت و انصاف و مروت و قناعت و اطاعت و ایمان به خالق یکتا و شکر او

و دوستی و برادری با برادران ایمانی و دینی و صداقت در گفتار و کردار و احسان و حسن معاشرت با مردم و دیگر صفات پسندیده به نور عقل ظاهر می شود.

۱- ر.ك: بحارالأنوار، ج۱، ص۹۱، ح۲۲ و ص۱۵۴، ح۳۰ (باب چهارم از ابواب العقل و الجهل از کتاب العقل و العلم و الجهل) و ج۷۸، ص۳۱۲؛ الکافی، ج۱، ص۱۲، ح۱؛ المحاسن، ص۱۹۳، ح۱۱ (باب اول).
۲- بحارالأنوار، ج۱، ص۱۳۷، ح۳۰ (باب چهارم از ابواب العقل و الجهل از کتاب العقل و العلم و الجهل).
۳- بحارالأنوار، ج۱، ص۱۴۰، ح۳۰ (باب چهارم از ابواب العقل و الجهل از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۶۷

بدیهی است که آنچه ما به برکت عقل درک می کنیم عین عقل نیست. چنان که عقل بدی کفر و شرک و ظلم و اذیت و شرارت و طمع و حرص و قساوت و هتک حرمت مردم و تعدی و مکر و حیله و خیانت و نفاق و کفران نعمت و استنکاف و استکبار از عبادت

و بخل و حسد و تکبر و فتنه و فساد و تضییع حقوق مردم و لجاجت و عجب و دیگر صفات رذیله را روشن می کند، همین طور آشکار می کند که نور مقدس عقل که کاشف این صفات بد است خود غیر از این صفات است و محال است عقل، که اشرف و افضل خلق است، با شرک و امثال آن متحد شود.

پس عقل غیر معقول و فهم غیرمفهوم است و جدایی عقل از معقول و فهم از مفهوم کاملا هویدا و روشن است.

همچنین، به نور عقل، اتحاد خالق با مخلوق و آن که صفات هر یک بر دیگری جاری شود، باطل است. چنان که معرف عقل و مدرکاتش خود عقل است، همچنین ذات مقدس حق معرف خود و معرف مخلوقات است. خدای تعالی می فرماید:

هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ ؛(۱)

اوست آن کس که نشانه هایش را به شما می نمایاند.

امیرالمؤمنین نیز می فرماید:

هُوَ الدّالُّ بِالدَّلِیلِ عَلَیْهِ وَالْمُؤَدّی بِالْمَعْرِفَهِ إِلَیْهِ ؛(۲)

اوست دلیل و راهنمای بندگان به سوی خودش و اوست کشاننده خلق به سوی معرفت خودش.

در این هنگام، آقای صباحی از کنار جوی آب صدایش بلند شد: احسنت، آقای دکتر! احسنت!

دکتر حسین خان: جناب آقای صباحی، متشکرم؛ من قابل نیستم. خواهش می کنم خود

۱- مؤمن (۴۰)، آیه ۱۳.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۷۶.

ص: ۱۶۸

جناب عالی بفرمایید و جواب آقای محروق را بدهید.

صباحی: آقای دکتر، من خسته ام. شما هم در این موضوع وارد هستید، هم مطلب را نیکو بیان می کنید.

دکتر حسین خان: نور عقل از تضاد و تناقض منزه است و اضداد و نقیض ها به نور عقل مکشوف می شوند.

نیز، به نور عقل واضح می شود که شیء معقول و مفهوم در مرتبه عقل و فهم نیست؛ چون مرتبه عقل مرتبه کاشفیت و مظهریت و قاهریت و محیطیت است و مرتبه امور معقول و مفهوم مرتبه مکشوفیت و مفهومیت و محاطیت.

خود این واقعیت آیه و حجت قدس و پاکی پروردگار است و این که خالق در مرتبه مخلوق نیست؛ زیرا خالق در مرتبه قاهریت و محیطیت و فاعلیّت و قیومیت است و مرتبه مخلوق مرتبه مقهوریت و مفعولیت است. پس روشن است که پروردگار عزت و پروردگار وجود در مرتبه مخلوقات و موجودات نیست و در تناقض، اتحاد مرتبه شرط است.

نیز، به نور عقل ظاهر می شود که جهل و جاهل ممکن نیست مرتبه ای از مراتب علم باشد. همچنین، ممکن نیست عجز و عاجز، ضعیف و حادث، مملوك و فقیر، مقهور و محاط و چیزی که ذاتش تاریك و مُظلِم است مرتبه ای از مراتب قوی و قادر و قدیم و علیم و مالك و غنی و قاهر و محیط و قیوم و وجود دهنده و چیزی بوده باشد که ذاتش نور است.

همین طور، محال است مرگ و آنچه ذاتش میت است مرتبه ای از مراتب چیزی باشد که ذاتش حیات است.

حاجی صمدآقا: آقای دکتر! ما خوشحال بودیم که بیانات شما به درد ما بی سوادها می خورد؛ حالا شما هم علمی حرف می زنید! استدعا می کنم قدری ساده تر بیان فرمایید تا ما هم استفاده نماییم.

دکتر حسین خان: این که گفتم جواب همان اشعار شاه نعمت الله است که شما از شنیدن آن ها عصبانی بودید. آیا ممکن است عمل قبیح و شر مرتبه ای از مراتب حسن و خیر باشد و جهل و امثال آن

ص: ۱۶۹

مرتبه ای از مراتب عقل باشد؟! آیا صحیح است ضد و نقیض چیزی مرتبه ای از مراتب آن چیز باشد؟!

دکتر حسین خان در اینجا سخنان خود را قطع کرد و به آقای صباحی رو نمود و از ایشان خواست که درباره عقل و علم و نقش آن در معرفت خدا صحبت کند.

آقای صباحی: دانشمندان بشری عقل را جوهر مجرد قدیم دانسته حقیقت آن را عین نفس ناطقه و روح و قلب می پندارند و آن را به فعلیت نفس و توانایی آن بر استخراج نظریات از ضروریات تعریف می نمایند و نتایج براهین منطقی را احکام عقلی گویند که از جمله آن احکام است: ثبوت جبر در افعال عباد(۱) ، علت بودن حق تعالی برای تمام موجودات از جمله افعال بشر(۲) ، امتناع عقوبت و عذاب(۳) ، آن که مخلوق از اطوار واجب است و این که خدا در شیطان تجلی نموده است(۴) و مطالبی دیگر از این قبیل.(۵)

اما در معارف قرآن و سنت، عقل نوری مخلوق و حادث و مجعول معرفی شده و از آن

۱- الحکمه المتعالیه، ج۶ ، ص۳۱۰: و همین طور است حال دیگر فاعل های مختار در افعالشان غیر خداوند متعال. زیرا همه آن ها در اراده خود مقهور و مجبورند به خاطر وجود دواعی و مرجح ها، و در اراده هایشان که اغراض مبادی آن ها است مضطرند و به واسطه آن ها کمال پیدا می کنند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب توحید از نگاه وحی و فلسفه و عرفان، ص۱۳۵ ۱۴۷.

۲- نهایه الحکمه، ص۲۰۵: (فصل سوم در وجوب وجود معلول نزد وجود علت تامّه آن و وجوب وجود علت نزد وجود معلول آن). و برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب: توضیح المراد، ص۴۳۰.

۳- ر.ک: سدّ المفر علی القائل بالقَدَر، ص۱۲۸.

۴- الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۹۲: (موجود و وجود منحصر در حقیقت واحد شخصی است که درموجود بودن حقیقی و در واقعیت عینی، شریک و دومی برای آن نیست و در خانه هستی غیر او صاحب خانه ای نیست و هرچه از غیر او در عالم هستی به چشم می آید، از ظهورات ذات و تجلیات صفات اوست، صفاتی که در حقیقت عین ذات او هستند). این ترجمه از کتاب رحیق مختوم، ج۲، ص۴۵۲ ۴۵۳ شده است؛ و برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب: عارف و صوفی چه می گوید؟.

۵- صدرالمتألهین که یکی از فلاسفه اسلام است در تفسیرش [ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ج۳، ص۷۰] می گوید: شریف ترین انسان ها کسی است که در مرتبه شرافت به مرتبه ملائکه مقربین برسد که متحد با عقل فعال می گردد، به نحو اتحاد عاقل به معقول. همچنان که حکماء زیادی سوی این رفته اند و کلمات اولیا اشاره دارد و ذوق های صوفیه شهادت بر این می دهد. و در الشواهد الربوبیه صفحه ۳۱۴ برهان بر او آورده است، (مولف).

ص: ۱۷۰

به حجت باطنی خدا و اشرف و افضل و گرامی ترین مخلوق تعبیر شده که خوب و بد

و حق و باطل و خیر و شر به وسیله آن تمیز داده می شود.

انسان ها، در حال طفولیت وشدت غضب و شهوت، از آن نور محجوب می شوند

و اعمالی بد و قبیح را مرتکب می شوند؛ بدون این که به بدی و قبح آن علم داشته باشند

و پس از رفع حجاب، زشتی آن اعمال را تمیز داده پشیمان می شوند.

نور مقدس عقل به غیر خودش شناخته نمی شود، چنان که نور مقدس فهم به خودش ظاهر است و به غیرش ظاهر نشود. آیا ممکن است تمام چیزها برای عاقل به نور عقل

و فهم و ادراک ظاهر شود، اما خود عقل و فهم برای ظهور محتاج به دیگری باشد؟! بلکه نور عقل به خودش ظاهر است و بر همه معقولات و مفهومات و مدرکات احاطه دارد. در واقع، همه این ها محاط آن نورند و روشن است که محیط غیر از محاط است.

قوه درّاکه انسان که خدا هر مقداری بخواهد به او می دهد و اختیار آن به دست کسی غیر او نیست همان عقل است و راه کشف مخلوقیت و مجعولیت و حدوث آن

و قدیم نبودنش به بیان قرآن و پیغمبر و امامان اختصاص دارد؛ زیرا فقط آنان هستند که عالم به گذشته و آینده اند و علوم آنان علوم خدایی است و خطا و اشتباه در آن راه ندارد. کشف حقیقتی که درباه عقل گفتیم از غیر این راه ممکن نیست و هرچه دیگران بگویند، به خیال خود چیزی بافته اند. در بیان قرآن و روایات خاندان عصمت و طهارت مشاهده می کنیم که خدای تعالی می فرماید: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ(۱).»

امام باقر می فرماید:

آن گاه که خداوند عزوجل عقل را خلق کرد، به آن فرمود:... سوگند به عزت و جلالم، مخلوقی محبوب تر از تو نیافریدم. پس تو را کامل نکنم مگر در کسی که او را دوست داشته باشم.(۲)

۱- الانعام (۶)، آیه ۱: و تاریکی ها و روشنایی را پدید آورد.

۲- الکافی، ج۱، ص۱۰، ح۱ (کتاب العقل و الجهل).

ص: ۱۷۱

امام صادق میفرماید:

خداوند عزوجل عقل را خلق کرد و آن نخستین مخلوق از روحانیین است... . خداوند عقل را خطاب کرد: تو را با عظمت و بزرگی خلق کردم و بر همه خلق گرامی ات داشتم.(۱)

امام هشتم، حضرت رضا در ضمن حدیثی می فرماید:

خداوند عقل را خلق فرمود ... ذات مقدس حق قسم یاد کرد به عزت و جلال خود خلقی بهتر و محبوب تر از تو نیافریدم.(۲)

و روایات تصریح کننده بر آن که عقل مخلوق است و آن که عقل اکرم و أحسن و أرفع و أشرف و أعزّ و أحب تمام مخلوقات است، زیاد است.(۳)

رسول خدا می فرماید:

خداوند در میان بندگانش چیزی بهتر از عقل پخش و توزیع نکرده است؛ پس خواب عاقل بهتر از بیداری جاهل است.(۴)

ابن سِکیت از امام رضا پرسید: امروز حجت خدا بر خلقش چیست؟ حضرت فرمود:

عقل؛ به وسیله آن، کسی که درباره خدا راست می گوید شناخته می شود و تصدیقش می کنند و کسی که به خدا دروغ می بندد شناخته می شود

و تکذیبش می کنند.

ابن سکیت گفت: سوگند به خدا، جواب فقط همین است.(۵)

۱- الکافی، ج۱، ص۲۱، ح۱۴ (کتاب العقل و الجهل).

۲- الکافی، ج۱، ص۹، ح۱.

۳- ر.ک: بحارالأنوار، ج۱، ص۹۶ ۹۹ (باب دوم از ابواب العقل و الجهل از کتاب العقل و العلم و الجهل) و ص۱۰۶ (باب چهارم)؛ وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۲۰۴ (باب هشتم از ابواب جهاد النفس و ما یناسبه)؛ مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۲۰۲ (باب هشتم از ابواب جهاد النفس و ما یناسبه).

۴- الکافی، ج۱، ص۱۲، ح۱۱ (کتاب العقل و الجهل).

۵- الکافی، ج۱، ص۲۵، ح۲۰.

ص: ۱۷۲

امام صادق می فرماید:

حجت خدا بر بندگانش پیامبر اوست و حجت میان بندگان و خدا عقل است.(۱)

نیز، می فرماید:

پشتوانه انسان عقل اوست. سرچشمه زیرکی و فهم و حفظ و علم نیز عقل است. با عقل، انسان کامل می شود. عقل دلیل و نشان دهنده

و کلید گشایش امور است. هرگاه عقل با نور تأیید شود، صاحب آن عالم و حافظ و ذاکر و زیرک و بافهم می شود.(۲)

پیامبر فرمود:

العَقْلُ، أَصْلُ دِینِی.(۳)

در مجمع البحرین از امیرألمومنین حدیثی نقل می فرماید:

عقل، شرعی است از داخل و شرع، عقلی است از خارج.(۴)

در تفسیر امام عسکری در قصه حضرت آدم می خوانیم:

خداوند به فرشتگان وحی کرد: آدم را به عقلش واگذارید که برایش حجت قرار داده ام.(۵)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۳.

۳- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳، ح ۸ [۱۲۶۷۲] (باب چهارم از ابواب جهاد النفس و... از کتاب الجهاد)؛ اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و أنوار الحقیقه، ص ۴۰: عقل بنیاد (أساس) دین من است.

۴- مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۵ (مادّه: عقل).

۵- تفسیر المنسوب الی الإمام الحسن عسکری، ص ۲۲۳.

ص: ۱۷۳

امیرالمؤمنین می فرماید:

عقل و شهوت ضد هم اند.(۱)

نیز، فرمود:

هوای نفس و شهوت عقل را از بین می برند.(۲)

نیز، فرمود:

خرد در میان داعیه ها و انگیزه های شهوت و غضب نابود می شود.(۳)

همچنین، می فرماید:

لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَهٍ (۴)؛

با شهوت، عقلی وجود ندارد.

امام صادق می فرماید:

خداوند عقل را از چهار چیز آفرید: علم، قدرت، نور و مشیّت امر. پس آن را با علم استوار ساخت و تا ابد در ملکوت قرارش داد(۵)

پیامبر می فرماید:

انسان وقتی به حد بلوغ رسید... در قلب این انسان، نوری قرار می گیرد که فریضه و سنت و خوبی و پستی را می فهمد. آگاه باش، عقل در قلب انسان همچون چراغی است در وسط خانه.(۶)

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۱، ح ۲ [۱۲۷۶۹] (باب نهم از کتاب الجهاد).

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۱، ح ۲ [۱۲۷۶۹].

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۱، ذیل ح ۲.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۱، ذیل ح ۲.

۵- بحارالأنوار، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۲ (باب دوم از ابواب العقل و الجهل... از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۶- بحارالأنوار، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۴ (باب دوم از ابواب العقل و الجهل... از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۷۴

معصومین(۱) در این روایات، عاقل را به حقیقت عقل و آثار آن تذکر داده یادآوری می کنند که عقل نوری مخلوق و مجعول خدای تعالی و حادث و غیر قدیم و ازلی است. عقل گرامی ترین و محبوب ترین و عزیزترین و برترین و ارجمندترینِ خلق نزد خداست. عقل حجت خدا بر عاقل و شرعی از داخل است که خوبی و بدی و نیکویی و پستی

و فریضه و سنت و راستگو و دروغگو و متقلب و دل سوز به وسیله آن شناخته می شود.

عقل در قلب انسان همچون چراغی است در خانه و معرف و ظاهرکننده آن فقط خود آن است. به خود عقل می شناسیم که عاقل و معقول غیرعقل است.

عقل نوری است که عاقل گاهی آن را دارا می شود و گاهی فاقد آن می گردد.

با عقل، برای ما روشن می شود که شخص عاقل برخی از کارها و احساساتش منسوب به نفس و روح اوست و ربطی به عقل ندارد؛ مانند شک، کفر، شرک، گمراهی، پشیمانی، خشنودی، غضب، ناامیدی، طمع، آز، دشمنی، سنگدلی، فراموشی، بغض، ریا، حزن، غم، اندوه، بخل، ناامیدی از رحمت الهی، پشت گرمی به ستمگران، خوف، سوءظن، خودبینی، رشک، حسادت، نفاق، گولِ ثناگویی مردم را خوردن، ناخشنودی از قسمت الهی، تأسّف برای چیزی که فوت شده، حب دنیا، ریاست، غفلت، طول آرزو، دوستی کفار، سرسختی، قصد بد، نیّت شر، حسرت، نادانی، سفاهت، اضطراب، تردید و اموری دیگر از این قبیل که همه افعال قلبی است و ربطی به اعضا و جوارح ندارد.

اشکالی ندارد که عاقل بگوید: من درباره خدا شک دارم؛ من کافرم؛ من از دین گمراهم؛ من پشیمانم؛ خشمگین هستم؛ طمع دارم؛ فراموش کردم؛ ترسیدم؛ سوءظن دارم؛ خودبین هستم؛ رشک می ورزم و تردید دارم؛ و همین طور، افعال دیگری که ذکر شد به خود نسبت دهد.

نسبت دادن این افعال به عاقل صحیح است؛ ولی نسبت دادن آن ها به نور عقل که گرامی ترین و محبوب ترین و شریف ترین و عزیزترین خلق نزد خداست صحیح نیست.

۱- از این قسمت تا عنوان بعدی توسط فرزند مؤلف ترجمه شده است.

ص: ۱۷۵

کاشف این معنا خود عقل است که حجت خداوند بر عاقل است.

پس معلوم شد که عقل غیر از عاقل و مباین با اوست و روایات زیادی بر این مطلب دلالت می کند.(۱)

برخی از روایات دلالت دارد که صحّت و مرض و مرگ و حیات و خواب و بیداری، همه از احوال قلوب است و بر روح و قلب عارض می شود و نسبت این افعال به نور عقل صحیح نیست.

برخی دیگر دلالت می کنند که مبدأ آفرینش ارواح از طینت علیین و سجین است

و ارواح دو هزار سال پیش از بدن ها آفریده شده است.

برخی دیگر، که بر احوال انسان پس از مرگ دلالت می کنند، با مجرد بودن ارواح منافات دارند.

بعضی دیگر دلالت می کنند که ارواح لشکریانی هستند که اجتماع کرده اند. ارواحی که قبل از هبوط به دنیا با هم شناس و دوست بودند در اینجا نیز با هم ائتلاف دارند و آنان که قبلاً با هم شناس و دوست نبودند اینجا هم اختلاف دارند.(۲)

روشن است که شناخت و دوستی و بیگانگی و ائتلاف و اختلاف از صفات ارواح است، نه از صفات عقول.

پس روشن شد که همه این افعال و صفات اموری معقول و مکشوف و مفهوم

و مدرک به نور عقل اند و عقل است که قبح شک درباره خدای تعالی و کفر و شرک

و ناامیدی از رحمت خدا و دشمنی با مؤمنین و ستم و سوءظن و بزرگ بینی و جاه فروشی و غیر این ها از افعال قبیح را روشن می کند.

حال، ای کسی که خود را عاقل می دانی، آیا صحیح است که نور عقل که حجت خدا و شریف ترین و عزیزترین و برترین مخلوق نزد خداست با این امور قبیح، که حرام

۱- ر.ک: تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص۳۲ ۳۳؛ ملاحظاتی پیرامون مبدأ و معاد، ص۴۵ ۴۷.

۲- ر.ک: برای روایات مذکور به مستدرک سفینه البحار، ج۴، ص۲۱۱ ۲۲۳؛ کتاب سدّ المفر علی منکر عالم الذر.

ص: ۱۷۶

و مورد غضب الهی هستند، متحد شود؟! حَکَم میان ما و شما در این باره خود عقل است که حجت بر عقلاست؛ «و خدا پلیدی را بر آنان که تعقّل نمی کنند قرار می دهد».(۱)

این عقل که حجت باطنی و شرعی است از داخل که خداوند آن را بر عقلا فرستاده است از حجت های خدا بر خلقش در معارف الهی و مَثَل بلند و بالای خداست که شناخت آن فقط به خودش حاصل می شود و تعریف آن به غیر خودش [فقط از راه] تذکر به اثبات آن و اخراج آن از حد تعطیل و تشبیه است.

عقل آیه و نشانه معرفت پروردگار است؛ نشانه این است که خداوند جز به خودش شناخته نمی شود و تعریف او به وسیله آیاتش به معنای یادآوری او و اخراج او از حدّ تعطیل و تشبیه است که این هم صنع خود اوست.

عقل روشن می کند که مخلوقات دو قسم اند: قسمی ذاتا نورانی اند، مانند عقول و افهام و علم؛ و برخی ذاتا تاریک اند، مانند خود آن کسی که درمی یابد این نورها به او داده و از او گرفته می شود.

این عقل، چنان که خودش حجت بر مباینت و جدایی میان او و معقول است، بر باطل بودن اتحاد عاقل و معقول هم حجت است؛ و همین طور، حجت بر مباینت و جدایی خالق با مخلوق است.

همین عقل حجت الهی است بر این که عقل مصطلح در علوم بشری حجت شیطان

و از پرتوهای گمراهی و نادانی شیطان است، نه حجت رحمان؛ زیرا سیاق احکام این عقل اصطلاحی آن است که خدا فاعل بالایجاب است؛ علمش علت خلق و مشیّت و اراده اش ازلی است؛ و جبر بر افعال او و بندگانش حاکم است(۲) ؛ مجازات و معاد جسمانی محال است و... .(۳)

۱- ونس (۱۰)، آیه ۱۰۰: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَايَعْقِلُونَ﴾.

۲- ر.ک: کشف المراد فی شرح التجریدالاعتقاد، ص۱۳۳؛ التعلیقات (لإبن سینا)، ص ۱۹۰.

۳- ر.ک: الحکمه المتعالیه، ج۹، ص۱۶۵ (فصل هشتم از باب عاشر از قسم ثانی از السفر الرابع)؛ برای مطالعه بیشتر به کتاب بحثی پیرامون مسئله ای از معاد مراجعه کنید.

ص: ۱۷۷

روشن است که با وجود این مطالب، برای دعوت پیامبر به ایمان و نهی از کفر

و تبلیغ احکام الهی معنایی باقی نمی ماند و وعد و وعید و ترسانیدن و بیم دادن سودی جز حفظ نظام دنیا نخواهد داشت. بدتر از همه این که این عقل اصطلاحی به آنجا رسیده که مخلوقات را تطورات حق متعال دانسته است و این ها همه در نظر فلاسفه به عقل نظری درک شده است.

حاصل احکام این عقل اصطلاحی آن است که امان از هر چیزی برداشته شود و همه ادیان و ملل از هم بپاشد و هرج و مرج همه جا را فرا گیرد؛ زیرا چنان که گفتیم، طبق این نظریه، همه مخلوقات اطوار وجود حق متعال اند و پرستش بت ها و عبادت هر چیزی عبادت خداست و شیطان هم بر حق است. معلوم است که این حرف ها همان سخنان دهرّیین است که اعتقاد به خداوند متعال ندارند.

پس روشن است عقلی که حجت خدای تعالی بر بندگان اوست آن نیست که علمای بشر فهمیده اند؛ زیرا که این حجت شیطان و ستمگران و بیدادگران است و انسان را از گناهان بزرگ تأمین می دهد و بزرگترین جرم ها را جرم نمی داند.

حمد و سپاس خدای را که ما را به این امر هدایت فرمود؛ که اگر هدایت او نبود، ما هدایت نمی یافتیم.

حقیقت علم در قرآن و حدیث و علوم بشری

حاج خلیل آقا: آقای صباحی، خواهش می کنم، برای آقایان، مقداری هم درباره علوم بشری و علم الهی سخن بگویید.

آقای صباحی: در نزد بشر، «علم» عبارت است از صورتی که از شیء در نفس حاصل می شود، یا صورتی که در نفس حضور دارد.(۱) به همین جهت، علم را به حصولی

۱- ر.ک: المنطق، ص۱۵.

ص: ۱۷۸

و حضوری و حصولی اش را نیز به تصوری و تصدیقی تقسیم می کنند.(۱) اساس علوم بشر بر این قرار یافته؛ با این که روشن است خود حصول و حضور و تصور و تصدیق از اموری است که به وسیله نور علم شناخته شده و درک می گردد و معلوم غیر از علم است. علم به معلوم احاطه دارد و معلوم به وسیله علم احاطه شده است. تباین علم و معلوم، از آنچه در باب تباین عقل و معقول گفتیم، واضح است.

هرکس اندکی در قرآن و روایات اهل بیت تأمل و توجه کند در می یابد که اساس قرآن و معارف آن بر نور علم قرار یافته است؛ نوری که معرف معلومات است و ذاتا ظاهر بوده و ظاهر کننده امور دیگر هم هست. علم نوری است که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده است؛

مِنْ بَعْدِ مَا جَائَکَ مِنَ الْعِلْمِ ؛(۲)

بعد از آن که علم برایت حاصل آمد.

همین علم است که خدای تعالی به پیامبران و رسولان و فرشتگانش و ائمه معصومین تعلیم کرده است. آنان گنجینه ها و معادن علم الهی اند و پیروان شان را دستور داده اند که آن را از محلش طلب کنند و از اهلش اخذ نمایند. خدای تعالی می فرماید:

فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَدُنَّا عِلْماً ؛(۳)

بنده ای از بندگان ما را یافتند که، از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود، به او دانشی آموخته بودیم.

وَ لُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً ؛(۴)

به لوط حکمت و دانش عطا کردیم.

۱- ر.ک: تقویم الایمان، ص۳۳۵ ۳۳۷؛ شرح المصطلاحات الفلسفیه، ص ۲۴۱ ۲۴۲.

۲- البقره (۲)، آیه ۱۴۵.

۳- الکهف (۱۸)، آیه ۶۵.

۴- الانبیاء (۲۱)، آیه ۷۴.

ص: ۱۷۹

وَ لَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ وَ سُلَیْمَانَ عِلْماً(۱) ؛

به راستی، به داوود و سلیمان دانش عطا کردیم.

وَلَایُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ؛(۲)

به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی یابند.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ ؛(۳)

از خدا پروا کنید؛ خدا به شما آموزش می دهد.

وَإِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَ... ؛(۴)

(یاد کن) آن گاه که تو را [حضرت عیسی] کتاب و حکمت و... آموختیم.

قَالُوا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنا ؛(۵)

[ملائکه]گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست.

یَا أَبَتِ إِنِّی قَدْجَائَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیّاً ؛(۶)

[ابراهیم به پدرش گفت:] پدر، به راستی مرا دانشی آمده که تو را نیامده است. پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست، هدایت نمایم.

از این آیات شریف، روشن می شود که علوم فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولان

۱- النمل (۲۷)، آیه ۱۵.

۲- البقره (۲)، آیه ۲۵۵.

۳- البقره (۲)، آیه ۲۸۲.

۴- المائده (۵)، آیه ۱۱۰.

۵- البقره (۲)، آیه ۳۲.

۶- مریم (۱۹)، آیه ۴۳.

ص: ۱۸۰

علوم الهی است و معلم آن ها ذات مقدس حق است. امام صادق فرمود:

خدا را دو علم است: یکی مکنون و مخزون که هیچ کس آن را نمی داند، مگر ذات مقدس او و بداء از آن است؛ و دیگری آنچه به فرشتگان و پیامبران و رسولان تعلیم فرمود و ما نیز آن را می دانیم.(۱)

یکی از باورهای ضروری مذهب شیعه این است که تمام علوم پیامبران به خاتم پیامبران رسیده است و هیچ کمال و علمی به هیچ مخلوقی داده نشده مگر آن که همه آن ها نزد پیامبر و ائمه جمع است؛ بلکه شب و روز، به علم شان افزوده می شود و علومی به ایشان عطا می شود که پیش تر آن ها را نمی دانستند. به ویژه، در هر شب جمعه، ابتدا به پیامبر و پس از او، به امیرالمؤمنین و سپس، به یکایک ائمه بعدی تا امام زمان علمی تازه عطا می شود؛ و این کیفیت تعلیم به خاطر آن است که امام پسین از امام پیشین اعلم نباشد.(۲)

بنابراین، پیامبر و ائمه داناتر و تواناتر از همه خلایق اند و در عالم خلقت، کسی به درجه آنان نمی رسد؛ بلکه علم دیگران نسبت به علم آنان مانند قطره است در مقابل دریا. این مطلب را امام صادق در تفسیر آیه شریف «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتَابِ(۳)» فرموده:

کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین است... نسبت علم آن حضرت به کسی که نزد او علمی از کتاب هست (آصف بن برخیا)، نسبت آب دریاهاست در مقابل رطوبتی که در بال مگس [بعد از فرو رفتن در آب] باقی می ماند.(۴)

۱- الکافی، ج۱، ص۱۴۷، ح۸ (باب البداء)؛ بصائرالدرجات، ص۱۰۹،ح۲ (باب ۲۱ از جزء دوم)؛ بحارالأنوار، ج۲۶، ص۱۵۹ ۱۷۰ (باب ۱۲ از ابواب علومهم از کتاب الإمامه) و ج۴، ص ۱۱۰، ح۲۷ (باب سوم از ابواب صفات از کتاب توحید).

۲- دلیل براین مطلب، در آیات قرآن و روایات شیعه، زیاد است؛ مراجعه شود به کتاب ابواب رحمت، ص۴۶ ۵۰.

۳- رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۴- تفسیر القمی، ج۱، ص۳۶۷.

ص: ۱۸۱

حضرت خضر نیز به حضرت موسی عرض کرد:

علم ما و علم اولین و آخرین نسبت به علم وصی پیامبر آخرالزمان چون قطره ای می ماند در مقابل دریا.(۱)

خداوند پیغمبر را به رسالت مبعوث کرد، برای آن که امت را از علوم خود تعلیم فرماید. خدای تعالی می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ ؛(۲)

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را برایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد.

امام باقر می فرماید:

علم امام رحمت گسترده حق است که تمام اشیا را فرا گرفته است. چون علم امام از علم خداست.(۳)

خدای تعالی می فرماید:

اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْباحٌ الْمُصْباحُ فِي زُجاجَةٍ... ؛(۴)

خدا نور آسمان ها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغ دانی است که در آن، چراغی قرار گرفته و آن چراغ نیز در شیشه ای است... .

۱- بحارالأنوار، ج ۴۰، ص۱۸۶. نظیر این روایت در صفحه ۱۷۷، ح ۶۰، مجلد مذکور و مواضع دیگر آمده است، از جمله: ج۲۶، ص ۲۰۰، ح۱۲ (باب ۱۵ از ابواب علومهم از کتاب الإمامه) و ج۱۳، ص۳۱۳، ح۵۲ (باب دهم از ابواب قصص موسی و هارون... از کتاب النبوه)؛ بصائر الدرجات، ص ۲۳۰، ح۳ (باب ششم از جزء ۵).

۲- آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص۴۲۹، ح۸۳ (باب فیه نکت... از کتاب الحجه).

۴- . النور (۲۴)، آیه ۳۵.

ص: ۱۸۲

این آیه شریفه در روایات زیادی به «نور علم» تأویل شده است.

امام باقر می فرماید:

ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ الله وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِی کَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِیِّ، وَهُوَ قَوْلُ الله عَزَّوَجَلَّ: اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ یَقُولُ: أَنَا هَادِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذی أَعْطَیْتُهُ وَهُوَ نُورِی الَّذی یُهْتَدی بِهِ مَثَلُ الْمِشْکَاهِ فِیهَا الْمِصْبَاحُ. فَالْمِشْکَاهُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ وَالْمِصْباحُ اَلنُّورُ الَّذِی فیهِ الْعِلْمُ. وَقَوْلُهُ: اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجاجَهٍ یَقُولُ: إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَقْبِضَکَ فَاجْعَلِ الَّذِی عِنْدَکَ عِنْدَ الْوَصِی کَما یُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِی الزُّجَاجَهِ ؛(۱)

سپس رسول خدا علمی را که خداوند در نزد او قرار داده بود، نزد وصی خود قرار داد و آیه اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ این مطلب را می رساند. خدا می فرماید: من هدایت گر آسمان ها و زمین هستم. مَثَل علمی که به تو داده ام و آن نوری است که هدایت می کند چون چراغ دانی است که چراغی در آن قرار دارد. چراغ دان قلب محمد و چراغ نوری است که علم در آن است. در آیه اَلْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ هم می فرماید: من اراده کرده ام تو را قبض روح کنم؛ پس علمی که پیش توست نزد وصی خود قرار ده، همچنان که چراغ در شیشه قرار داده شده است.

نیز، می فرماید:

چراغ دان سینه پیامبر است. در آن، چراغی هست و چراغ همان علم است که در شیشه قرار دارد. شیشه نیز امیرالمؤمنین است که علم پیامبر نزد اوست.(۲)

۱- الکافی، ج۸، ص ۳۸۰، ح۵۷۴؛ بحارالأنوار، ج۲۴، ص۳۶۹، ح۹۳ (باب ۶۷ از ابواب الآیات النازله...).

۲- التوحید، ص۱۵۹، ح۵ (باب ۱۵).

ص: ۱۸۳

همچنین، می فرماید:

چراغ دان نور علم است که در سینه پیامبر قرار دارد و چراغ در شیشه قرار دارد. شیشه نیز سینه علی است که علم پیامبر در سینه علی قرار گرفته است... .(۱)

خلاصه آن که: نور علم مصباح و چراغی است که در عالم مخلوقات روشن شده

و مخزن این نور مقدس «مشکاه» یعنی قلب حضرت محمد است. این مصباح و چراغ به «زجاجه» یعنی قلب امیرالمؤمنین منتقل شده است؛ پس روح مقدس امیرالمؤمنین نور علم پیامبر را فرا گرفته است.

با توجه به این روایات، حقیقت علم روشن می شود که گاهی از آن به «نور ولایت»

و گاهی به «نور وجه خدا» که همه چیز با آن روشن شده است و آسمان ها و زمین ها با آن درخشان شده، تعبیر شده است.

امام سجاد در مناجات انجیلیّه، در این باره عرض می کند:

أَنَّکَ أَقَمْتَ بِقُدْسِکَ حَیاهَ کُلِّ شَیْءٍ وَجَعَلْتَهُ نَجَاهً لِکُلِّ حَیٍّ ؛(۲)

به راستی، به پاکی خود، حیات و زندگی هر چیزی را استوار کردی

و آن را مایه نجات هر زنده ای قرار دادی.

همین نور علم است که گاهی از آن به «عرش» نیز تعبیر شده؛ چنان که در قرآن مجید آمده:

رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ؛(۳)

پروردگار عرش بزرگ.

۱- التوحید، ص۱۵۷، ح۲ ۳ (باب ۱۵). روایات دیگر در این زمینه در بحارالأنوار، ج۲۳، ص۳۰۶، ح۳ (باب ۱۸ از ابواب الآیات ناظره فیهم از کتاب الإمامه) و ج۴، ص۱۵، ح۴ (باب سوم تأویل آیه النور)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۶۷ ۷۲، ح۳ [۷۶۲۹] به بعد، آمده است.

۲- بحارالأنوار، ج۹۴، ص۱۵۷، ح۲۲ (باب ۳۲ از ابواب الدعاء از کتاب الذکر و الدعا).

۳- . النمل (۲۷)، آیه ۲۶.

ص: ۱۸۴

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّک فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَهٌ ؛(۱)

در آن روز، عرش پروردگارت را هشت نفر بر دوش هایشان حمل می کنند.

اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ؛(۲)

آنان که عرش را حمل می کنند.

امام صادق فرمود:

حَمَلَهُ الْعَرْشِ وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ ثَمانِيَهٌ؛ أَرْبَعَهٌ مِنّا وَأَرْبَعَهٌ مِمَّنْ شَاءَ الله ؛(۳)

حاملان عرش عرش همان علم است هشت نفرند: چهار نفر از ما و چهار نفر از آنان که خدا خواهد.

امیرالمؤمنین در وصف عرش فرمود:

وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِى حَمَّلَهُ اللهُ، الْحَمَلَهَ وَذلِک نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ. فَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ، أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ. وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ، عَادَاهُ الْجاهِلُونَ... فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ، هُمُ الْعُلَماءُ الَّذِينَ حَمَّلَهُمُ اللهُ عِلْمَهُ... ؛(۴)

عرش علمی است که خدا آن را بر حاملانش بار کرده است و آن نوری است از عظمت او. پس به عظمت و نورش، دل های مؤمنان را بینا کرده و به عظمت و نورش، نادانان با او دشمنی می کنند... حاملان عرش دانشمندانی اند که خداوند علمش را به آنان تحمیل کرده است.

امام رضا در مورد آیه شریفه وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّک... می فرماید:

اَلْعَرْشُ لَيسَ هُوَ الله وَالْعَرْشُ اِسْمُ عِلْمٍ وَقُدْرَهٍ... وَهُمْ حَمَلَهُ عِلْمِهِ... ؛

۱- الحاقه (۶۹)، آیه ۱۷.

۲- مؤمن (۴۰)، آیه ۷.

۳- الکافی، ج۱، ص۱۳۲، ح۶ (باب العرش و الکرسی).

۴- . الکافی، ج۱، ص۱۲۹، ح۱ (باب العرش و الکرسی).

ص: ۱۸۵

عرش خدا نیست؛ عرش اسم علم و قدرت است... و کسانی هستند که حاملان علم اویند... .

امام صادق فرمود:

اَلْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ، الَّذِی لَایُقَدِّرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ ؛(۱)

عرش علمی است که کسی اندازه آن را نمی تواند تقدیر کند.

نیز، فرمود:

[اَلْعَرْشُ] هُوَ الْعِلْمُ الَّذِی أَطْلَعَ اللهُ عَلَیْهِ أَنْبِیاءَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجَجَهُ ؛(۲)

[عرش] علمی است که خداوند پیامبران و رسولان و حجت هایش را بر آن آگاه کرده است.

از این روایات، روشن می شود که یکی از معانی عرش «علم» است و حاملان عرش علما ودانشمندان اند؛ و به عبارتی، فرشتگان و پیامبران و رسولان و ائمه دین. همین است که در روایات متعدد فرموده اند:

خدا را دو علم است: یکی مخزون و مکنون که هیچ کس جز ذات مقدس خودش از آن اطلاعی ندارد؛ و دیگری علم مبذول که آن را به فرشتگان و پیامبران و رسولان و ائمه دین تعلیم داده است.(۳)

امیرالمؤمنین فرمود:

رسول خدا زبان خود را در دهان من گذاشت و در قلب من، هزار

۱- التوحید، ص۳۲۷، ح۲ (باب ۵۲)؛ بحارالأنوار، ج۵۸، ص۲۹، ح۵۰ (باب چهارم از ابواب کلیات أحوال العالم... از کتاب السماء و العالم).

۲- بحارالأنوار، ج۵۸، ص۲۹، ح۴۷ (باب چهارم از ابواب کلیات أحوال العالم... از کتاب السماء و العالم).

۳- ر.ك: الکافی، ج۱، ص۱۴۷، ح۸ (باب البداء)؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۰۹، ح۳ (باب ۲۱ از جزء دوم)؛ بحارالأنوار، ج۴، ص۱۱۰، ح۲۷ [باب سوم از ابواب الصفات از کتاب التوحید] و ج۲۶، ص۱۶۳، ح۹ (باب ۱۲از ابواب علومهم از کتاب الإمامه).

ص: ۱۸۶

باب علم باز شد که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده می شود.(۱)

روایات زیادی دلالت دارد که علم پیامبران و رسولان و فرشتگان مقرب و ائمه معصومین علمی الهی است. برای نمونه، برخی از آن ها نقل می شود.

رسول خدا فرمود، خداوند می گوید:

مذاکره علم در میان بندگانم دل های مرده آنان را زنده می کند؛ به شرط این که مذاکره علم به امر [نبوّت] من بینجامد.(۲)

امام صادق می فرماید:

هر کس در چیزی بدون شنیدن از عالمی راستگو تسلیم خدا شود، خداوند گمراهش سازد تا هلاک گردد؛ و هرکس ادعای شنیدن از خدا کند، ولی نه از بابی که خدای تعالی برای خلقش گشوده، مشرک است. این باب خداست که امین و مأمون بر راز پوشیده خداست.(۳)

رسول خدا فرمود:

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. پس آن را از مواضعش طلب کنید و از اهلش اقتباس نمایید؛ زیرا که یاد دادن آن کاری نیکو، طلب آن عبادت، مذاکره آن تسبیح، عمل به آن جهاد، تعلیم آن به کسی که آن را نمی داند صدقه و بذل آن در میان اهلش نزدیکی به خدای تعالی است.

علم راهنمای حلال و حرام، علامت راه های بهشت، همدم در وحشت و دوست در غربت و تنهایی و هم صحبت در خلوت است...
.

۱- به این مضمون، در بحارالأنوار، ج۴۰، ص۱۲۷ ۲۰۰ (باب ۹۳ از ابواب کرائم خصاله و محاسن اخلاقه... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین) روایات زیادی نقل شده است.

۲- الکافی، ج۱، ص۴۱، ح۶ (باب سوال العالم و تذکره).

۳- بحارالأنوار، ج۲، ص۱۰۵، ح۶۸ (باب ۱۴ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۸۷

علم حیات دل های جاهل و روشنایی دیدگان تاریک و قوّت بد ن های ضعیف است.

علم بنده را به منزل های بخشندگان و مجالس نیکوکاران و درجات عالی در دنیا و آخرت می رساند. یادآوری علم همچون روزه گرفتن و مطالعه و بررسی آن همچون نماز خواندن است.

با علم، پروردگار اطاعت و عبادت می شود و صله ارحام حاصل می آید. حلال و حرام نیز با آن شناخته می شود.

علم، اَمام عمل است و عمل پیرو آن است. خداوند آن را به سعادتمندان الهام و کوردلان را از آن محروم می نماید. خوشا به حال کسی که خداوند او را از بهره علم محروم نساخته است!(۱)

نیز، فرمود:

عالم در میان نادانان، مانند زنده است در میان مردگان. تمام اشیا حتی ماهیان دریا و حیواناتش و درندگان خشکی و چهارپایانش برای طالب علم طلب آمرزش می کنند.پس علم را طلب کنید که سبب و وسیله میان شما و خداست و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.(۲)

امام صادق فرمود:

علم به تعلم ویادگیری نیست. علم نوری است که در دل کسی قرار می گیرد که خدای تعالی هدایتش را اراده کرده است(۳).

رسول خدا فرمود:

بنده، آن گاه که برای طلب علم خارج شود، خدای عزوجل از فوق

۱- بحارالأنوار، ج۱، ص۱۷۱، ح۲۴ (باب اول از ابواب العلم و آدابه و انواعه و... از کتاب العقل و العلم و الجهل).
۲- بحارالأنوار، ج۱، ص۱۷۲، ح۲۵.
۳- بحارالأنوار، ج۱، ص۲۲۵، ح۱۷ (باب هفتم از ابواب العلم و آدابه و... از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۸۸

عرش صدایش کند: خوش آمدی، ای بنده من! آیا می دانی چه مقامی را طلب می کنی؟ و آیا می دانی چه درجه ای را قصد کرده ای؟ خود را با فرشتگان مقرب همسان کردی تا مصاحب آن ها شوی. به یقین، تو را به مرادت خواهم رسانـد و حاجتت را برآورده خواهم کرد.

به علی بن الحسین گفته شد: معنای این که می فرماید: «خود را با فرشتگان مقرب همسان کردی تا مصاحب آن ها شوی» چیست؟ حضرت فرمود:

آیا نشنیدی که خدای تعالی می فرمایـد: (شَهِدَ الله أَنَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ...)؟ ابتـدا به خودش شـروع نمود، بعـد به فرشتگان، سپس به صاحبان علم که مصاحب فرشتگان انـد و آقای آنان محمد و دومِ آن هـا علی است و سومِ آنـان اهـل او و کسانی اند که بعد از او به مرتبه او سزاوارترند.

[علی بن الحسین در ادامه فرمود:] در مرتبه بعـد، شـما گروه شـیعیانید که علوم ما را می دانید و به ما و فرشتگان مقرب نزدیکید و گواهان خدا در توحید و عدل و کرم و بخشش اویید و عذرهای سرکشان را قطع می کنید... .(۱)

امیرالمؤمنین در جایی فرمود:

سزاوارترین مردم به پیامبر داناترین آن ها به علوم پیامبران است. آن گاه، این آیه را تلاوت کرد:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا ؛(۲)(۳)

۱- بحارالأنوار، ج۱، ص ۱۸۰، ح۶۸ (باب اول از ابواب العلم و آدابه و انواعه و... از کتاب العقل و العلم و الجهل).
۲- آل عمران (۳)، آیه ۶۸.
۳- بحارالأنوار، ج۱، ص۱۸۳، ح۷۹.

ص: ۱۸۹

قطعا، سزاوارترین مردم به ابراهیم آنان اند که از او پیروی کردند و این پیامبر و آنان که ایمان آوردند.

نیز، فرمود:

ای کمیل، ... مردم سه دسته انـد: علمای الهی، دانش طلبانِ در راه نجات و دست آخر، احمقان بی سـر و پایی که دنبال هر صـدایی می دوند و با هر بادی به حرکت در می آیند؛ آن هایی که به نور علم روشن نشده اند... .(۱)

همچنین امام حسن عسکری از امیرالمؤمنین نقل می فرماید:

کسـی که از شـیعیان ما و عالم به شـریعت ما باشـد و ضـعفای شـیعیان ما را از تاریکی نادانی شان به نور علمی که به آن ها داده ایم بیرون کنـد، روز قیامت، در حالی خواهد آمد که بر سـرش تاجی از نور خواهد بود که همه اهل محشـر را روشـنایی بخشد؛ و نیز بر تن او لباسـی خواهد بود که همه دنیا قیمت کوچک ترین رشـته آن نباشد. آن گاه، منادی صدا کند: ای بندگان خدا! این عالمی از شاگردان بعضی از علمای آل محمد است.(۲)

همه این روایات مدح و ستایش علمایی است که وارث علوم پیامبران هستند و از نور مقدس آنان استفاده کرده اند.

حضرت رضا یک بار فرمود:

خـدا رحمت کنـد بنـده ای را که امر ما را زنـده کنـد! عرض کردنـد: چگونه امر شـما را زنده کند؟ فرمود: علوم ما را یاد گیرد و به مردم تعلیم دهد.(۳)

۱- بحارالأنوار، ج۲۳، ص۴۵، ح۹۱ (باب اول از ابواب جمل أحوال و الأئمه الکرام و... از کتاب الإمامه).
۲- بحارالأنوار، ج۲، ص۲، ح۲ (باب هشتم از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).
۳- بحارالأنوار، ج۲، ص ۳۰، ح۱۳ (باب نهم از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

ص: ۱۹۰

بالأخره، رسول خدا فرمود:

خداوند علما را در روز قیامت جمع می کند و به آن ها می فرماید: من نور و حکمت خود را در سینه های شما قرار ندادم مگر آن که خیر دنیا و آخرت را برای شما خواستم.(۱)

از این آیات و روایات که درباره علم ذکر شد، روشن می شود که علم نوری است الهی و مَثَل آن همچون چراغ است که در قلب مقدس پیامبر قرار گرفته و از او به امیرالمؤمنین منتقل گشته است. و از آن تعبیر به عرش شده است و تمام انوار از آن گرفته شده است و همه چیز به آن روشن است و علماء حاملین عرشند و علم سبب زنده شدن قلوب مرده است و آن است نور بینایی قلوب و قوت ابدان و به علم است معرفت

و توحید و اطاعت و عبادت حق جل و اعلی به آن سبب تقرب بندگان است به سوی ذات مقدس حق. هر چه علم و کمال بیشتر گردد به انبیاء، به انبیاء و اولیاء نزدیک تر شود. و نمایندگان احکام الهی و قوانین ربوبی در مرتبه اول انبیاء و مرسلین و در مرتبه دوم اوصیاء انبیاء و خلفاء آنان و ائمه دین و در مرتبه سوم علماء عاملین و فقهاء کاملین می باشند و چنان که امامان به حق منصب نبوت و امامت را به خوبی معرفی کرده اند و آثار و صفات اهل آن را در احادیث فراوان بیان نموده اند تا کسانی که به دروغ ادعای نبوت و امامت می کنند رسوا شوند و مردم گرفتار شک و تردید نشوند.

همچنین، در این روایات و حدیث های دیگر، ایشان حقیقت علم و منشأ حصول آن

و مخزن و آثار و صفات آن را بیان کرده اند تا در شناخت علمای الهی جای شکّ و شبهه برای کسی باقی نماند.

۱- بحارالأنوار، ج۲، ص۱۶، ح۳۷ (باب هشتم از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل)؛ ج۷، ص۲۲۶، ح۱۴۶ (باب هشتم از ابواب المعاد و ما یتبعه و... از کتاب العدل و المعاد).

ص: ۱۹۱

به عبارت دیگر، همان طور که مقام نبوت و امامت را عـده ای به دروغ ادعا کرده انـد، مقام علم را هم به دروغ ادعا کرده اند و می کنند. اما ائمه راه را خوب روشن نموده اند

و حجت را تمام کرده اند.

نیز، به نور علم، واضح می شود که آن صورت حاصـله از اشـیا در نزد نفس و قلب که اسم آن را به غلط علم نهاده اند علم نیست و ذاتش نور نیست چه مطابق واقع باشد، چه مخالف آن بلکه صورت و صاحب آن، هر دو به نور علم مکشوف و معلوم و مفهوم

و مُدرَک می شود. علم و فهم ذاتا نورند و صورت ذهنی ذاتا تاریک است و خود با نور علم روشن می شود.

در اینجـای بحث، حـاج صـمدآقا گفت: حـاج خلیـل آقـا، بفرماییـد یـک دور چـای هم بدهنـد تا آقای صـباحی و رفقای دیگر رفع خستگی کنند. یک دور چای داده شد و آقای صباحی اندکی خستگی در کرد و آقایان مشغول استراحت و خوردن چایی شدند.

حاج خلیل آقا: آقای صباحی، با اجازه آقایان، خواهش می کنم اندکی هم درباره مراجعه به کتاب و سنت در معارف و اصول دین مبین اسلام صحبت بفرمایید.

آقای صباحی رو به دکتر کرد و گفت: آقای دکتر، من خسته ام. اگر ممکن است، این بحث را شما بیان بفرمایید.

دکتر حسین خان: با وجود آب، تیمم باطل است؛ ولی چون می بینم خسته اید، می پذیرم. باری، کسانی که باطنشان از دیدن حقایق الهی کـور شـده اسـت و از هـدایت الهی دور افتـاده انـد معـارف و اصـول دیـن مـبین اسـلام را از غیر آن دری که خداونـد به روی بنـدگانش گشوده طلب نمودنـد و آیـات متشابه را بـدون مراجعه به خانـدان رسالت که علم قرآن نزد آن هاست اخـذ کرده خود را هلاک ساختند و اسباب تباهی دیگران نیز شدند.

از جناب آقای صباحی و آقایان دیگر اجازه می خواهیم تا چند جمله ای برای تذکر

و ترغیب و تأکید در

ص: ۱۹۲

لزوم مراجعه به قرآن و روایات، در اصول و فروع، به عرض برسانم.

همه آقایان گفتند: بفرمایید.

لزوم رجوع به کتاب و سنت در اصول و فروع

دکتر حسین خان: خدای تعالی بندگانش را تحذیر کرده می فرماید:

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ القِيَامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ؛(۱)

[خداوند خود را بر همه معرفی کرد] تا مبادا روز قیامت بگویید: ما از این [امر] غافل بودیم.

نیز، می فرماید:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ؛(۲)

می گویند: اگر شنیده بودیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.

همین طور می فرماید:

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاً ؛(۳)

و می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خویش را فرمان بردیم

و آنان ما را از راه به در کردند.

سخنان دکتر حسین خان که به اینجا رسید، صدای گریه محروق بلند شد. وی دست ها را به طرف آسمان بلند نمود و در حالی که اشک می ریخت، دنباله آیه را با دکتر خواند:

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً ؛(۴)

پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن، لعنی بزرگ.

دکتر و دیگران هم منقلب شدند. سپس دکتر آیات دیگر را هم تلاوت فرمود:

يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ

۱- الأعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۲- الملک (۶۷)، آیه ۱۰.

۳- الاحزاب (۳۳)، آیه ۶۷.

۴- الاحزاب (۳۳)، آیه ۶۸.

الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا أ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدَی بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُم مُجْرِمِینَ ؛(۱)

کسانی که زیردست بودند، به کسانی که برتری داشتند می گویند: اگر شما نبودید، ما قطعا مؤمن بودیم. کسانی که برتری داشتند به کسانی که زیردست بودند می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت بازداشتیم، آن گاه که به شما رسید؟! بلکه خودتان گناهکار بودید.

آقای صباحی گفت: آقای دکتر، این آیه هم مناسبت دارد:

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذینَ اتَّبَعُوا... ؛(۲)

آن گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند... .

وَقَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الحَقِّ وَوَعَدتُکُم فَأَخْلَفْتُکُمْ وَمَا کَانَ لِیَ عَلَیْکُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أن دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلَاتَلُومُونِی وَلُومُوا أَنْفُسَکُمْ... ؛(۳)

و چون کار ازکار گذشت، شیطان می گوید: در حقیقت، خدا به شما وعده راست داد و من هم به شما وعده دادم؛ اما با شما خلف وعده کردم. مرا به شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم

و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.

آن گاه، دکتر رو به محروق کرد و گفت: شما به خانه ای که خداوند آن را معدن علم و نور و حکمت قرار داده بود داخل نشدید و به این جهت، از انوار پرفروغ الهی محجوب

۱- سبأ (۳۴)، آیات ۳۱ ۳۲.

۲- البقره (۲)، آیه ۱۶۶.

۳- ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲.

ص: ۱۹۴

شدید و در تاریکی ها و گمراهی فرو رفتید و از راه هدایت دوری جستید و راه اهل ضلال را در پیش گرفتید.

شما کسانی را پیشوای خود قرار دادیدکه دینشان را بر پایه هوا و هوس و رأی و قیاس بنا کرده اند؛ و روشن است که معالم دین و اصول شرع با هوای نفس و قیاس سازگاری ندارد.

با وجود پیامبر، برای رسیدن به اصول و معارف دینی، رجوع به او لازم است

و پس از او نیز رجوع به حجتی که از ناحیه خدا و رسول منصوب شده واجب است. حجت خدا بعد از رسول دو خلیفه او یعنی قرآن و اهل بیت اوست. جایز نیست از آن دو بازمانده تعدّی شود و کسی که از آن ها تجاوز کند گمراه شده است. خدای تعالی می فرماید:

قَدْ بَيَّنَا لَكُمُ الآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ؛(۱)

ما نشانه ها را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید.

وَأَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ ؛(۲)

بیشترشان تعقل نمی کنند.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ ؛(۳)

بگو حق از پروردگارتان است. پس هر که بخواهد، ایمان بیاورد؛ و هر که بخواهد، کافر شود.

حضار همه منقلب گشته به محروق نگاه می کردند. محروق هم، در حالتی که دیده به آسمان دوخته بود و زانوها را در بغل داشت، قطرات اشک به گونه هایش می نشست.

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۱۸.

۲- المائده (۵)، آیه ۱۰۳

۳- الکهف (۱۸)، آیه ۲۹.

ص: ۱۹۵

دکتر حسین خان: اگر انسان با فطرت اولی خود به مخلوقات توجه کند، اختلاف

و مغایرت آن ها را با همـدیگر درمی یابد. درمی یابد که انسان با حیوان و جمادات با گیاهان از یک جنس نیسـتند؛ زن غیر از مرد، ظلم غیر از عـدل، مرض غیر از سـلامت و فقر غیر از ثروتمنـدی است. هر کسـی به فطرت سـلیم درمی یابد که برای خودش و دیگر موجودات خالقی است غیر از او و غیر از آن موجوداتی که او با آن ها در تماس است.

نیز، هر کس به فطرت سـلیم درمی یابـد که افعـال او از خود او و به اختیـار خود او صادر می شود. به همین جهت است که انسان ها همدیگر را ملامت و سـرزنش یا مدح و ثنا می کنند، یا به کارهای بد خود اعتراف کرده عذرخواهی می نمایند، یا ازکارهای زشت خودشان اظهار نـدامت و پشیمانی می کننـد. این طریقه قرآن و عترت است؛ ولی طریقه صوفیه چنان که پیش تر بیان شـد برخلاف همه این هاست.

آقـای صـباحی: آقـای دکتر، اضـافه بر این، اسـاس قرآن و فرموده هـای بزرگـان دین برای رفع اختلاف است؛ و چون آحاد بشـر در اعتقادات و اصول عقایـد با یکـدیگر اختلاف داشـتند، خداونـد تبارک و تعالی پیامبران را فرسـتاد تا رفع اختلاف کنند و مردم را به حقایق برسانند و دفع فساد نمایند. خدای تعالی می فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللهُ يَهْدِی مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ؛(۱)

مردم امتی یک پارچه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور

و بیم دهنـده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرسـتاد تا میان مردم، در آنچه با هم اختلاف داشـتند، داوری کنـد. جز کسانی که

۱- البقره (۲)، آیه ۲۱۳.

ص: ۱۹۶

کتاب به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، به خاطر ستم و حسدی که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به اذن خود، به حق که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد؛ و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

در این آیه، قرآن کریم اختلاف را مخصوص اهل دانش و وظیفه پیغمبران را رفع اختلاف دانسته و هدایت واقعی را به پیروان پیامبران و مؤمنین اختصاص داده است، نه کسانی که به کلمات دیگر چنگ زده و به رأی و قیاس و فکر در دین خدا وارد شوند و از مجاری وحی الهی روی برگردانند.

نیز، می فرماید:

وَلَایَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ ؛(۱)

پیوسته در اختلاف اند، مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند.

یعنی اختلاف در بشر بوده و هست مگر در بین کسانی که مورد لطف و مرحمت پروردگار شوند و آنان فقط پیروان راستین و تابعین به حق پیامبران و امامان هستند.(۲)

هر که به غیر قرآن واهل بیت پیغمبر تمسک کند پیرو قرآن و عترت نیست.

امام صادق می فرماید:

کَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَعْرِفُنا وَ هُوَ مُسْتَمْسِکٌ بِعُرْوَه غَیْرِنَا ؛(۳)

دروغگوست کسی که خیال کند ما را می شناسد [و ولایت ما را پذیرفته]، در حالی که به دستاویز دیگران چنگ زده است.

۱- هود (۱۱)، آیات ۱۱۸ ۱۱۹.

۲- ر.ک: الکافی، ج۱، ص۴۲۹، ح۸۲ (باب فیه نکت و... از کتاب الحجه)؛ بحارالأنوار، ج۲۴، ص۲۰۴، ح۱ (باب ۵۴ از از ابواب الآیات النازله فیهم... از کتاب الإمامه).

۳- معانی الاخبار، ص۳۹۹، ح۵۷ (باب نوادر المعانی).

ص: ۱۹۷

امام باقر می فرماید:

كُلُّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ ؛(۱)

هر آنچه از این خانه و خانواده برون نیاید باطل است.

مسلم است کسی که روش علمای بشری را برگزیده و از آن پیروی می کند از در خانه غیر آل محمد وارد شده و از خانه آن ها دور شده است.

خدای تعالی می فرماید:

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ؛(۲)

ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای این که آنچه در آن اختلاف کرده اند برای آنان توضیح دهی؛ و آن برای مردمی که ایمان می آورند هدایت و رحمت است.

در این آیه شریفه حق تعالی نزول قرآن را بر پیغمبر به جهت رفع اختلاف

و هدایت و رحمت برای مؤمنین دانسته است و از این بیان، معلوم می شود که وظیفه رسول رفع اختلاف و خارج کردن بشر از تاریکی های گمراهی و رساندن به نور هدایت قرآن است؛ چنان که در آیه دیگر می فرماید:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ؛(۳)

کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری.

۱- بحارالأنوار، ج۲، ص۹۴، ح۳۲ (باب ۱۴ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۲- النحل (۱۶)، آیه ۶۴.

۳- ابراهیم (۱۴)، آیه ۱.

ص: ۱۹۸

خداوند متعال علم خود را در کتاب مجیدش قرار داده و آن را بر پیامبر نازل فرموده است:

أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ؛(۱)

آن را به علم خویش نازل کرده است.

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ؛(۲)

پس از آن که علم تو را حاصل آمد.

فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ الله ؛(۳)

پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست.

چون قرآن شریف مشتمل بر علم خداست، اگر جن و انس جمع شوند، نتوانند مثل آن را بیاورند؛ و این علم بر پیغمبر نازل گردیده تا از بین بشر رفع اختلاف فرماید. رسول اکرم نیز تبلیغ رسالت فرموده و تقصیری در تبلیغ ننموده.

اما چون در همه قابلیت استفاده و دریافت علم قرآن نبود، به امر خداوند، ایشان علوم قرآن را نزد امیرالمؤمنین قرار داد و از آن حضرت به امامان از فرزندانش رسید.

پس پیامبر آنان را به همراه قرآن دو خلیفه خود در میان امتش قرار داد و به تمسک به هر دو امر نمود و نجات را در تمسّک به هر دو مقرر فرمود.

خداوند تبارک و تعالی قرآن را نور و حکمت و موعظه و شفای آنچه در سینه هاست و رحمت و ذکر و هدایت و تذکره و ذکری و بیّنات و میزان و فرقان بین حق و باطل و قول فصل بین بشر، معرفی فرموده و پیروی از آن را واجب نموده است. علاوه بر همه این ها،

۱- النساء (۴)، آیه ۱۶۶.

۲- البقره (۲)، آیه ۱۴۵.

۳- هود (۱۱)، آیه ۱۴.

ص: ۱۹۹

این کتاب عزیز را «حدیث»(۱) و «احسن الحدیث»(۲) یعنی تازه و بهترین تازه نامیـد؛ در مقابل علوم کهنه و قـدیم بشـری که غیر از تاریکی و گمراهی نمی افزاید. قرآن به همین اوصاف در کلمات رسول اکرم و ائمه دین هم توصیف شده است.

رسول خدا می فرماید:

مَنِ ابْتَغَی الْعِلْمَ فِی غَیْرِهِ أَضَلَّهُ الله ؛(۳)

هر کس علم را در غیر قرآن طلب نماید، خداوند گمراهش می کند.

امام عسکری می فرماید:

مَنْ طَلَبَ الْهُدَی فِی غَیْرِهِ، أَضَلَّهُ الله ؛(۴)

هر کس هدایت را در غیر قرآن طلب کند، خداوند گمراهش می نماید.

خدای تعالی هم می فرماید:

وَقَدْ آتَیْنَاکَ مِنْ لَدُنَّا ذِکْراً * مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وِزْراً ؛(۵)

مسلما به تو از جانب خود ذکری داده ایم؛ هر کس از آن روی برتابد، روز قیامت، گناهی بر دوش می گیرد.

وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَانِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ ؛(۶)

هر که از یاد رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا دمسازش باشد.

حاج صمد آقا: جناب آقای محروق، خوب شد بابا از مرشدی دست بازداشتی؛ و اِلّا روز قیامت به حمالی می افتادی!

۱- الجاثیه (۴۵)، آیه ۶ : تِلْکَ آیاتُ الله نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ الله وَآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ.

۲- . الزمر (۳۹)، آیه ۲۳: الله نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشابِهاً ....

۳- بحارالأنوار، ج۹۲، ص۲۷، ح ۳۰ (باب اول از ابواب فضله و احکامه و إعجازه... از کتاب القرآن).

۴- بحارالأنوار، ج۹۲، ص ۳۱، ح۳۴.

۵- طه (۲۰)، آیات ۹۹ ۱۰۰.

۶- الزخرف (۴۳)، آیه ۳۶.

ص: ۲۰۰

صدای خنده حضار بلند شد و مجلس به هم خورد. سر شوخی باز شد و هر یک از آقایان با دیگری مزاح می نمود.

حاجی خلیل آقا: کربلایی جعفر، چای بریز.

سینی چای به میان آمد و هر یک فنجانی برداشته مشغول شدند.

صباحی، فنجان در دست، شروع به سخن نموده گفت: رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود:

يَا عَلِيُّ، أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُها. فَمَنْ أَتيَ مِنَ الْبَابِ وَصَلَ. يَا عَلِيُّ، أَنْتَ بَابِيَ الَّذِي أُوتيَ مِنْهُ وَأَنَا بَابُ الله، فَمَنْ أَتَانِي مِنْ سِوَاكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيَّ وَمَنْ أَتيَ اللَه مِنْ سِوایَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الله ؛(۱)

ای علی من شهر علم هستم و تو باب و درِ آن هستی. هر کس از در وارد شود به من می رسد. ای علی، تو آن باب من هستی که از آن به نزد من آیند. من هم باب خدایم، هر کس به نزد من از غیر راه تو بیاید به من نمی رسد؛ و هر کس به سوی خدا از غیر راه من آید به خدا نرسد.

این روایت به طور تواتر از عامه و خاصه نقل شده است؛ چنان که صاحب وسائل در ذیل حدیث هم به آن تصریح نموده است.

نیز، رسول خدا فرمود:

ای مردم، من خانه حکمت و علم هستم و علی کلید آن است؛

و هرگز به خانه نمی توان داخل شد مگر به وسیله کلید آن.(۲)

پس هر کس هدایت و نجات می خواهد باید به قرآن و عترت پیامبر رجوع کند؛ چون خدا و رسولش این دو را با هم راهنمای راه سعادت و هدایت قرار داده اند و از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت.

۱- وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۷۶، ح ۴۰ [۳۳۲۴۲] (باب هفتم از ابواب صفات القاضی از کتاب القضاء).

۲- بحارالأنوار، ج۳۸، ص۱۰۲، ح۲۴ (باب ۶۱ از ابواب النصوص الداله... از کتاب تاریخ امیر المؤمنین).

ص: ۲۰۱

در کتاب شریف وسائل الشیعه، کتاب قضا، متجاوز از ۳۵۰ روایت(۱) و در کتاب مستدرک الوسائل، در حدود ۲۰۰ روایت(۲) نقل فرموده اند که مضمون همه آن ها این است: در اصول دین و فروع آن، به عترت پیامبر و قرآن باید تمسک نمود و تفسیر قرآن بدون مراجعه به فرمایش های اهل بیت که علم قرآن نزد آن هاست جایز نیست و نجات

و سعادت هر کسی در گرو پیروی از آن دو یادگار گران بهاست.

خداوند متعال، برای نجات بشر از وادی ضلالت و خسارت و درّه های پیچ در پیچ هولناکی که راهزنان عالم انسانیت به وجود آورده اند، اشرف موجودات و یگانه نجات بخش عالم بشریت را مبعوث کرد و به وسیله او کتابی فرو فرستاد که جامع همه کمالات و علوم و معارف و حاوی قوانین محکمی است که بشر جز به آن ها سعادت نیابد و بدون آن دستورها، به عالم انسانیت و شرافت وارد نگردد.

ولی این کتاب مقدس و دستورهای محکم الهی آن مورد بی اعتنایی مسلمین واقع شده، به طوری که امروزه بچه مسلمان ها شانزده سال درس می خوانند ولیکن از توحید و خداشناسی قرآنی اطلاعی ندارند؛ زیرا قرآن به آن ها تعلیم داده نمی شود و اگر هم بشود، قرآنی تعلیم می شود که تفسیر آن از دهان علمای بشر و فلاسفه و عرفا خارج شده است.

البته، این فقط به زمان ما اختصاص ندارد؛ بلکه از زمان ورود فلسفه و عرفان در بین مسلمین، قرآن همواره غریب بوده و بشر از علم آن به دور است و حال آن که خود قرآن می فرماید:

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَبَیِّناتٍ مِنَ الْهُدَی وَالْفُرْقَانِ(۳) ؛

ماه رمضان ماهی است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است؛ کتابی

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱ ۲۰۹ (ابواب صفات القاضی و ما یجوز أن یقضی به).

۲- مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۲۳۹ ۳۴۶.

۳- البقره (۲)، آیه ۱۸۵.

ص: ۲۰۲

که مایه هدایت مردم است و]حاوی[دلایلی آشکار از هدایت

و میزان شناخت حقّ از باطل است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدىً وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱) ؛

این برای مردم بیان و برای پرهیزکاران هدایت و اندرز است.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ؛(۲)

این کتاب را، که روشن گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود

و رحمت و بشارت است، بر تو نازل کردیم.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ(۳) ؛

قطعا، این قرآن به [آیینی] پایدارتر هدایت می کند.

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاىَ فَلَايَضِلُّ وَلَايَشْقَى(۴) ؛

هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

اللهُ الَّذِى أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزانَ(۵) ؛

خدا همان است که کتاب را به حق فرود آورد و میزان را نیز.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ؛(۶)

در حقیقت، قرآن گفتاری روشن گر و جدا کننده است.

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۳۸.

۲- النحل (۱۶)، آیه ۸۹.

۳- الإسراء (۱۷)، آیه ۹.

۴- طه (۲۰)، آیه ۱۲۳.

۵- الشوری (۴۲)، آیه ۱۷

۶- الطارق (۸۶)، آیه ۱۳.

ص: ۲۰۳

خداوند، در این آیات، قرآن مجید را چنین معرفی می کند که مایه هدایت و راهنمایی گمشدگان و بیان گر و آشکارکننده و میزان و جداکننده حق و باطل است و کسی که از آن پیروی کند گمراه نمی شود و تیره بخت نمی گردد.

البته، این پیروی بایـد بـا راهنمـایی پیشوایان دین که معلمان قرآن و مفسـران حقیقی آن انـد باشـد تا شـخص بتوانـد از تاریکی های نادانی نجات یافته دل و جانش به نورانیّت علوم الهی منور شود و در دنیا با سـعادت و شـرافت زنـدگی کند و در آخرت هم به مقام قرب فایز گردد. لیکن، افسوس و هزاران افسوس که گروهی از مسـلمین گمان کرده اند پیروی قرآن فقط مربوط به فروع دین است و در اصول و اسـاس شـریعت که خداشناسـی و معرفت حضـرت پروردگـار است بایـد به عقل خود متکی بود و با براهین فلسـفی یا کشف و شهود عرفانی به سراغ اصول دین رفت!

اینان دل خود را خوش داشـته اند به برهان و کشف و شهودی که هیچ فایده ای بر آن مترتّب نیست و حق و باطل آن را از یکدیگر نمی توان تمییز داد.

بسـی جای تعجب است، با این همه اختلاف هایی که علمای بشـری با این براهینشان دارند، چگونه ممکن است یک عالِم در اصول دین الهی به آن ها دل خوش کند؟!

در این هنگـام، حـاجی خلیل آقا گفت: نزدیک ظهر است. اگر مایلیـد، برویم به ایوان جلو عمارت که هم خنک تر است، هم منظره اش بد نیست.

همه میهمانان گفتند: بلی، جای بسیار خوبی است.

حاجی خلیل آقا صدا زد: کربلایی جعفر، ایوان را فرش کن.

میهمانان ازجا بلنـد شدنـد و به ایوان رفتنـد. هرکدام از آقایان مزاحی می کرد. یکی گفت: خوب است همه تابسـتان را اینجا بمانیم. حاج صمد آقا گفت: به شرطی که آقای محروق هم بماند؛ ایشان سبب خیر و برکت برای ما هستند!

حاجی خلیل آقا آماده گفتن اذان شد. بعد از اذان، صف جماعت بسته شد و بعد از نماز

و تعقیبـات و صـرف ناهـار و انـدکی استراحت، هرکـدام از آقایان به پشتی خود تکیه دادنـد. سـماور هم در گوشه مجلس به گرمی محفل می افزود.

ص: ۲۰۴

دکتر حسین خان: آقای صباحی، آقایان مایل اند دنباله فرمایش شما را استماع کرده بهره مند شوند.

آقای صباحی: خدای تعالی در آیه شریفه قرآن بیان نموده است که علم کتاب نزد شخص خاص است:

قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؛(۱)

بگو کافی است خدا و آن کس که علم کتاب نزد اوست میان من

و شما گواه باشد.

در روایات متواتر، از عامه و خاصه نقل شده که مراد از «کسی که علم کتاب نزد اوست» امیرالمؤمنین است.(۲)

در جای دیگر، خداوند می فرماید:

وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إمَامٍ مُبِینٍ ؛(۳)

ما هر چیزی را در امام مبین برشمرده ایم.

در روایات، «امام مبین» نیز به امیرالمؤمنین تفسیر شده است.(۴)

همین طور، در روایات متواتر، ائمه دین فرموده اند:

تمام علوم قرآن نزد ماست.

۱- رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۲- ر.ک: بصائر الدرجات، ص۲۱۲ ۲۱۶ و ۲۳۲ (باب اول از جزء پنجم)؛ الکافی، ج۱، ص۲۲۸ ۲۲۹ (باب ان لم یجمع علم القرآن کله إلا الأئمه)؛ تفسیرالقمی، ج۱، ص۳۶۷ (سوره رعد)؛ بحارالأنوار، ج۲۶، ص۱۶۰ (باب دوازدهم از ابواب علومهم ... از کتاب الإمامه) و ج۳۵، ص۳۹۱ و ص۴۲۹ ۴۳۱ (باب ۱۹ و ۲۴ از ابواب الآیات النازله فی شانه... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین)؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۴۰۰، ح [۴۲۲ ۴۲۴]؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۲، ص۵۰۲؛ الکشف و البیان، ج۵، ص۳۰۳ و... .

۳- یس (۳۶)، آیه ۱۲.

۴- بحارالأنوار، ج۲۴، ص۱۵۸، ح۲۴ (باب ۴۶ از ابواب الآیات النازله فیهم... از کتاب الإمامه).

ص: ۲۰۵

و این از ضروریات مذهب شیعه است.

پس کسی که در دین خود از پیامبر و امامان پیروی کرد، در واقع، از خدا پیروی کرده و به سعادت و نجات رسیده است. ولی اگر کسی در دینش از هوای نفس و رأی

و قیاس تبعیت کرد، گمراه گردیده است و خدای تعالی درباره اش می فرماید:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ ؛(۱)

کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟!

در روایات، در تفسیر این آیه آمده است:

کیست گمراه تر از آن که دین خود را از غیر امام هادی به حق اخذ کند؟ (۲)

همچنین، در تفسیر آیه فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلَايَضِلُّ وَلَايَشْقَى(۳) ، آمده است:

کسی که قائل به امام شود و از او پیروی کند و از اطاعت او روی برنتابد، هموست که در گمراهی و تیره بختی نخواهد بود..(۴)

امام باقر می فرماید:

ما اهل بیتی هستیم که علم ما از ناحیه خداست. اگر از ما پیروی کنید، هدایت می یابید.(۵)

نیز، می فرماید:

کسی که دینش را از غیر امام بگیرد، روز قیامت، سرگردان خواهد بود.(۶)

۱- القصص (۲۸)، آیه ۵۰.

۲- بصائرالدرجات، ص۱۳، ح۱ ۵ (باب هشتم از جزء اول).

۳- طه (۲۰)، آیه ۱۲۳.

۴- بصائرالدرجات، ص۱۴، ح۳؛ ر.ک: بحارالأنوار، ج۲، ص۹۳، ح۲۵ (باب ۱۴ از ابواب العلم از کتاب العقل ...).

۵- بصائرالدرجات، ص۵۱۴، ح۳۴ (باب ۱۷ از جزء دهم).

۶- بصائرالدرجات، ص۱۳، (باب هشتم از جزء اول) ح۱ ۳ و ۵؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۹۳، ح۲۳ (باب ۱۴).

ص: ۲۰۶

امیرالمؤمنین می فرماید:

وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ الله، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتينُ، وَالنُّورُ الْمُبينُ، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّیُّ النَّاقِعُ، وَالْعِصْمَهُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ(۱) ؛

کتاب خدا را محکم بگیرید؛ زیرا رشته ای است محکم و نوری است آشکار و داروی شفابخش و سیراب کننده ای است که عطش را فرو می نشاند. نگه می دارد کسی را که به آن تمسک کند و نجات می بخشد کسی را که دست به دامان آن شود.

نیز می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِى لَايَغُشُّ، وَالْهَادِى الَّذِى لَايُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِى لَايَكْذِبُ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ... وَإِنَّ اللّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ الله الْمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنابِيعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ ؛(۲)

آگاه باشید؛ این قرآن پند دهنده ای است که انسان را نمی فریبد، هدایت کننده ای است که گمراه نمی کند و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید... در قرآن، شفای بزرگ ترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و گمراهی است... و خداوند سبحان هیچ کس را به مانند [پندهای] این قرآن موعظه نکرده است؛ زیرا قرآن رشته محکم خداست و وسیله امین او و بهار دل ها و چشمه های دانش است. برای دل، جلا دهنده ای غیر از قرآن نیست.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶، ص ۲۹۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۳۳۲.

ص: ۲۰۷

نیز می فرماید:

فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّهُ الله عَلَى خَلْقِهِ ؛(۱)

قرآن امرکننده ای است بازدارنده و ساکتی است گویا و حجت خدا بر مخلوقاتش است.

همچنین می فرماید:

اِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِیءِ وَالْبُرْهَانِ الْجَلِیّ وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِی وَالْکِتابِ الْهَادِی... أَرْسَلَهُ بِحُجَّهٍ کَافِیَهٍ وَمَوْعِظَهٍ شافِیَهٍ وَدَعْوَهٍ مُتَلَافِیَهٍ، أَظْهَرَ بِهِ الشَّرائِعَ الْمَجْهُولَهَ وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ المَدْخُولَهَ وَبَیَّنَ بِهِ الْأَحْکَامَ الْمَفْصُولَهَ (۲)؛

او را با نوری روشنی بخش و برهان و دلیلی آشکار و راهی واضح

و کتابی هدایت گر برانگیخت... او را با حجتی کافی و اندرزی شفابخش و دعوتی پیوسته فرستاد که به وسیله آن، شرایع ناشناخته را آشکار ساخت و بدعت هایی را که به نام دین در میان مردم رایج شده بود از بین برد و احکامی را که از هم گسیخته بود بیان داشت.

امام رضا می فرماید:

هُوَ حَبْلُ الله الْمَتِینُ وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَی وَطَرِیقَتُهُ الْمُثْلَی اَلْمُؤَدّی إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمُنْجِی مِنَ النَّارِ، لَایَخْلُقُ مِنَ الْأَزْمِنَهِ، وَلَایَغِثُّ عَلَی الْأَلْسِنَهِ لِأَنَّهُ لَمْ یُجْعَلْ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِیلَ الْبُرْهانِ، وَحُجَّهً عَلَی کُلِّ إِنْسَانٍ... ؛(۳)

قرآن ریسمان محکم و دستاویز مطمئن و روش برجسته الهی است. رساننده به بهشت و نجات دهنده از آتش است. با گذشت زمان، کهنه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳، ص۳۵۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۱، ص۳۰۲.

۳- بحارالأنوار، ج۹۲، ص۱۴، ح۶ (باب اول از ابواب فضله و احکامه و إعجازه... از کتاب القرآن).

ص: ۲۰۸

نمی شود و بر زبان ها ضعیف نمی گردد؛ زیرا که برای زمانی خاص قرار داده نشده است، بلکه برای هر انسانی دلیل و برهان و حجت است.

امام صادق می فرماید:

... کِتَابُهُ وَهُوَ نُورُهُ وَحِکْمَتُهُ(۱)

... نوشتار خداوند، نور و حکمت اوست.

امام سجاد در صحیفه سجادیه، در دعای ختم قرآن، می گوید:

وَقُرْآناً أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرائِعِ أَحْکَامِکَ، وَکِتَاباً فَصَّلْتَهُ لِعِبادِکَ تَفْصِیلًا، وَوَحْیاً أَنْزَلْتَهُ عَلَی نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَنْزِیلًا، وَجَعَلْتَهُ نُوراً نَهْتَدِی (بِهِ) مِنْ ظُلَمِ الضَّلَالَهِ وَالْجَهَالَهِ بِاتِّبَاعِهِ، وَشِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِیقِ اِلَی إسْتِمَاعِهِ، وَمِیزَانَ قِسْطٍ لَایَحِیفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ، وَنُورَ هُدیً لَایَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِینَ بُرْهَانُهُ، وَعَلَمَ نَجَاهٍ لَایَضَلُّ، مَنْ أَمَّ قَصْدَ سُنَّتِهِ، وَلَاتَنَالُ أَیْدِی الْهَلَکَاتِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَهِ عِصْمَتِهِ... ؛(۲)

قرآنی که به وسیله آن، شرایع احکامت را بیان کردی و کتابی که بر بندگانت تفصیلش دادی و وحیی که بر پیامبرت محمد فرود آوردی. آن را نوری قرار دادی که با پیروی از آن، از تاریکی های گمراهی و نادانی هدایت می یابیم؛ شفایش قرار دادی برای کسی که برای فهم تصدیق آن، به جهت استماعش سکوت می کند؛ ترازوی عدل قرار دادی اش که زبانش از حق تجاوز نمی کند؛ نور هدایت قرار دادی اش که از گواهان برهانش خاموش نگردد؛ عَلَم نجات قرار دادی اش که هر کس روش میان آن را قصد کند گم نشود و هر کس به دستاویز نگه دارنده اش دست اندازد، دست های تباهی ها به او نرسد.

۱- الخصال، ج۱، ص۱۴۶، ح۱۷۴؛ بحارالأنوار، ج۹۲، ص۱۲، ح۱ (باب اول از ابواب فضله و... از کتاب القرآن).

۲- صحیفه السجادیه، الدعاء ۴۲، ص۱۷۶.

ص: ۲۰۹

پس روشن است که قرآن شریف کتاب مبین و ریسمان محکم خدا و سبیل عظیم

و راه مستقیم است که هر کس آن را پیشوا و مقتدای خود قرار دهد به نجات و سعادت

و بهشت خواهد رسید و کسی که هدایت و علم و معرفت را از غیر آن طلب کند، خداوند او را گمراه کند؛ چون خداوند متعال آن را هدایت کننده گمراهان و روشنایی بخش دیده نابینایان و چشمه نوری برای آنان که در تاریکی ها فرو رفته اند قرار داده است.

کتاب خدا مایه رشد بیچارگان و شفای دل های مریض ها و پند و اندرز برای نادانان

و علاج درد بی درمان کفر و شرک و طغیان و نگه دارنده از هلاک و تباهی است.

کسی که به آن تمسک کند، خدا او را هدایت کند و از گمراهی نجات دهد و کسی که از آن روشنایی جوید، خداوند او را منوّر فرماید. کسی که آن را بر دیگران مقدم دارد، خداوند هدایتش کند و کسی که دیگران را بر آن مقدم کند، خداوند گمراهش نماید؛ زیرا که قرآن کریم حجت خدا بر خلقش است و جایز نیست چیزی دیگر بر حجت خدا مقدم شود.

قرآن میزان حق و حقیقت و قسط و عدالت است. پس در اصول و فروع، باید به آن تمسک کرد و آن را پیشوای خود قرار داد و تمسک به آن حاصل نمی شود مگر از برای کسی که تأویل آن را از پیامبر و اهل بیتش اخذ کند؛ چون قرآن و عترت جدا نیستند

و جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر پیامبر وارد شوند. برای همین است که ائمه می فرمایند:

بِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللّه وَمَا عُرِفَ اللهُ وَمَا وُحِّدَ اللهُ ؛(۱)

عبادت و معرفت و توحید پروردگار به واسطه ما محقق می شود. اگر ما نبودیم، احدی به معرفت و توحید و عبادت خدا نمی رسید.

۱- ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۳، ص۱۰۲، ح۸ (باب ششم از ابواب جمل احوال ائمه الکرام... از کتاب الإمامه) و ج۲۵، ص۲۰، ح۳۱ (باب اول از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الإمامه) و ج۲۶، ص۲۴۶، ح۱۵ (باب پنجم از ا بواب فضائلهم و مناقبهم و غرائب ...از کتاب الإمامه).

ص: ۲۱۰

چون بیان قرآن و اهل بیت در معرفت خدا و معارف دین کافی است، آن بزرگواران حرام کرده اند که اشخاص به فکر و رأی خود درباره خدا و صفاتش سخن گویند. ایشان گفته اند:

(در مخلوقات خدا، سخن گویید) و در ذات و صفات او به رأی و فکر خود سخن مگویید؛ زیرا سخن درباره خدا جز حیرت و گمراهی به همراه نمی آورد.(۱)

امیرالمؤمنین فرمود:

کسی که در ذات خدا فکر کند زندیق می شود.(۲)

به همین جهت است که مؤمنین را منع فرموده اند در اصول و معارف به غیر قرآن و کلمات پیامبر و اهل بیتش رجوع کنند و پیروی از قرآن و عترت را در اصول و فروع دین لازم دانسته و فرموده اند از مفاد قرآن تعدی و تجاوز نکنید که گمراه و هلاک خواهید شد.

امام صادق خطاب به عبدالرحیم قصیر می فرماید:

فَتَعَالَی اللهُ الَّذِی لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصِیرُ، تَعالی عَمَّا یَصِفُهُ الوَاصِفُونَ، الْمُشَبِّهُونَ اللهَ بِخَلْقِهِ، المُفْتَرُونَ عَلَی اللهِ.فَاعْلَمْ رَحِمَکَ اللهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِیحَ فِی التَّوْحِیدِ، ما نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفاتِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ فَانْفِ عَنِ اللهِ تَعَالَی الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِیهَ، فَلَا نَفْیَ وَلَا تَشْبِیهَ هُوَ اللهُ الثّابِتُ الْمَوْجُودُ. تَعَالی اللهُ عَمَّا یَصِفُهُ الْواصِفُونَ .وَلَاتَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَیانِ ؛(۳)

خداوند، که هیچ چیزی مثل او نیست، متعالی است و شنوا و بیناست.

۱- . التوحید، ص۴۵۷، ح۱۷؛ ر.ک: بحارالأنوار، ج۶۸، ص۳۲۱ ذیل ح۳ (باب ۸۰ از ابواب مکارم الأخلاق از کتاب الایمان و الکفر) و ج۳، ص۲۵۹، ح۴ (باب نهم از کتاب التوحید)؛ الکافی، ج۸، ص۲۲ (خطبه الوسیله).

۲- بحارالأنوار، ج۷۷، ص۲۸۵، ح۱ (باب ۱۴ از ابواب المواعظ و الحکم... از کتاب الروضه).

۳- الکافی، ج۱، ص۱۰۰، ح۱ (باب النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی از کتاب التوحید).

ص: ۲۱۱

خداونـد برتر است از توصـیف وصف کننـدگانی که خدا را به خلقش تشبیه می کنند و به خدا افترا می بندند. بدان خدایت رحمت کند روش صحیح در توحید آن است که خداوند توصیف شود به صفاتی که در قرآن نازل شده است.

پس بطلان و تشبیه را از خـدای تعـالی نفی کن که نه نفی درست است و نه تشبیه. پس اوخـدای ثابت و موجود است و از اوصافی که وصف کنندگان وصفش می کنند متعالی است. از قرآن تجاوز نکنید که بعد از بیان، گمراه می شوید.

امیرالمؤمنین می فرماید:

مَا دَلَّکَ الْقُرْآنُ عَلَیْهِ مِنْ صِـفَتِهِ فَاتَّبِعْهُ، لِیُوصِلَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَائْتَمَّ بِهِ وَاسْتَضِـیْءْ بِنُورِ هِـدَایَتِهِ، فَإِنَّهَا نِعْمَهٌ وَحِکْمَهٌ اُوتِیتَهُمَا، فَخُذْ مَا أُوتِیتَ وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ.وَمَا دَلَّکَ الشَّیْطَانُ عَلَیْهِ مِمَّا لَیْسَ فِی الْقُرْآنِ عَلَیْکَ فَرْضُهُ وَلَا فِی سُـنَّهِ الرَّسُولِ وَائِمَّهِ الْهُدَی أَثَرُهُ، فَکِلْ عِلْمَهُ إِلَی الله عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ ذَلِکَ مُنْتَهیَ حَقِّ الله عَلَیْکَ... ؛(۱)

صفت خـدا را که قرآن بر آن دلالت می کنـد پیروی کن تا تو را به معرفت خـدا برسانـد. به قرآن اقتـدا کن و نور هدایتش را چراغ هـدایت خود قرار ده؛ که آن نعمت و حکمـتی است که در اختیـار تو گذاشـته شـده است. پس آنچه به تو داده شـده اخـذ کن و از شکرگزاران باش.

آنچه شـیطان تو را به آن دلالت می کند و در قرآن برای تو فرض نشده و در سـنت رسول و ائمه هدی هم اثری از آن نیست، علم و دانش آن را به خدای عزوجل واگذار؛ که این نهایت حقّ خدا بر توست.

۱- التوحید، ص۵۵، ح۱۳ (باب دوم)؛ بحارالأنوار، ج۴، ص۲۷۷، ح۱۶ (باب چهارم از ابواب اسمائه تعالی... از کتاب التوحید) و در مصدر «و أتَتْ به» بدل «و ائْتَم» می باشد.

ص: ۲۱۲

ظاهراً «مِنْ» در «مِمّا لَیْسَ فِی الْقُرآن» بیانیه است؛ پس آنچه شیطان به آن دلالت می کند از اموری خواهد بود که نه در قرآن و نه در سنت رسول و ائمه هدی وجود ندارد.

از این مطلب، استفاده می شود که آنچه قرآن و سنت بر آن دلالت می کند از خدای متعال است و غیر آن از شیطان است. بنابراین، امر از این دو صورت خارج نیست که یا از خداست و یا از شیطان.

شاهد بر این مطلب روایتی است که حضرت امام رضا به این صورت از رسول خدا نقل می کند:

مَنْ أَصْغی إِلَی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ.فَإِنْ کانَ النَّاطِقُ عَنِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللهَ وَإِنْ کانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلیسَ، فَقَدْ عَبَدَ إِبْلیسَ... ؛(۱)

هر کس به گوینده ای گوش سپارد او را عبادت کرده است. پس اگر گوینده از ناحیه خدا باشد، خدا را پرستیده است؛ و اگر گوینده از ناحیه شیطان باشد، شیطان را پرستش کرده است.

همچنین، روایتی به این مضمون از امام جواد نیز نقل شده است.(۲)

حضرت موسی بن جعفر خطاب به ابن ابی عمیر فرمود:

یَا اَبا أَحْمَدَ، لَاتَتَجاوَزْ فِی التَّوْحِیدِ ما ذَکَرَهُ الله تَعالی ذِکْرُهُ فِی کِتابِهِ فَتَهْلِکَ... إِنَّهُ [تَعالَی] لَاتُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ، وَلَاتَقَعُ عَلَیْهِ الْأَوْهامُ، وَلَاتُحِیطُ بِهِ الْأَقْطَارُ، وَلَایَحْوِیهِ مَکَانٌ، وَلَاتُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبیرُ ولَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ... ؛(۳)

ای ابا احمد، در توحید، از آنچه خدای تعالی در کتابش ذکر نموده تجاوز نکن؛ که تباه می شوی... خدای تعالی را خردها نتوانند تقدیرش

۱- بحارالأنوار، ج۲۶، ص۲۳۹، ح۱ (باب چهارم از ابواب سائر فضائلهم و مناقبهم و... از کتاب الإمامه).

۲- بحارالأنوار، ج۲، ص۹۴، ح۳۰ (باب ۱۴ از ابواب العلم از کتاب العقل و العلم و الجهل).

۳- التوحید، ص۷۶، ح۳۲ (باب دوم).

ص: ۲۱۳

کنند، افکار به او نمی رسند، اقلیم ها او را احاطه نمی کنند، هیچ مکانی او را در بر نمی گیرد، دیده ها درکش نمی کنند و او دیده ها را درک می کند. او لطیف و خبیر است. چیزی مثل او نیست.

امام رضا می فرماید:

سُبْحَانَكَ! مَا عَرَفُوكَ وَلَاوَحَّدُوكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذلِكَ وَصَفُوكَ. سُبْحَانَكَ! لَوْ عَرَفُوكَ لَوَصَفُوكَ بِما وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ.سُبْحَانَكَ! كَيْفَ طاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يُشَبِّهُوكَ بِغَيْرِكَ؟

إلِهِی، لَاأَصِفُكَ إلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، وَلَاأُشَبِّهُكَ بِخَلْقِكَ. أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ، فَلَاتَجْعَلْنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ!]ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَيْنَا فَقَالَ:[مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللهَ غَيْرَهُ ؛(۱)

پاک و منزهی تو! تو را نشناختند و قائل به یگانگی ات نشده اند و به همین جهت، توصیفت نمودند. پاک و منزهی تو! اگر تو را می شناختند، به آنچه خود را با آن وصف کردی، وصفت می کردند. پاک و منزهی تو! چگونه نفس هایشان رضا داده که تو را به دیگران تشبیه کنند؟ خدایا! تو را وصف نمی کنم مگر به آنچه تو خودت را با آن وصف کردی و به خلقت تشبیهت نمی کنم. تو اهل هر خیری؛ پس مرا از گروه ستمکاران قرار مده.

[آن گاه، توجه کرد به سوی ما سپس ایشان فرمود:] هر چیزی که به فکرتان آمد، خدا را غیر آن پندارید.

نیز امام رضا درباره قرآن فرمود:

كَلامُ اللهِ لَاتَتَجَاوَزُوهُ، وَلَاتَطْلُبُوا الْهُدَى فِی غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا (۲)؛

۱- التوحید، ص۱۱۴، ح۱۳ (باب هشتم): الکافی، ج۱، ص ۱۰۱، ح۳، در مصدر (شبهوک) بدل (یشبهوک) است.

۲- التوحید، ص۲۲۴، ح۲ (باب ۳۰).

ص: ۲۱۴

[قرآن] کلام خداست؛ از آن تجاوز نکنید و هدایت را از غیر آن طلب نکنید که گمراه می شوید.

امیرالمؤمنین می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ، وَلَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِهِ ؛(۱)

قطعا، مؤمن دین خود را از پروردگارش اخذ می کند، نه از رأی خود.

روشن است که اخذ دین از پروردگار به معنای اخذ اصول و فروع دین از کلام خدا

و کلام خلفای اوست که حاملان کتاب و مترجمان وحی اویند؛ در مقابل اخذ دین از غیر آن ها، با اعتماد بر رأی و قیاس و هوای نفس.

معرفت خدا فعل خداست

(۲)

محروق: جناب آقای صباحی، اگر ممکن است، کمی هم درباره معرفت خدا در آیات

و روایات صحبت بفرمایید.

آقای صباحی: پیش از این، مقداری در این باره بحث شد؛ ولی با وجود آن، باز هم سخن در این باره فراوان است و در اینجا نیز برخی مطالب عرض می شود. خدای متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ ؛(۳)

اوست خدایی که آیاتش را به شما می نمایاند.

و امیرالمؤمنین فرمود:

هُوَ الدَّالُّ بِالدَّلِيلِ عَلَيْهِ، وَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَهِ إِلَيْهِ ؛(۴)

۱- بحارالأنوار، ج۶۸، ص۳۰۹، ح۱ (باب ۲۵ از ابواب الایمان و الاسلام و... از کتاب الایمان و الکفر).

۲- از این قسمت به آخر مرحوم مؤلف نوشتارعربی آورده اند که توسط فرزند مؤلف ترجمه آن بیان شده است.

۳- مؤمن (۴۰)، آیه ۱۳.

۴- بحارالأنوار، ج۴، ص۲۵۳، ح۷ (باب چهارم از ابواب الصفات از کتاب التوحید).

ص: ۲۱۵

اوست که با دلیل بر خودش دلالت می کند و بندگانش را به معرفت خویش می رساند.

در دعای صباح نیز می خوانیم:

یَا مَنْ دَلَّ عَلَی ذَاتِهِ بِذاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنْ مُجانَسهِ مَخْلُوقَاتِهِ ؛(۱)

ای کسی که به ذات خویش به خودش دلالت می کند و از مشابهت خلقش منزه است.

امام صادق از شیعیان می خواهد، در زمان غیبت، این دعا را بخوانند:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ... ؛(۲)

خداوندا! خودت را به من بشناسان... .

در دعایی دیگر، می خوانیم:

تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْءٍ، فَمَا جَهِلَکَ شَیْءٌ ؛(۳)

خود را به هر چیزی شناساندی؛ پس هیچ چیزی نسبت به تو جاهل نیست.

محمدبن حکیم می گوید: به امام صادق عرض کردم:

اَلْمَعْرِفَهُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِیَ؟ قَالَ: مِنْ صُنْعِ الله، لَیْسَ لِلْعِبادِ فِیهَا صُنْعٌ ؛(۴)

معرفت کار کیست؟ فرمود: کار خداست؛ بندگان، در آن، کاره ای نیستند.

۱- بحارالأنوار، ج۸۷، ص۳۳۹، ح۱۹ (باب ۱۳ از ابواب النوافل الیومیه و فضلها و... از کتاب الصلاه).

۲- بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۶، ح ۷۰ (باب ۲۲ از ابواب النصوص من الله تعالی... از تاریخ الامام الثانی عشر).

۳- بحارالأنوار، ج۶۷ ، ص۱۴۲ (باب چهارم از ابواب الایمان و الاسلام و... از کتاب الایمان و الکفر)؛ ج۹۸، ص۲۲۷، ح۳ (باب دوم از ابواب ما یتعلق بشهر ذی الحجه... از کتاب أعمال السنین و الشهور ...)؛ در الکافی ج۱، ص۸۵ ۸۶ (باب أنه لایعرف إلّا به) و التوحید، ص۲۸۵ (باب ۴۱: باب أنه لایعرف إلا به)، بابی با عنوان این که: «خدای تعالی شناخته نمی شود مگر به خودش» گشوده و روایاتی در این خصوص نقل کرده اند. طالبین مراجعه نمایند، (مؤلف).

۴- کافی، ج۱، ص۱۶۳، ح۲ (باب البیان و التعریف ...).

ص: ۲۱۶

عبدالأعلی می گوید: به امام صادق عرض کردم:

أَصْلَحَکَ اللهُ؛ هَلْ جُعِلَ فِی النَّاسِ أَدَاهٌ یَنالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَهَ؟ قَالَ: فَقَالَ، لَا. قُلْتُ: فَهَلْ کُلِّفُوا الْمَعْرِفَهَ؟

قَالَ: لَا. عَلَی الله الْبَیانُ. لَایُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا(۱) وَ لَایُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا ... ؛(۲)(۳)

خدای شما را اصلاح کند! آیا خداوند در مردم وسیله ای قرار داده که بتوانند با آن معرفت پیدا کنند؟ فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا آنان را به معرفت تکلیف کرده است؟ فرمود: خیر. بر خداست که بیان کند. (خداوند هیچ کسی را تکلیف نمی کند مگر به اندازه توانش) و (خداوند هیچ کسی را تکلیف نمی کند مگر به چیزی که توانش را به او داده است)... .

امام صادق فرمود:

سِتَّهُ أَشْیَاءَ لَیْسَ لِلْعِبادِ فِیهَا صُنْعٌ، اَلْمَعْرِفَهُ... ؛(۴)

شش چیز است که بندگان در آن ها کاره ای نیستند: معرفت و... .

نیز، فرمود:

لَیْسَ لِلهِ عَلَی خَلْقِهِ أَنْ یَعْرِفُوا، وَلِلْخَلْقِ عَلَی اللهِ أَنْ یُعَرِّفَهُمْ، وَلِلهِ عَلَی الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ یَقْبَلُوا ؛(۵)

بر عهده خلق نیست که خدا را بشناسند؛ بر عهده خداوند است که خود را به آن ها بشناساند. آنچه بر عهده خلق است این است که وقتی خدا خودش را به آن ها شناساند، بپذیرند.

۱- البقره (۲)، آیه ۲۸۶.

۲- الطلاق (۶۵)، آیه ۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۵ (باب البیان و التعریف و لزوم الحجه از کتاب التوحید).

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۱ (باب اختلاف الحجه علی عباده).

۵- الکافی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۱ (باب حجج الله علی خلقه).

ص: ۲۱۷

همچنین فرمود:

لَمْ یُکَلِّفِ اللهُ الْعِبادَ، الْمَعْرِفَهَ وَلَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ إِلَیْهَا سَبِیلًا ؛(۱)

خداوند بندگانش را به معرفت تکلیف نکرده است و برای آن ها به سوی آن راهی قرار نداده است.

ابوالعباس بَقْباق می گوید: از امام صادق درباره آیه وَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمَانَ (۲) سوال کردم که:

آیا از آن ها در پیدایش ایمان کاری برمی آید؟ فرمود: خیر. (۳)

حسن بن زیاد می گوید: از امام صادق پرسیدم: آیا از بندگان در پیدایش ایمان کاری برمی آید؟ فرمود:

لَا.وَلَا کَرَامَهَ، بَلْ هُوَ مِنَ اللهِ وَفَضْلِهِ ؛(۴)

نه، کرامتی هم نیست؛ بلکه ایمان از خدا و فضل و احسان اوست.

نیز، می گوید: از امام صادق درباره آیه حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ (۵) پرسیدم که:

هَلْ لِلْعِبادِ بِمَا حَبَّبَ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا، وَلَا کَرامَهَ ؛(۶)

آیا از بندگان، در پیدایش آنچه خدا دوستی اش را به ایشان داده (یعنی ایمان)، کاری برمی آید؟ فرمود: نه؛ و کرامتی هم نیست.

۱- المحاسن، ص۱۹۸، ح۲۶ (باب دوم از کتاب مصابیح الظلم...).

۲- المجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

۳- المحاسن، ص۱۹۹، ح۲۷. منظور از ایمان در این روایات همان معرفت الهی است که سبب ایمان و تصدیق می گردد، (مؤلف).

۴- المحاسن، ص۱۹۹، ح۲۸ (باب دوم از کتاب مصابیح الظلم).

۵- الحجرات (۴۹)، آیه ۷.

۶- . المحاسن، ص۱۹۹، ح۲۹؛ برای روایات دیگر در این زمینه، ر.ک: بحارالأنوار، ج۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۲، ح۶ ۹ (باب دهم از کتاب التوحید) و ج۵، ص ۲۲۰ ۲۲۳ و ص۳۰۲، ح ۱۰ (باب ۱۴ از ابواب العدل...از کتاب العدل و المعاد).

ص: ۲۱۸

همه این روایات دلالت دارند که قرار گرفتن معرفت در دل های بندگان فعل خداست

و این فضل و احسانی است از سوی خدای متعال بر بندگانش.

در تفسیر آیه ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ(۱)﴾ ، از پیامبر روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الجَنَّة ؟ (۲)؛

خداوند می فرماید: جزای کسی که نعمت توحید را به او بخشیده ام چیزی جز بهشت نیست.

پس اصل معرفت از خداست و استدلال ها و احتجاج ها و تذکرات اسباب و اقتضائاتی بیش نیستند؛ زیرا که خداوند امور را با اسباب به جریان می اندازد. پس به هنگام وجود اسبابِ معرفت، خدای تبارک و تعالی معرفت خویش را عطا می کند و هر اندازه بخواهد، بر آن می افزاید.

خدای متعال بر بندگانش منت نهاده به این که از آنان در عالم ذر عهد و پیمان گرفته

و خود را برای آنان نمایانده و آن ها خدایشان را شهود کرده اند و خداوند با همه آن ها سخن گفته و فرموده:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُم ﴾؛(۳)

آیا من پروردگار شما نیستم؟!

این گفت و گو در هنگامی صورت گرفته که او خودش را به آنان معرفی کرده و آن ها را بر خودشان گواه گرفته است. بعد از آن، معرفت را در دل های آنان ثابت نموده و رؤیت را از یاد آن ها برده است.

۱- الرحمن (۵۵)، آیه ۶۰ .

۲- . التوحید، ص۲۸، ح۲۹ (باب اول)؛ بحارالأنوار، ج۳، ص۲، ح۲ (باب اول ثواب الموحدین و العارفین از کتاب التوحید).

۳- الأعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

ص: ۲۱۹

این همان فطرت خداست که مردم را بر آن سرشته و آفرینش خدا را تغییری نیست. دین استوار نیز همین است.

آری، همین است آن رنگ و صبغه الهی که بندگان را با رنگ معرفت خود آراسته

و کیست که از خدا رنگی خوش تر بیافریند؟

به همین جهت است که هرگاه از بندگان بپرسی که آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده، قطعا همه خواهند گفت: خدا؛ و اگر از آن ها بپرسی چه کسی از آسمان آب فرو می فرستد و زمین را بعد از مردنش زنده می کند، به یقین خواهند گفت: خدا.

نیز آن گاه که سوار کشتی می شوند، خدای را با اخلاص در دین می خوانند؛ ولی آن گاه که آنان را به خشکی برساند و نجات دهد، مشرک می شوند.

آیات و روایات در این باب بیش از آن است که بشود آن ها را در اینجا جمع کرد؛ ولی برای نمونه، برخی از آن ها ارائه می گردد:

۱ خدای متعال می فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ(۱) ؛

پس در حالی که تو را هیچ انحرافی نباشد، روی خود را به سوی دین مستقیم بدار؛ همان فطرت خدا که مردمان را بر آن مفطور کرده است. در خلق خدا، هیچ تبدیل و تغییری راه ندارد. دین قیّم و راست همان است.

از امام صادق درباره فطرت خدا در این آیه سوال شد؛ فرمود:

[فطرت خدا] توحید است.(۲)

۱- الروم (۳۰)، آیه ۳۰.

۲- الکافی، ج۲، ص۱۲، ح۱ (باب فطره الخلق علی التوحید).

ص: ۲۲۰

در روایت دیگر نیز فرمود:

فَطَرَهُم جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ ؛(۱)

همه را بر توحید مفطور کرد.

ایشان در روایت دیگر، در این باره، فرمود:

... هِیَ الْإِسْلامُ.فَطَرَهُمْ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكافِرُ ؛(۲)

فطرت خدا همان اسلام است. آنان را، آن گاه که بر توحید اخذ میثاق می کرد، بر اسلام مفطورشان کرد، گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنجا مؤمن و کافر همه جمع بودند.

امام باقر درباره فِطْرَةَ الله... فرمود:

هُوَ لَا إِلهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله، عَلِيٌّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ وَلِيُّ الله، إِلَى هٰهُنا التَّوْحيدُ ؛(۳)

فطرت خدا همان اقرار به یگانگی او و رسالت محمد و ولایت امیرالمؤمنین علی است؛ توحید تا اینجاست.

در کتاب توحید صدوق(۴) ، نُه روایت در این باره نقل شده که به همین مضمون است.

در یکی از آن ها، زراره می گوید: به امام صادق عرض کردم: خدا رحمتت کند! فطرت خدا در کتابش چیست؟ فرمود:

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحيـدِ عِنْـدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ.قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ.ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا ذٰلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ ؛(۵)

۱- الکافی، ج۲، ص۱۲، ح۳.

۲- الکافی، ج۲، ص۱۲، ح۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۳۴۳، ح۹ [۸۳۳۴].

۳- تفسیر القمی، ج۲، ص۱۵۵.

۴- التوحید، ص۳۲۸ ۳۳۰ (باب ۵۳: فطره الله عزوجل ...).

۵- التوحید، ص ۳۳۰، ح۸.

ص: ۲۲۱

مردمان را هنگامی که به شناخت ربوبیتش میثاق می گرفت، به توحید مفطورشان کرد. گفتم: او را مخاطب قرار دادند؟ حضرت سر به زیر انداخت. سپس گفت: اگر چنین نبود، نه پروردگارشان را می شناختند و نه روزی دهنده شان را.

از پیامبر مشهور شده که فرمود:

كُلُّ مَوْلُودِ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَهِ.فَأَبَواهُ يُهَوِّدَانَهُ وَيُنَصِّرَانَهُ وَيُمَجِّسَانَهُ ؛(۱)

هر بچه ای بر فطرت اسلام به دنیا می آید. اما بعدا پدر و مادرش او را یهودی و مسیحی و مجوسی می کنند.

امام رضا فرمود:

بِالْفِطْرَهِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ ؛(۲)

با فطرت، حجت خدا ثابت شده است.

۲ خدای متعال می فرماید:

صِبْغَهَ الله وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ الله صِبْغَهً...(۳) ؛

رنگ آمیزی خدا؛ و چه کسی بهتر از خدا رنگ آمیزی می کند؟!

امام صادق در تفسیر آیه فوق فرمود:

صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوِلَايَهِ فِي الْمِيثَاقِ ؛(۴)

مؤمنان را، به هنگام اخذ میثاق، بر ولایت رنگ آمیزی کرد.

۱- بحارالأنوار، ج۶۱، ص۱۸۷، ح۵۲ (باب ۴۴ از ابواب الإنسان و الروح و... از کتاب السماء و العالم).
۲- التوحید، ص۳۵، ح۲ (باب دوم)؛ بحارالأنوار، ج۴، ص۲۲۸، ح۳ (باب چهارم از ابواب اسمائه تعالی و... از کتاب التوحید).
۳- البقره (۲)، آیه ۱۳۸.
۴- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۳۳۸، ح۵ [۶۵۶].

ص: ۲۲۲

نیز، فرمود:

اَلصِّبْغَهُ مَعْرِفَهُ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ بِالْوَلَایَهِ فِی الْمِیثَاقِ ؛(۱)

صبغه و رنگ آمیزی همان معرفت امیرالمؤمنین است به ولایت، به هنگام اخذ میثاق.

روایات دیگر در این باره در تفسیر برهان موجود است. (۲)

۳ خدای متعال می فرماید:

حُنَفَاءَ لِله غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ ؛(۳)

در حالی که راست برای خدا باشید [و هیچ گونه انحرافی نداشته باشید] و شریکی برای او نگیرید.

امام صادق در تفسیر آیه مذکور فرمود:

اَلْحَنِیفِیَّهُ مِنَ الْفِطْرَهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها، لَا تَبْدیلَ لِخَلْقِ الله (۴) قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَی الْمَعْرِفَهِ بِهِ... ؛(۵)

حنیفیّت (راست بودن برای خدا و انحراف نداشتن) از نشانه های همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن مفطور کرده و خلق خدا را تغییری نیست. فرمود: آنان را بر معرفت خودش مفطور کرده است.

در تفسیر برهان(۶) ، در ذیل آیه مذکور، روایاتی دیگر هم موجود است و نیز ذیل تفسیر آیه مِلَّهَ اِبرَاهیمَ حَنیفاً، در این مورد روایاتی دارد.(۷)

۱- بحارالأنوار، ج۳، ص۲۸۱، ح ۲۰ (باب ۱۱ از کتاب التوحید).

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۳۳۹، ح ۱ ۷ [۶۵۶ ۶۶۲].

۳- لحج (۲۲)، آیه ۳۱.

۴- . الروم (۳۰۳۰.)، آیه

۵- . الکافی، ج۲، ص۱۲، ح۴ (باب فطره الخلق علی التوحید)؛ بحارالأنوار، ج۶۷ ، ص۱۳۵، ح۷ (باب چهارم از ابواب الایمان و...) از امام باقر است و در مصدر «التی فطر الله الناس» بدل «التی فطر الناس» می باشد.

۶- البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۳۴۵ ۳۴۶، ح ۲ ۲۸ [۸۳۲۶ ۸۳۵۳].

۷- . البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۱۷۷، ح ۱ [۲۷۵۷].

ص: ۲۲۳

۴ خدای متعال می فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُم قَالُوا بَلَی شَهِدْنا... ؛(۱)

به یادآور زمانی را که پروردگارت از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری؛ گواهی می دهیم... .

امام باقر در تفسیر آیه مذکور فرمود:

أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیامَهِ، فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْلَا ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ... ؛(۲)

خداوند اولاد حضرت آدم را از پشت وی بیرون آورد و آن ها همچون ذراتی خارج شدند. پس خود را به آنان معرفی کرد و خویشتن را به آن ها نمایاند؛ و اگر چنین نمی کرد، کسی پروردگارش را نمی شناخت.

امام صادق هم فرمود:

أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَی بَلَی رَسُولُ الله... کَانَ الْمِیثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَیْهِمْ لِله بِالرّبُوبِیَّهِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّهِ، وَ لِأَمِیرِالْمُؤْمِنینَ وَالْأَئِمَّهِ بِالْإِمَامَهِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ، وَمُحَمَّدُ نَبِیُّکُمْ، وَعَلِیٌّ إِمامُکُمْ، وَالْأَئِمَّهُ الْهادُونَ أَئِمَّتِکُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَی...(۳) ؛

رسول خدا نخستین کسی از میان رسولان بود که به گفتن «بلی» از همه پیشی گرفت... خداوند بر مردمان به ربوبیت خود و نبوت

۱- الأعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۲- الکافی، ج۲، ص۱۳، ح۴ (باب فطره الخلق علی التوحید)؛ بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۳۵، ح۷ (باب چهارم از ابواب الایمان والاسلام و... از کتاب الایمان و الکفر)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۶۰۶، ح۳ [۴۰۴۹].

۳- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۳۶، ح۱۲ (باب دهم از ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد).

ص: ۲۲۴

رسولش و امامت امیرالمؤمنین و ائمه پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیامبر شما و علی و ائمه هدایتگر امامان شما نیستند؟! همه گفتند: آری.

ابن مُسکان می گوید: از امام صادق پرسیدم:

مُعایَنَهً کانَ هذا؟ قالَ: نَعَمْ. فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَهُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ، وَسَیَذْکُرُونَهُ وَلَوْلَا ذلِکَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَرَازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ بِلِسَانِهِ فِی الذَّرِّ وَلَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ.فَقَالَ اللهُ: فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ؛(۱)

آیا اخذ میثاق به مشاهده بوده است؟ فرمود: آری، پس معرفت ثابت شد و محلّ آن فراموش گشت و زود باشدکه آن را به یاد آورند. اگر این نبود، کسی درباره خالق و روزی دهنده اش چیزی نمی دانست. برخی از آنان در عالم ذرّ به زبان اقرار کردند و از ته دل ایمان نیاوردند. پس خداوند فرمود: به چیزی که پیش از این تکذیبش کردند ایمان نخواهند آورد.

امام باقر در تفسیر آیه ذر فرمود:

ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَهُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ، وَسَیَذْکَرُونَهُ یَوْماً.وَ لَوْلَا ذَلِکَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَلَا مَنْ رَازِقُهُ ؛(۲)

معرفت ثابت شد و محل آن فراموش گشت و زود باشد که آن را روزی به یاد آورند اگر این نبود، کسی خالق و روزی دهنده اش را نمی شناخت.

۱- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۳۷، ح۱۴ (باب دهم از ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۶۰۹ ، ح۱۳[۴۰۵۹].

۲- علل الشرایع، ص۱۱۸، ح۱ (باب ۹۷)؛ ر.ک: بحارالأنوار، ج۳، ص ۲۸۰، ح۱۶ (باب ۱۱ کتاب التوحید).

ص: ۲۲۵

امام صادق فرمود:

آن گاه که خدای عزوجل اراده نمود که خلق را بیافریند، آن ها را خلق کرد و پیش خود پراکند. سپس به آن ها فرمود: پروردگارتان کیست؟ نخستین کسی که لب به سخن گشود رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان صلوات الله علیهم اجمعین بودند که گفتند: پروردگار ما تویی. پس خداوند علم و دین را به آن ها عطا فرمود.

سپس به فرشتگان فرمود: این ها حاملان دین و علم من اند و امنای من در میان خلقم و مسئولان آن هایند. سپس به اولاد آدم گفته شد: به ربوبیّت خداوند اقرار کنید و به طاعت و ولایت اشخاص اقرار نمایید. همه گفتند: آری، پروردگارا، اقرار کردیم.

سپس خداوند متعال به فرشتگان فرمود: گواه باشید. فرشتگان گفتند: گواهی می دهیم؛ تا این که فردا نگویند: ما از این غافل بودیم... ولایت ما بر مردم به هنگام اخذ پیمان تأکید شده است.(۱)

نیز در تفسیر آیه ذر، فرمود:

خداوند از پشت آدم اولاد او را تا قیامت همچون ذرّاتی بیرون کشید

و خود را به آن ها شناساند که اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری؛

و محمد رسول خدا و علی امیرالمؤمنین است.

و آیه و اگر از آن ها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده، قطعا همه خواهند گفت: خدا به همین معنا دلالت دارد.(۲)

۱- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۴۴، ح۳۳ (باب دهم از ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد).

۲- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۵۸، ح۶۱ ؛ بصائرالدرجات، ص۷۱ و ۷۲، ح۶ و ۹ (باب هفتم از جزء دوم).

ص: ۲۲۶

همچنین ایشان فرمود:

محمد نخستین کسی بود که بلی گفت.

[زراره می گوید:] گفتم: آیا این به دیدن و مشاهده بوده است؟ فرمود: معرفت در دل هایشان ثابت شد و این پیمان فراموش گشت و زود باشد که آن را به یاد آورند. اگر این نبود، کسی خالق و روزی دهنده اش را نمی شناخت.(۱)

۵ خدای متعال می فرماید:

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى ؛(۲)

این اخطارکننده ای از اخطار کننده های پیشین است.

امام صادق در تفسیر آیه مذکور فرمود:

إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الأَوَّلِ فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً وَبَعَثَ اللّٰه مُحَمَّداً فَآمَنَ بِهِ قَوْمٌ وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ، فَقَالَ اللهُ: هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الأُولَى يَعْنى بِهِ مُحَمَّداً حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى الله عَزَّوَجَلَّ فِي الذَّرِّ الأَوَّلِ ؛(۳)

آن گاه که خداوند خلق را در ذر اول آفرید و همه آن ها را به صف کشید و محمد را به آن ها مبعوث ساخت، گروهی به او ایمان آورده و گروهی انکارش کردند؛ پس خداوند فرمود: این اخطار کننده ای از اخطار کننده های پیشین است. مقصودش محمد بود،

۱- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۵۷، ح۵۸ (باب دهم از ابواب العدل). روایات در این زمینه و در تفسیر آیه ذَر فراوان است و مدارک آن ها در کتاب مستدرک سفینه البحار، ج۳، ص۳۱۱ به (مادّه: ذرر) آمده است. طالبین مراجعه کنند، (مؤلف).

۲- النجم (۵۳)، آیه ۵۶.

۳- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۴۰.

ص: ۲۲۷

آن گاه که آن ها را در ذر اول به سوی خدای عزوجل دعوت کرد.

جمله آخر این روایت در بصائر نیز از امام صادق نقل شده است.(۱)

این آیات قرآن کریم و روایاتی که در تفسیر آن ها وارد شده است، یعنی بیاناتِ دو یادگار گران بهای رسول خدا برای امتش که هر کس به آن دو تمسک کند هیچ گاه گمراه نمی شود، به صراحت دلالت دارد بر این که خداوند متعال همه مردم را به معرفت خویش و معرفت رسولش و معرفت ائمه مفطور کرده است و دامنه توحید تا اینجاست.

نیز، دلالت دارد بر این که خداوند متعال خویش را بر مردمان نماینده و آن ها او را مشاهده کرده اند؛ و او با آنان سخن گفته و آن ها را مورد خطاب قرار داده و آن ها هم با او سخن گفته اند.

خداوند در خطابش به آن ها فرموده: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آن ها هم گفته اند: آری.

نخستین کسی هم که «بلی» گفته رسول خدا بوده است. پس از این واقعه بود که معرفت در دل ها ثابت شد و رؤیت و مشاهده فراموش گشت.

نیز، دلالت دارد که خداوند مؤمنین را با ولایت امیرالمؤمنین و ائمه رنگ آمیزی کرده است.

همچنین، دلالت دارد که خداوند متعال محمد را به سوی ذریه آدمیان مبعوث کرد؛ گروهی به او ایمان آوردند و گروهی انکارش کردند. همین طور، دلالت دارد که امام علی در عالم عهد و میثاق، «امیرالمؤمنین» نام گرفته است. اطاعت و معصیت هم آنجا رقم خورده؛ و اگر آن معرفی نبود، کسی خالق و روزی دهنده اش را نمی شناخت. در واقع، اساس شریعت مقدس آسمانی بر همین پایه استوار گشته است.

ظهور معرفت فطری در سختی ها

۱- بصائر الدرجات، ص۸۵، ح۶ (باب ۱۴ از جزء دوم).

ص: ۲۲۸

خدای متعال می فرماید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ؛(۱)

هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را با اخلاص می خوانند

و چون به خشکی نجاتشان داد، مشرک می شوند.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ؛(۲)

هنگامی که موجی چون توده های ابر آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و دین خود را برای او خالص کنند؛ و چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو هستند. نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاس انکار نمی کند.

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَل إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ؛(۳)

[ای پیامبر به کافران] بگو: اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را دریابد اگر راستگویید کسی غیر از خدا را می خوانید؟! بلکه فقط او را می خوانید و اگر او بخواهد، آنچه را برای آن می خوانید از شما برطرف می کند و آنچه را شریک او قرار می دهید فراموش می کنید.

۱- العنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵.

۲- لقمان (۳۱)، آیه ۳۲.

۳- الانعام (۶)، آیات ۴۰ ۴۱.

ص: ۲۲۹

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِله أَنْدَاداً ؛(۱)

چون به انسان آسیبی رسد، به سوی پروردگارش بازگشت کرده او را می خواند. سپس چون از جانب خود به او نعمتی عطا کند، آن را که در رفعِ آن (آسیب) پیش تر به درگاه او دعا می کرد فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد.

رَبُّكُمُ الَّذِی يُزْجِی لَكُمُ الْفُلْكَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً * وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُوراً(۲) ؛

پروردگار شما کسی است که کشتی را برای شما در دریا به حرکت درمی آورد تا از فضل او [روزی] بجویید؛ او همواره با شما مهربان است. چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید ناپدید می گردد و چون شما را به سوی خشکی رهانید، روی گردان می شوید. انسان همواره ناسپاس است.

پس چون اساس شرایع بر معرفت فطری نهاده شده است، خداوند پیامبرانش را مبعوث کرد تا مردم را بدان یادآوری کنند.

امیرالمؤمنین در این باره می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ... (۳)؛

خداوند پیامبران را در میان مردمان مبعوث کرد و رسولانش را

۱- الزمر (۳۹)، آیه ۸.

۲- الإسراء (۱۷)، آیات ۶۶ ۶۷ .

۳- نهج البلاغه، خطبه اول، ص۳۸.

ص: ۲۳۰

پی درپی به سوی آنـان گسـیل داشت تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کننـد و نعمت فراموش شـده را به یاد آنان بیاورنـد و گنجینه های خرد را بر ایشان آشکار کنند.

سرانجام، محمد رسول الله یعنی بهترین و شریف ترین خلقش را مبعوث کرد

و کتاب قرآن را برای او فرستاد تا مردم را به خدای سبحان تذکر دهد و کتابش را چنین توصیف نمود:

وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْراً ؛(۱)

تورا از پیش خود ذکر دادیم.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ ؛(۲)

این کتاب ذکری مبارک و خجسته است.

إِنَّها تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ؛(۳)

این آیات یادآوری است؛ هر که خواهد، پند می گیرد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ؛(۴)

قطعا قرآن را برای یادآوری آسان کرده ایم؛ پس آیا یادآورنده ای هست؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ؛(۵)

قطعا این (قرآن)، برای هر صاحبدلی یا هر که گوش فرا داده شاهد باشد، مایه تذکر و یادآوری است.

۱- طه (۲۰)، آیه ۹۹.

۲- الانبیاء (۲۱)، آیه ۵۰.

۳- عبس (۸۰)، آیات ۱۱ ۱۲.

۴- القمر (۵۴)، آیه ۲۲.

۵- ق (۵۰)، آیه ۳۷.

ص: ۲۳۱

كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَايَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ؛(۱)

کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است پس نباید در سینه تو، از ناحیه آن، تنگی باشد تا به وسیله آن هشدار دهی و برای مؤمنان، ذکر و یادآوری باشد.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ؛(۲)

بی تردید، ما این ذکر [قرآن] را نازل کرده ایم و قطعا خود نگهبان آن هستیم.

وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ؛(۳)

این آیات جز یادآوری برای بشر نیست.

این آیات به وضوح دلالت دارد که قرآن کریم یادآور معرفت فطری است. پیامبر

و أئمه صلوات الله علیهم اجمعین هم یادآوران معرفت فطری برای بشرند. در تفسیر امام حسن عسکری، آمده است:

الله؛ اوست که هنگام احتیاج و سختی ها و کوتاه شدن دست از دیگران و از بین رفتن اسباب، همه به او پناه می برند.

می گوید: (بسم الله)؛ یعنی برای انجام دادن تمام کارهایم از خدا استعانت می جویم. خدا که کسی غیر او شایسته عبادت و پرستش نیست پناه دهنده است، آن گاه که از او پناه خواسته شود و اجابت کننده است، آن گاه که خوانده شود.

۱- الأعراف (۷)، آیه ۲.

۲- الحجر (۱۵)، آیه ۹.

۳- . المدّثر (۷۴)، آیه ۳۱.

ص: ۲۳۲

امام فرمود: این همان است که مردی به امام صادق عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، مرا به خدا راهنمایی و دلالت کن که جدال کنندگان با من زیاد جدال کرده اند و مرا به تحیر انداخته اند. حضرت فرمود: ای بنده خدا، آیا هیچ شده که سوار کشتی شوی؟ گفت: آری. فرمود: آیا شده که کشتی بشکند و کشتی دیگری هم نباشد نجاتت دهد و شنا هم بلد نباشی تا کفایتت کند؟ گفت: آری. فرمود: آیا دِلَت در آن موقع به چیزی تعلّق و بستگی داشت که بتواند تو را از مهلکه برهاند؟ گفت: آری.

حضرت صادق فرمود: او خداست که نجات دهنده است، آن گاه که نجات دهنده ای وجود ندارد و پناه دهنده است، آن گاه که هیچ پناه دهنده ای نیست.(۱)

برخی نظریّات درباره عالم ذر

درباره آیاتی که در آن ها از میثاق و عهد و پیمان سخن به میان آمده، دانشمندان نظریّات مختلفی دارند.

محدثان پارسا می گویند: به ظاهر آیات ایمان می آوریم؛ بدون این که تأویل و توجیه نماییم.

برخی آن ها را به استعاره و مجاز و تمثیل حمل کرده اند.

و گروهی نیز آن ها را به اخذ میثاق در عالم تکلیف، بعد از کامل شدن عقل و برهان، حمل نموده اند.

این دو نظریه آخر برخلاف ظاهر آیات و روایات است.

اشکال هایی بر عالم میثاق

۱- بحارالأنوار، ج۳، ص۴۱، ح۱۶ (باب سوم از کتاب التوحید).

ص: ۲۳۳

گروهی که وجود عالم میثاق را قبول ندارند اشکال هایی در مورد آن مطرح کرده اند که به طور خلاصه طرح می شود:(۱)

۱ وجود عالم میثاق موجب تعلق ارواح به بدن هایی غیر از بدن های دنیوی است؛

و این تناسخ است.

۲ این ذراتی که از پشت آدم بیرون کشیده شده و مورد خطاب قرار گرفتند و اقرار کردند یا عقل هایشان کامل شده بود که پذیرای تکلیف شدند، یا نه.

اگر کامل شده بود، پس چرا وقتی به این دنیا آمدند و خردهایشان هم کامل شد آن را به یاد نمی آورند؟! ولی اگر کامل نشده بود، خطاب کردن به آن ها صحیح نبود و اقرار

و شهادت آن ها باطل بود.

۳ چگونه این همه ذرات در پشت آدم جای گرفتند؟

۴ بدن شرط حصول حیات و عقل و فهم است.

۵ آیا این میثاق فقط در آن هنگام بر آن ها حجت بود، یا در این دنیا هم حجت است؟ اگر فقط برای آن عالم بود، در استحقاق ثواب و عقاب و مدح و ذم، کافی نیست؛ و اگر برای این دنیا هم حجت است، پس چرا کسی آن را به یاد نمی آورد؟

جواب اشکال اول

این اشکال مبنی بر آن است که بدن های ذری غیر از بدن های دنیوی باشند، در حالی که مقتضای روایات برخلاف این مبناست؛ زیرا بدن های دنیوی عین همان بدن های ذری است و همین انسان در مرتبه ذر خلق شده. او روحی دارد که ۲۰۰۰ سال پیش از بدن ها آفریده شده و با همین روح، در اصلاب و ارحام حرکت کرده تا این که به تقدیر الهی پا به این دنیا نهاده است.

۱- برای مطالعه بیشتر به کتاب سدّ المفر علی منکر عالم ذر مراجعه کنید.

ص: ۲۳۴

در این دنیا، انسان با تغذیه رشد و نمو می کند و آنچه با تغذیه به او می افزاید خارج از حقیقت اوست.

جواب اشکال دوم

ظاهر آیات و روایات این است که انسان ها در عالم ذر و میثاق از عقل کامل بهره مند بودند و شرایط تکلیف در آن ها جمع بود.

این که میثاق را فراموش کرده اند کار خداست؛ چنان که صریح روایات این است:

أَنْسَاهُمْ رُؤْيَتَهُ وَأَثْبَتَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَتَهُ ؛(۱)

رؤیت خود را از یادشان برد و معرفت را در دل هایشان تثبیت کرد.

این فراموشی بسان فراموشی هنگام خواب برای انسان است که همه آنچه را در حال بیداری درک می کند، در خواب از یاد می برد.

انسان ها در این دنیا هم در خواب اند و آن گاه که می میرند، بیدار می شوند؛ و روایات صراحت دارد که این رؤیت را روزی به یاد خواهند آورد.

جواب اشکال سوم

جای دادن همه ذرات در پشت آدم با توجه به قدرت الهی هیچ بعید و دشوار نیست؛ چرا که خداوند بر هر چیزی تواناست.

جواب اشکال چهارم:

وجود بدن، به این صورت دنیوی، شرط حصول حیات و عقل و فهم نیست، بلکه شرط حصول آن ها فقط عطای الهی است؛ به هر که بخواهد، می دهد آنچه را بخواهد.

در روایت است که از امام صادق سوال شد:

كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّ؟ قَالَ: جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ، يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ ؛(۲)

۱- بحارالأنوار، ج۵ ، ص۲۵۴، ح۵۱ (باب دهم از کتاب ابواب العدل از کتاب العدل و المعاد).

۲- بحارالأنوار، ج۵، ص۲۵۷، ح۵۷.

ص: ۲۳۵

آن ها که ذراتی بیش نبودن چگونه جواب دادند؟ فرمود: در آن ها چیزی قرار داد که وقتی از آن ها سوال کرد، جوابش دادند؛ یعنی در میثاق.

نیز، فرمود:

صَنَعَ فِیهِمْ مَا اکْتَفَی بِهِ ؛(۱)

در آن ها، چیزی قرار داد که برای این کار کفایت می کرد.

جواب اشکال پنجم

اخذ میثاق هم برای اتمام حجت در آن عالم بود، هم برای اتمام حجت در دنیا؛ زیرا معرفت در دل های بنی آدم ثابت گشت و فراموشی آن به هیچ وجه مانع از اتمام حجت نیست، چنان که توضیح آن گذشت.

اشکال های دیگری هم در این باره طرح شده که نیازی به ذکر آن ها دیده نمی شود.

احتمال حمل این روایات بر تقیه هم صحیح نیست؛ چون در همین روایات، اموری وجود دارد که برخلاف تقیّه است.

علامه بزرگوار مجلسی، در مرآه العقول(۲) ، بعد از نقل سخنان شیخ مفید در این باره می فرماید:

رد ظواهر آیات و روایات مستفیض با این اشکال های ضعیف و وجوه سست جرأت بر خداوند متعال و ائمه دین است.

اگر در ادله ای که موجب رد این اخبار شده و اشکال هایی که بر آن ها وارد گشته خوب تامل کنی، می فهمی که با این ادلّه نمی شود حتّی یک روایت را رد نمود؛ تا چه رسد به این همه روایات فراوان که موافق ظاهر آیه کریمه است.

۱- بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۰۲، ح۲۰ (باب سوم از ابواب الایمان و الاسلام... از کتاب الایمان و الکفر).

۲- مرآه العقول، ج۷، ص۴۴.

ص: ۲۳۶

سپس، سخنان سید مرتضی را در این باره نقل کرده و روایات نبوی را درباره ثبوت عالم ذر که رازی در تفسیرش آورده و نیز اشکال های معتزله را نقل نموده و به همه آن ها جواب داده است؛ خداوند بر علوّ درجاتش بیفزاید!

در کتاب حق الیقین(۱) علامه مجلسی، در بحث معاد جسمانی، نقل کرده است که شیخ مفید از گفته خود درباره روایات عهد و میثاق برگشته و از آن توبه کرده است.

چون صباحی کلام خود را در این جا به پایان برد، صدای «احسنت، احسنت» از همه حضار بلند شد و حاجی خلیل و دیگران از آقای صباحی تشکر و قدردانی کردند. این مجلس هم، با این سخنان صباحی، به لطف و عنایت الهی به پایان رسید.

الحمدللّه ربّ العالمین کما هو أهله، حمداً کثیراً طیّباً دائماً أبداً علی کلّ حال، علی ما هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله تعالی.

و صلّی الله علی محمد و آله الطیّبین الطّاهرین المعصومین من الآن إلی یوم لقاء الله. ربّنا تقبّل منّا بفضلک وجودک، و اجعل لنا لسان صدق فِی الآخرین، و اجعلنا من ورثه جنّه النعیم، و اغفر لنا و لوالدینا و للمؤمنین و المؤمنات، یا أرحم الراحمین.

جمادی الثانی ۱۳۷۷ ه .ق

الأحقر، علی نمازی شاهرودی

نمایه

نمایه آیات

۱- حق الیقین، ص۳۳۷.

ص: ۲۳۷

ص: ۲۳۸

آیات البقره (۲) صفحات

۳۲قَالُوا سُبْحانَکَ لَا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا ۱۷۹

۷۹فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ ۹۷

۱۱۶کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ۱۴۵

۱۳۵مِلَّهَ اِبرَاهِیمَ حَنیفاً۲۲۲

۱۳۸صِبْغَهَ الله وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ الله صِبْغَهً ۱۰۷،۲۲۱

۱۴۵مِنْ بَعْدِ مَا جَائَکَ مِنَ الْعِلْمِ ۱۷۸،۱۹۸

۱۵۶إنّا لله و إنّا إلیه راجعون ۱۴۳

۱۶۶إِذْ تَبَرَّأَ الَّذینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذینَ اتَّبَعُوا ۱۹۳

۱۶۸وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ۹۹

۱۸۵شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ۲۰۱

۲۰۵وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۱۳۷

۲۱۳کَانَ النَّاسُ أُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ الله ۱۹۵

۲۵۵وَلَایُحِیطُون بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلّا بِما شاءَ ۱۷۹

۲۶۸الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمْ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ۱۰۰

۲۸۲وَاتَّقُوا الله وَ یُعَلِّمُکُمْ الله ۱۷۹

۲۸۶لایُکَلِّفُ الله نَفْساً إِلّا وُسْعَها۲۱۶

آل عمران (۳)

ص: ۲۳۹

۷فَامّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ۱۰۴

۶۱لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ۹۶

۶۸إِنَّ أوْلَی النّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ۱۸۸

۱۱۸قَدْ بَیَّنَا لَکُمُ الْآ یاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ۱۹۴

۱۳۸هَذَا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَهُدیً وَمَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ۲۰۲

۱۶۴لَقَدْ مَنَّ الله عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ۱۸۱

النساء (۴)

۲۳وَأُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنَکُمْ۱۴۴

۱۶۶أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ۱۹۸

۱۷۶إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ۱۳۷

المائده (۵)

۵وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ۱۴۴

۱۰۳وَأَکْثَرُهُمْ لَایَعْقِلُونَ۱۹۴

۱۱۰وَإِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ و۱۷۹

الانعام (۶)

۱وَجَعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ۱۷۰

۴۰، ۴۱قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُ الله۲۲۸

۱۲۱إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أوْلِیائِهِمْ لِیجادِلُوکُمْ ۷۴

الأعراف (۷)

۲کِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلَایَکُنْ فِی صَدْرِکَ۲۳۱

۲۳رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ۷۲

۵۹، ۶۵، ۷۳ یا قَوْمِ اعْبُدُوا الله مَا لَکُمْ۱۰۸

۹۴وَمَا أَرْسَلْنا فِی قَرْیَه مِن نَبِیّ إِلّا۱۰۸

ص: ۲۴۰

الحجر (۱۵)

۹إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ ۲۳۱

۳۹رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنی۷۲

۹۹وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ ۱۵۶

النّحل (۱۶)

ص: ۲۴۱

۵۰وَهَذَا ذِکْرٌ مُبَارَکٌ ۲۳۰

۷۴وَلُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً ۱۷۸

الحجّ (۲۲)

ص: ۲۴۲

الأحزاب (۳۳)

۶۷، ۶۸وَقَالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سَادَتَنا وَکُبَرَاءَنا۱۹۲

سبأ (۳۴)

۳۱، ۳۲یقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا۱۹۲

فاطر (۳۵)

ص: ۲۴۳

۱۳هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیَاتِهِ ۱۶۷، ۲۱۴

۳۴وَلَقَدْ جَآءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ۱۳۷

الشّوری (۴۲)

ص: ۲۴۴

المجادله (۵۸)

۱۹أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلا إِنَّ حِزبَ الشَّیْطانِ۷۵

۲۲کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإیمانَ۲۱۷

الحشر (۵۹)

ص: ۲۴۵

۲، ۴لَاأَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * و لَا أَنَا عَابَدٌ مَا عَبَدتُمْ۹۹

الإخلاص (۱۱۲)

۳، ۴لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ۹۵

نمایه روایات

ص: ۲۴۶

ص: ۲۴۷

امیرالمؤمنین لَاتُخاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمّالٌ۱۴۸

امیرالمؤمنین لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَه۱۷۳

امام صادق لَا وَلَا کَرامَهَ، بَلْ هُوَ مِنَ الله وَ فَضْلِهِ۲۱۷

امام صادق لَمْ یُکَلِّفِ الله الْعِبادَ الْمَعْرِفَهَ۲۱۷

ص: ۲۴۸

امام حسن عسکری﷼یا أَباهاشِم، سَیَأْتی زَمانٌ عَلَی النّاسِ۱۲۵

امام جواد﷼یا ذَا الَّذی کانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْء۱۴۱

امیرالمؤمنین﷼یا مَنْ دَلَّ عَلی ذاتِهِ بِذاتِهِ۲۱۵

کتابنامه

ص: ۲۴۹

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

الصحیفه السجّادیه.

التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری.

۱. ابن الأشعث، محمد بن محمد (۴ ق). الجعفریات (الأشعثیات). تهران: مکتبه النینوی الحدیثه. چاپ اول.

۲. ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی (۵۹۷ ق). زاد المسیر فی علم التفسیر. بیروت: دارالکتب العربی. چاپ اول: ۱۴۲۲ ق.

۳. ابن سینا، ابوعلی (۴۲۸ ق). التعلیقات. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ چهارم: ۱۳۷۹ ش.

۴. ابن طاووس، سید علی بن موسی بن جعفر (۶۶۴ ق). الإقبال بالأعمال الحسنه فی ما یعمل مرّه فی السنه. تحقیق: جواد قیّومی اصفهانی. قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول: ۱۳۷۶ ش.

۵. . الملهوف علی قتلی الطفوف. به کوشش: شیخ فارس تبریزیان (الحسّون). قم: نشر اُسوه. ۱۴۱۴ ق.

۶. . مصباح الزائر. تحقیق: مؤسّسه آل البیت. قم: ۱۴۱۷ ق.

۷. ابن عربی، محیی الدین (۶۳۸ ق). کتاب محاضره الأبرار و مسامره الأخیار فی ادبیات و النوادر و الأخبار. بیروت: دارا الیقظه العربیه. چاپ ۱۳۸۸ ق.

ص: ۲۵۰

۸. . الفتوحات المکّیه. بیروت: دارصادر.

۹. . فصوص الحکم. قم: انتشارات الزهراء. چاپ دوم: ۱۳۷۰ ش.

۱۰. ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی. وقعه الطف. تحقیق: محمد هادی یوسفی غروی. قم: جامعه مدرسین. چاپ سوم: ۱۴۱۷ق.

۱۱. آملی، سید حیدر (۷۸۲ ق). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه. تصحیح: محمد خواجوی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران. ۱۳۶۲ ش.

۱۲. بحرانی، سید هاشم بن سید سلیمان (۱۱۰۷ ق). تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن. قم: انتشارات بعثت. چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.

۱۳. برقی، احمد بن محمد (۲۸۰ ق). المحاسن. تحقیق: سید جلال الدین محدّث. قم: انتشارات دارالکتب الاسلامی.

۱۴. بروجردی، سید ابراهیم. تفسیر جامع. مشهد: نشر جلیل. چاپ اول: ۱۳۸۰ ش.

۱۵. بهاء الدین العاملی، محمد بن حسین (۱۰۳۱ ق). الکشکول. قم: مکتبه الحیدریه.

۱۶. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۵۵۰ ق). غرر الحکم و درر الکلم. قم: انتشارات دارالکتب الإسلامی. چاپ دوم: ۱۴۱۰ ق.

۱۷. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم (۴۲۷ ق). الکشف و البیان عن تفسیرالقرآن (التفسیر الثعلبی). بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول: ۱۴۲۲ ق.

۱۸. جزائری، نعمه الله بن عبدالله (۱۱۱۲ ق). الانوار النعمانیه. نشر شرکت چاپ تبریز. ۱۳۷۸ ق.

۱۹. جصاص، احمد بن علی (۳۷۰ ق). احکام القرآن. بیروت: دارالأحیاء التراث العربی. ۱۴۰۵ ق.

۲۰. جوادی آملی، عبدالله. رحیق مختوم. قم: مرکز نشر اسراء. ۱۳۷۶ ش.

۲۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن(۱۱۰۴ ق). أمل الآمل. به کوشش: سید احمد حسینی. قم: انتشارات دارالکتاب اسلامی. ۱۳۶۲ ش.

ص: ۲۵۱

۲۲. . تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه. تحقیق: موسسه آل البیت، قم: ۱۴۱۶ ق.

۲۳. . الاثنی عشریّه فِی الرد علی الصوفیّه. قم: نشر دارالکتب العلمیه. ۱۴۰۸ ق.

۲۴. حرانی، حسن بن علی (۳۸۱ ق). تحف العقول عن آل الرسول. تحقیق: علی اکبر غفّاری. قم: جامعه مدرّسین. ۱۴۱۶ ق.

۲۵. حسکانی، عبید الله بن احمد (۵۰۴ ق). شواهد التنزیل لقواعد التفصیل. تهران: انتشارات چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول: ۱۴۱۱ ق.

۲۶. حسن زاده آملی، حسن. ممد الهمم درشرح فصوص الحکم. تهران: انتشارات چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول: ۱۳۷۸ ش.

۲۷. حسینی تهرانی، سید هاشم (۱۳۷۰ ش). توضیح المراد. تهران: انتشارات مفید. چاپ سوم: ۱۳۶۵ ش.

۲۸. حلی، حسن بن یوسف (۷۲۶ ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. تحقیق: حسن حسن زاده آملی. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۰۷ ق.

۲۹. الخراسانی الکرباسی، محمد جعفر بن محمد طاهر (۱۱۷۵ ش). اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب. تحقیق: سید جعفر اشکوری. قم: انتشارات دارالحدیث. چاپ اول: ۱۳۸۳ ش.

۳۰. خوئی، میرزا حبیب الله (۱۳۲۴ ق). منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. تهران: انتشارات اسلامیه. چاپ چهارم: ۱۴۰۰ ق.

۳۱. راپوپورت، ا.س. اصول فلسفه. ترجمه: دشتستانی. تهران: نشر کتابفروشی مروج. ۱۳۱۷ش.

۳۲. رضوی قمی، سید ابوالفضل (۱۳۷۰ ش). تفتیش در هویت عارف و صوفی و حکیم و شاعر و درویش. تهران: ۱۳۷۷ ق.

۳۳. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۲۸۸ ق). اسرارالحکم. با مقدمه و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. انتشارات اسلامیّه. ۱۳۸۰ ش.

ص: ۲۵۲

۳۴. . شرح مثنوی. به کوشش: مصطفی بروجردی انتشارات چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۳.

۳۵. سپهر، محمد تقی (۱۲۹۷ ق). ناسخ التواریخ. (هبوط آدم) و (حضرت عیسی). تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۵۲ ش.

۳۶. السدهی الاصفهانی، سید ابوالقاسم الواعظ (۱۳۳۹ ق). دلائل الربوبیّه فی شواهد الألوهیه. چاپ سنگی.

۳۷. سیدان، سید جعفر. توحید از نگاه وحی، فلسفه و عرفان. قم: انتشارات دلیل ما. چاپ اول: ۱۳۹۱ ش.

۳۸. . سنخیت، عینیت یا تباین. مشهد: انتشارات پارسیران. چاپ دوم: ۱۳۸۹ ش.

۳۹. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر (۹۱۱ ق). تاریخ خلفاء. تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید. مصر: مطبعه السعاده. چاپ اول: ۱۳۷۱ ق.

۴۰. شاه نعمت الله ولی (۸۳۲ ۸۳۴ ق). رساله مراتب شاه نعمت الله ولی کرمانی.

۴۱. . کلیات دیوان شاه نعمت الله ولی کرمانی. کتابفروشی ملک.

۴۲. شبستری، محمود بن عبدالکریم (۷۲۰ ق). گلشن راز. نشر اشراقیه.

۴۳. . حقّ الیقین. در ضمن مجموعه رسائل عوارف المعارف. تهران: چاپ شرکت افست (سهامی عام). ۱۳۶۳ ش.

۴۴. . مرآه المحقّقین. در ضمن مجموعه رسائل عوارف المعارف. تهران: چاپ شرکت افست. ۱۳۶۳ ش.

۴۵. شمس الدین آملی، محمد بن محمود (۸ ق). نفائس الفنون فی عرایس العیون. تصحیح: سید ابراهیم میانجی و ابوالحسن شعرانی. تهران: انتشارات اسلامیّه. ۱۳۷۹ ق.

۴۶. شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم (۵۴۸ ق). الملل و النحل. به کوشش: عبدالامیر علی مهنّا و علی حسن فاعور. بیروت: دارالمعرفه.

ص: ۲۵۳

۴۷. شیرازی، محمد معصوم علی شاه (۱۳۴۴ ق). طرائق الحقائق. تصحیح: محمد جعفر محجوب. نشر کتابخانه سنائی.

۴۸. صدر المتهألین، محمد بن ابراهیم (۱۰۵۰ ق). تفسیر القرآن الکریم. قم: انتشارات بیدار. چاپ دوم: ۱۳۶۶ ش.

۴۹. . مفاتیح الغیب. تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات فرهنگ. چاپ اول: ۱۳۶۳ ش.

۵۰. . الحکمه المتعالیه فی الأسفارالأربعه. قم: انتشارات مصطفوی.

۵۱. . اسرارالآیات. تهران: انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

۵۲. . الشواهد الربوبیّه فی المناهج السلوکیه. به کوشش: سید جلال الدین آشتیانی. چاپ دانشگاه مشهد. چاپ دوم: ۱۳۶۰ ش.

۵۳. . تفسیر سوره واقعه. به ترجمه و تصحیح: محمد خواجوی. انتشارات مولی. چاپ اول: ۱۴۰۴ ق.

۵۴. صدرزاده، محمد. فلسفه و عرفان از نظر اسلام. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ دوم: ۱۳۷۷ ش.

۵۵. صدوق، محمد بن علی (۳۸۱ ق). علل الشرائع. با مقدمه سید محمد صادق بحرالعلوم. قم: مکتبه الداوری.

۵۶. . الامالی. تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه. قم: مؤسسه البعثه. ۱۴۱۷ ق.

۵۷. . التوحید. به کوشش: سید هاشم حسینی طهرانی. تهران: نشر صدوق. ۱۳۸۷ ق.

۵۸. . الخصال. به کوشش: علی اکبر غفّاری. قم: جامعه مدرّسین.

۵۹. . عیون أخبارالرضا. به کوشش: سید مهدی حسینی لاجوردی. قم:رضا مشهدی. ۱۳۶۳ ش.

ص: ۲۵۴

۶۰. . کتاب من لایحضره الفقیه. به کوشش: علی اکبر غفاری. قم: جامعه مدرّسین. ۱۴۱۳ ق.

۶۱. . معانی الاخبار. به کوشش: علی اکبر غفّاری. قم: جامعه مدرّسین. ۱۳۷۹ ق.

۶۲. صفار قمی، ابوجعفر محمد بن حسن بن فرّوخ (۲۹۰ق). بصائر الدرجات. به کوشش: میرزا محسن کوچه باغی تبریزی. قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی چاپ: ۱۳۸۰ ق.

۶۳. صنعی، حسن (۱۳۲۶ ق). دیوان صنعی. به ضمیمه تاریخچه تصوّف و بیوگرافی شاه نعمت الله مولوی. به قلم: علی اکبر قویم. تهران: ۱۳۲۸ ش.

۶۴. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۰۲ ق). نهایه الحکمه. قم: موسسه نشر اسلامی. چاپ چهاردهم: ۱۴۱۷ ق.

۶۵. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۵۴۸ ق). مجمع البیان. تهران: انتشارات ناصرخسرو.

۶۶. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب (۶۲۰ ق). الاحتجاج. مشهد: انتشارات مرتضی. چاپ اول: ۱۴۰۳ ق.

۶۷. طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۰۸۵ ق). مجمع البحرین. تهران: انتشارات مرتضوی. چاپ سوم: ۱۴۱۷ ق.

۶۸. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۴۶۰ ق). اختیار معرفه الرجال (رجال الکشّی). به کوشش: حسن مصطفوی. چاپخانه دانشگاه مشهد. ۱۳۴۸ ش.

۶۹. . تهذیب الاحکام. به کوشش: سید حسن موسوی خرسان. تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۹۰ ق.

۷۰. عطار نیشابوری، فرید الدین محمدبن ابراهیم (۶۱۸ ق). جوهر الذات. تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۱۵ش.

ص: ۲۵۵

۷۱. علم الهدی، محمد باقر (۱۴۳۱ ق). سد المفر علی القائل بالقدر. تقریر الأبحاث: سید علی رضوی، حسن کاشانی، امیر فخاری. تهران: انتشارات منیر. چاپ اول: ۱۳۸۷ ش.

۷۲. . سد المفر علی منکر عالم الذر. تقریر الأبحاث: سید علی رضوی. بیروت: انتشارات دارالعلوم. چاپ اول: ۱۴۳۳ ق.

۷۳. عیاشی، ابی النصر(۳۲۰ ق). تفسیر العیاشی. بیروت: موسسه أعلمی. چاپ اول: ۱۴۱۱ق.

۷۴. غزالی، ابوحامد (۵۵۰ ق). احیاء علوم الدین. بیروت: انتشارات دارالکتب العربی.

۷۵. فروغی، محمدعلی (۱۳۲۱ ش). سیر حکمت در اروپا. تهران: انتشارات زوّار. ۱۳۶۷ ش.

۷۶. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۰۹۱ ق). تفسیر الصافی. تهران: انتشارات مکتبه الصدر. چاپ دوم: ۱۴۱۵ ق.

۷۷. قمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم (۳۰۷ ق). تفسیر القمی. با تصحیح: سید طیّب جزائری. قم: نشر مؤسسه دارالکتاب. ۱۴۰۴ ق.

۷۸. قمی، شیخ عبّاس (۱۳۵۹ ق). سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار. انتشارات پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی. چاپ اول: ۱۴۱۸ ق.

۷۹. قمی، مولی محمد طاهر (۱۰۹۸ ق). تحفه الاخیار. به کوشش: داوود الهامی. قم: ناشر مدرسه امیرالمؤمنین. ۱۳۶۹ ش.

۸۰. قمی، میرزا ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی (۱۲۳۱ ق). جامع الشتات. طهران: منشورات شرکه الرضوان.

۸۱. کاشانی، ملا فتح الله (قرن ۱۰). خلاصه المنهج. تهران: انتشارات الاسلامیه. ۱۳۷۳ ق.

۸۲. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (۱۲۲۸ ق). کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء. قم: بوستان کتاب. چاپ اول.

ص: ۲۵۶

۸۳. کاشفی سبزواری، حسین بن علی (قرن ۹). مواهب علیه. تهران: انتشارات اقبال. ۱۳۶۹ ش.

۸۴. کاشانی، محمودبن علی (۷۳۵ ق). مصباح الهدایه. به کوشش: جلال الدین همایی. چاپخانه مجلس. ۱۳۲۵ ش.

۸۵. کلینی، محمدبن یعقوب (۳۲۹ ق). الکافی. به کوشش: علی اکبر غفّاری. تهران: انتشارات اسلامیه. چاپ سوم: ۱۳۸۸ ش.

۸۶.لاهیجی، بهاء الدین محمدبن علی (۱۰۹۰ ق). تفسیر شریف لاهیجی (با مقدمه ملکی میانجی). تحقیق و تصحیح: سید مسعود معلم پور. مشهد: انشتارات ولایت. چاپ اول: ۱۳۹۰ ش.

۸۷. لاهیجی، محمد (۱۰۵۲ ق). گوهر مراد. تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۶۵ ش.

۸۸. . شرح گلشن راز. مقدمه: کیوان سمیعی. کتابفروشی محمودی.

۸۹. . گوهر مراد. تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۶۵ ش.

۹۰. مامقانی، عبدالله (۱۳۵۱ ق). تنقیح المقال فی علم الرجال. تهران: انتشارات جهان. ۱۳۵۳ ش.

۹۱. مجلسی، محمدباقر (۱۱۱۱ ق). حق الیقین. تهران: نشر رشیدی.

۹۲. . عین الحیاه. تهران: نشر قائم. ۱۳۴۱ ش.

۹۳. . مرآه العقول. به کوشش: سید هاشم رسولی. تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۶۳ش.

۹۴. . بحارالانوار الجامعه لدرر الأخبار الائمه الأطهار . تهران: انتشارات اسلامیه.

۹۵. مجمع البحوث الاسلامیه. شرح المصطلحات الفلسفیه. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه. چاپ اول: ۱۴۱۴ ق.

۹۶. محدث خراسانی، علی (۱۳۷۰ ق). خورشید تابان در علم قرآن. به تحقیق: مرتضی اعدادی خراسانی. مشهد: انتشارات ولایت. چاپ اول: ۱۳۸۹ ش.

ص: ۲۵۷

۹۷. محلاتی، ذبیح الله (۱۳۶۴ ش). کشف الاشتباه در کجروی اصحاب خانقاه. ۱۳۷۷ ق.

۹۸. مدرس، محمدرضا بن مؤمن (قرن ۱۲). جنّات الخلود. قم: انتشارات لؤلؤ و مرجان. چاپ اول: ۱۳۸۱ ش.

۹۹. مروارید، مهدی. بحثی پیرامون مسأله ای از معاد (در محضر استاد عبدالله جوادی آملی و استاد سید جعفر سیدان). مشهد: انتشارات ولایت. چاپ چهارم: ۱۳۹۰ ش.

۱۰۰. مظفر، محمد رضا (۱۳۸۳ ق). المنطق. قم: انتشارات فیروزآبادی. چاپ هشتم: ۱۴۰۸ ق.

۱۰۱. معین، محمد (۱۳۵۰ ش). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات آدنا. چاپ اول: ۱۳۸۱ ش.

۱۰۲. مغربی، خواجه عبدالله. رساله نور وحدت. در ضمن مجموعه عوارف المعارف. تهران: چاپ شرکت افست. چاپ اول: ۱۳۶۳ ش.

۱۰۳. المفضل بن عمر (۸۰ ق). توحید المفضل. قم: انتشارات داوری. چاپ سوم.

۱۰۴.مفید، محمد بن محمد. الأمالی(للمفید). تحقیق: حسین استاد ولی، علی اکبرغفاری. قم: کنگره شیخ مفید. چاپ اول: ۱۴۱۳ق.

۱۰۵. مقدس اردبیلی، احمدبن احمد (۹۹۳ ق). حدیقه الشیعه. تهران: انتشارات گلی.

۱۰۶. ملکی میانجی، محمد باقر (۱۴۱۹ ق). توحید الإمامیه. به ترجمه محمد بیابانی اسکویی و سید بهلول سجادی.تهران: مؤسسه نبأ. چاپ اول: ۱۳۷۸ ش.

۱۰۷. موسوی خوانساری اصفهانی، محمد باقر (۱۳۱۳ ق). روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات. ترجمه: محمد باقر ساعدی. تهران: انتشارات اسلامیه. چاپ: ۱۴۰۱ ق.

۱۰۸. . روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات. تحقیق: اسدالله اسماعیلیان. قم: مکتبه اسماعیلیان. ۱۳۹۱ ق.

۱۰۹. مولوی، جلال الدین محمدبن محمد (۶۷۲ ق). دیوان شمس الحقایق. تهران: چاپ اخوان کتابچی. ۱۳۱۶ ش.

ص: ۲۵۸

۱۱۰. . مثنوی معنوی(بر اساس نسخه نیکلسون). به کوشش: ناهید فرشاد مهر. تهران: نشر محمد. چاپ چهارم: ۱۳۸۵ ش.

۱۱۱. میرداماد، محمد باقر (۱۰۴۱ ق). تقویم الایمان وشرحه کشف الحقایق. تهران: موسسه مطالعات اسلامی. چاپ اول: ۱۳۷۶ ش.

۱۱۲. نجاشی، احمدبن علی احمدبن عبّاس (۴۵۰ ق). رجال النجاشی. تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی. قم: انتشارات جامعه مدرّسین. ۱۴۰۷ ق.

۱۱۳. نجفی، محمدحسن (۱۲۶۶ ق). جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام. تحقیق: شیخ عباس قوچانی. بیروت: دار احیاءالتراث العربی.

۱۱۴. نمازی شاهردوی، علی (۱۳۶۳ ش). ابواب رحمت. قم: انتشارات بوستان. چاپ اول: ۱۳۸۲ ش.

۱۱۵. . ارکان دین. تهران: انتشارات سعدی. چاپ اول: ۱۳۸۶ ش.

۱۱۶. . مقام قرآن و عترت. تهران: انتشارات سعدی. چاپ اول: ۱۳۸۲ ش.

۱۱۷. .اثبات ولایت. تهران: انتشارات نیک معارف. چاپ اول: ۱۳۷۵ ش.

۱۱۸. . مستدرک سفینه البحار. قم: انتشارات جامعه مدرسین. ۱۴۱۸ ق.

۱۱۹. نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۳۲۰ ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث. چاپ اول: ۱۴۰۸ ق.

۱۲۰. . خاتمه مستدرک الوسائل . قم: مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث. چاپ اول: ۱۴۱۵ ق.

۱۲۱. هدایت، رضاقلی خان (۱۲۸۸ ق). ریاض العارفین. به کوشش: مهرعلی گرگانی. کتابفروشی محمودی. ۱۳۴۴ ش.

ص: ۲۵۹

تارِیخُ الفَلْسَفَهِ و التَّصَوُّفِ

العلّامه الحاج الشّیخ علی النمازی الشاهرودی

تحقیق:الشیخ مرتضی الأعدادی الخراسانی

منشورات الولایه

۱۴۳۴ ۱۳۹۲

چکیده عربی

ص: ۲۶۰

ملخّص

یتناول الکتاب سته محاور أساسیه، فیما یلی إشاره إلیها باقتضاب:

۱. فی بیان طریقه الصوفیه و المرتاضین فی کسب المعرفعه و بیان تضاد هذه الطریقه مع تعالیم الشریعه المقدسه.

۲. فی الکلام فی مسأله وحده الوجود، و إیراد بعض النصوص من کلمات کبار الفلاسفه و الصوفیه فی هذا الشأن.

۳. فی الحدیث عن أسلوب الشرائع السماویه فی مسأله الهدایه، و بیان الفرق بین طریقه هدایه الأنبیاء و الطریقه البشریه (علی رأسها طریقه الفلاسفه و العرفاء).

۴. فی المعرفه الفطریه، و قد تعرض الماتن فی مطاوی هذا البحث إلی نقض نظریه الجبر فی الإنسان، و إلی کیفیه انتشار الأفکار البشریه الضاله فی الأوساط الدینیه.

۵. فی الرد علی الفلاسفه و الصوفیه و إثبات انحرافهم عبر النصوص الدینیه، و بیان ضلالتهم و تأویلاتهم للنصوص و الأشاره إلی بعض تحمیلاتهم للأفکار الیونانیه علی الآیات و الروایات، و التعرض إلی اختلافات الفلاسفه قبل الإسلام و ذکر ردود العلامه المجلسی و غیره من علماء الإسلام علی الفلاسفه.

فی بیان لزوم الرجوع إلی کتاب و السنه فی اصول الدین و فروعه، و أشار فیه إلی بحوث أخری مثل کون معرفه الله هی فعله تعالی و أن منشأ المعرفه هو العوالم السابقه، و بیان بعض النظریات بالنسبه إلی عالم الذر و تحلیلها و الجواب عنها.

منشورات الولایه

إیران مشهد المقدسه السوق الکبیر

الهاتف : ۰۰۹۸۹۱۵۱۱۶۲۹۰۷ ۰۰۹۸۹۱۵۱۵۷۶۰۰۳

چکیده انگلیسی

ص: ۲۶۱

History of Philosophy and Sufism

Ayatollah Shaikh Ali Namazi Shahroudi

:Translator

Jawad Sayed Sajad Radhawi Karbalaie

:Auditing and Assessment

Shaikh Mortaza Adadi khorasani

:Review

Sayed Fadhel Radhawi, Sayed Hossain Modarresi

Velayat Publishers

۱۳۹۲ _ ۲۰۱۳

ص: ۲۶۲

Abstract

This book discusses the credibility of the worldriew of two schoold of thought: philosphy and Mysticism, and how they came about.The approach undertaken by the author is from an Islamic

perspective, of which he proves that conclusions and the outcomes of those two schools .contradict very basis of religion along with the rational human intellect

He also argues the validity of the philosphical and mystical methods for seekng۱ cognition and comprehension, and alternatively explains the method introduced by the Quran and .(The Ahlulbayt (AS

The publisher

Velayat publishers

Address: iran, mashhad, central bazaar, Velayat publisher

Tel: ۰۰۹۸۹۱۵۱۵۷۶۰۰۳ - ۰۰۹۸۹۱۵۱۱۶۲۹۰۷

بیان موسسه

ص: ۲۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

أُدْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَه

یعد العلم والمعرفه أفضل وأکبر النعم الالهیه المهداه لعباد الله الصالحین فبه یعینهم الله علی عبودیته و الخضوع له کما یعد ذلک من اکبر النعم التی به یفتخرون هم فی حیاتهم الدنیا .

و العلماء الربانیون والعرفاء الالهیون هم من یستضیئون بهدی الانبیاء والائمه ولا یشعرون بالتعب او الملل ابدا فی سلوک هذا الطریق طریق العلم والعمل ویتجنبون الطرق الاخری التی لا تنتهی بهم الی نیل معارف الأئمه .

تهدف هذه المؤسسه التی تأسست بدافع إحیاء آثار هذه الثله المخلصه التی دأبت تحمل علی عاتقها فی طول مسیره التاریخ الشیعی مهمه الدفاع عن المعارف الوحیانیه والعلوم الإلهیه الاصیله.

إلی نشر هذا الفکر عبر الوسائل العصریه المتاحه و من الله التوفیق.

ص: ۲۶۴

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿أُدْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَه﴾

Call on to the way of your lord with wisdom and good preaching

Knowledge is arguably God's most precious blessing given to humanity, for with which they can understand, worship, bow down and submit to the Almighty's commandments. It .is indeed the greatest of His graces for both; this life and the afterlife

And those with divine understanding are the true inheritors of the prophets and their successors. Those are the people of wisdom whom nothing can enervate them from carrying on the endeavor in seeking knowledge from it's one and only source; The .messengers of Allah

This institution, was mainly founded on reviving and republishing the genuine work of the scholars who gave their life in supporting and backing the foundations of the religion and the teachings of the holy prophet and his immaculate household, we ask Allah to guide us .in this holy journey, and all thanks be to Him

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW